

AEHAL ~~HA~~ HAWA

G.H. SAIDI

S. No:- 5654

L:- 4974



انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۳۶

مونوگرافی

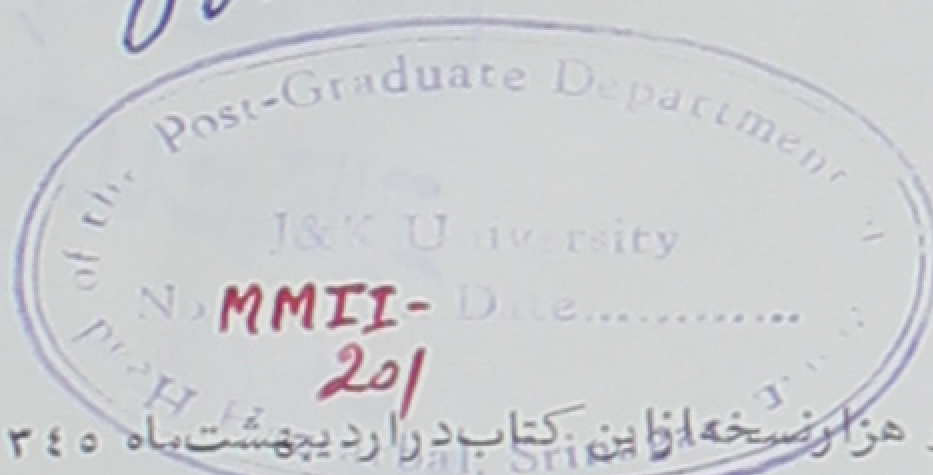
۸

اهل هوا



تألیف

غلامحسین ساعدی



چاپ وصحافی دو هزار نسخه از این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۵
در چاپخانه دانشگاه تهران پایان پذیرفت

بها : ۷۰ ریال



گاوبندی
مقام
لاوان
چیرو
چارک
کیش
لنگه
خمیر
قشم
بندرعباس
میناب
هرمز
لارک
فرور
ابوموسی
عمان
خلیج فارس
خلیج عمان

DATE LABEL

مقدمه

داستان «اهل هوا» بظاهر مجموعه‌ایست از یادداشت‌های مسافری دقیق و کنجکاو و نویسنده آن نیز با فروتنی که خاص او است ادعائی جز این ندارد. اما در حقیقت مقدمه‌ایست بر سلسله تحقیقاتی که باید درباره آداب و رسوم پیچیده و شگفتی که در گوشه و کنار سرزمین ما پراکنده است، انجام گیرد.

آنچه در این صفحات میخوانیم تاکنون برما ناشناخته بوده است و از ولایتی نیز که این ماجرا در آن روی میدهد آگاهی کافی نداشته‌ایم و نداریم.

این کتاب دو قسمت اصلی دارد: نخست یادداشت‌هائی درباره ساحل نشینان جنوب و یا بهتر بگوئیم منطقه میناب و روستاهای میان بنادر لنگه وبوشهر وجزایر باب هرمز وقسمت دیگرشرح انواع بادهائی است که اهل هوا دچارشان هستند و چند ضمیمه (شرح احوال بزرگان اهل هوا، موجودات افسانه‌ای دریاهای جنوب و مانند آن)

شیوهٔ تحقیق براساس روش مونوگرافی نویسی است و نویسنده خواسته است موضوع خاصی را که عبارت باشد از آداب و رسوم اهل هوا از طریق مشاهده مستقیم مطالعه کند و دیده‌ها و شنیده‌های خود را البته باترتیب ونظمی منطقی ثبت نماید. بیگمان او در این کار موفق شده خصوصاً که برای نخستین بار وبه تنهائی باین کار پرداخته است

و موضوع مطالعه نیز بدون شک دشواریهای بسیار داشته است ومثلاً[3] نمونه گیری منطقی و تنظیم پرسشنامه و بکار بردن روش هائی از این قبیل امکان پذیر نبوده است. اگر از لحاظ روش تحقیق، «اهل هوا» را با دو تحقیق قبلی ساعدی[1] مقایسه کنیم پی میبریم که در کارش ماهرترشده‌است وهرچند که گاه گاهی باخیال پردازیهای یک داستان نویس روبرو هستیم میتوان احساس کرد که او نیز دچار وسواس اهل تحقیق شده است.

***

درباره کرانه های خلیج فارس مطالعات تاریخی و جغرافیائی و سیاسی متعددی در دست است ولی مطالعه درباره وضع اجتماعی مردمانی که در این سواحل روزگار میگذرانند موضوعی است که فقط در چند سال اخیر اندك توجهی بآن شده است و این توجه نیز بیشتر بآن قسمت از خلیج بوده که بااستخراج نفت سروکاری داشته است[2]. درمقدمه این کتاب از نواحی دیگر خلیج سخن رفته است و ازاین لحاظ تازگی دارد. اما رابطه لازم میان این مقدمه و موضوع اصلی تحقیق برقرار نشده‌است درحالیکه بیگمان شناخت محیط اقتصادی واجتماعی این سواحل، ما را در تفسیر و تجزیه و تحلیل آداب و رسوم اهل هوا یاری بسیارخواهد

۱- «ده ایلخچی» و «مشگین شهر یا خیاو» هردو کتاب از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۲- از جمله این مطالعات: «خارگ» از جلال آل احمد. «خارگ در زمان استیلای نفت» از خسرو خسروی و چند مقاله در مجموعه سمینار خلیج فارس از انتشارات وزارت اطلاعات

کرد. این دیار گرم و سوزان از دیرباز پایگاهی بوده است برای دادوستد کالا و رفت و آمد اندیشه ها و آدمها میان آسیا و افریقا.

هندیها، افریقائی ها، اروپائیها و سامی ها طی قرنها گذارشان باین حدود افتاده است و بسیاری از ایرانیان نیز از همین راه ها به گوشه کنار جهان رفته اند و هنوز هم کم و بیش میروند.

ازنخستین سالهای قرن بیستم تغییرات مهمی در زندگی مردم این مناطق خصوصاً نواحی نفت خیز آغاز شده واقتصاد مبتنی بر ماهیگیری و صید مروارید و پرورش نخل جای خود را باقتصاد صنعتی داده است. مردم سواحل خوزستان کسب و کار تازه ای پیدا کرده اند و در سواحل فارس و کرمان نیز بیگمان در مدت کوتاهی دگرگونیهای بسیار رخ خواهد داد و در اثر این تغییرات آداب و رسوم قدیم رو به نابودی خواهد رفت.

آداب و رسوم مردم این نواحی بخاطر مجاورت با دریا وتماس نسبتاً ناچیز با داخل فلات ایران باآداب رسوم دیگر نقاط ایران شباهت کمی دارد و شاید بهمین علت باشد که در نظر ما شگفت انگیز و خارق العاده جلوه میکند. از جمله این آداب و رسوم انواع رقص هائی است که ظاهراً برای دفع بعضی بادها و درمان شفای بیماران سودمند است

ما تاکنون اطلاع زیادی در این باره نداشته ایم: نوشته هانری ماسه در کتاب «آداب و رسوم ایرانی»، مقاله ای تحت عنوان «زار» در دائرة المعارف اسلام، نوشته هائی تحت عنوان یادداشت های یک جهانگرد ایرانی و پایان نامه تحصیلی یکی از دانشجویان دانشکده پزشکی تهران درشمار تحقیقاتی است که دراین باره انجام گرفته است.

۱- Massé, H. «Coutumes et Croyances Persanes»

گویا عقاید مربوط به بادهای زار از راه حبشه در سرزمین های اسلام راه یافته است و عقایدی مشابه آنچه در ایران وجود دارد در مصر و حجاز و عمان نیز تحت عنوان زار دیده میشود . مسلمانان و مسیحیان حبشه معتقدند که زار از جمله ارواح خبیثه‌ای است که در رودها وچشمه ها بسر میبرند و گاهی در کالبدآدم ها حلول میکنند .انجام بعضی مراسم وخصوصاً انواع رقص ها این ارواح را مجبور بترك کالبد انسانی میکنند . این عمل معمولاً بوسیله زنی انجام میگیرد و مراسم چند شبانه روز طول میکشد و رقص همراه با صدای طبل های کوچك و بزرگ است. در سومالی نیز همین رسم بنام «سار» وجود دارد .

اما آنچه ازکتاب ساعدی بدست میآید بطور خلاصه‌چنین است:

اهل هوا کسانی هستند که گرفتار یکی از بادها شده‌اند و بادها قوای مرموز و اثیری و جادوئی را گویند که همه جا هستند و مسلط بر نوع بشر . هیچکس را قدرت مقابله با آن‌ها نیست و آدمیزاد در مقابلشان راهی جز قربانـی دادن و تسلیم شدن ندارد . بادها همچون آدمیان مهربان یا بی‌رحم ، کور یابینا ، کافر یا مسلمانند. وقتی که باد سراغ کسی رفت و او را «مرکب» خود ساخت دیر یا زود مریض و «هوائیش» میکند. برای رهائی از درد و رنج باد باید پیش «بابا» ویا «ماما»ی آن باد رفت. برای «پائین آوردن و زیر کردن» باد هر بابا و یا ماما مجالس ومراسم خاصی «برای بازی کردن ترتیب میدهند» وطی همین‌مراسم‌است که‌بابا یاماما باد را ازتن‌بیمار بیرون میکند .مجلسی و سفره‌ای وخونی‌و این‌مراسم همانست که باد میخواهد و بوسیله همین ها است که بادصاف و بینامیشودوشخص مبتلا درجرگه‌اهل هوا درمیآید .

چند نکته اصلی در این مطالب بچشم میخورد.

۱- بادها از افریقای سیاه‌وعربستان آمده‌اند. البته بادهای هندی و فارسی هم هستند ولی از لحاظ اهمیت بپای بادهای سیاه نمیرسند. ماماها و باباها همه سیاه هستند. مراسم رقص‌وهمچنین شکل طبل‌ها و دهل‌ها افریقائی است.

۲- این بادها قبل از رسیدن به سواحل ایران وشاید هم‌درهمین سواحل رنگ وشکل اسلامی گرفته‌اند و بعضی اشعار و اورا دجادوئی افریقائی با اشعاری در مدح پیغمبر اسلام مخلوط شده‌اند و خصوصاً مطهرات و محرمات اهل هوا به محرمات و مطهرات اسلامی شباهت پیدا کرده است.

۳- برخی‌اعتقادات عامیانه ایرانی (جن، آل و ...) با این‌آداب آمیخته شده و حتی بعضی قصص مربوط به صوفیه به بزرگان اهل‌هوا نسبت داده شده است.

٤- هنوز تعریف بادها و طبیعت آنها کاملاً روشن نیست و با عقاید مربوط به جن، پری، غول، دیو، ام‌الصبیان آمیخته است.

٥- این بادها بصورت ارواح خبیثه هستند ولی گاهی نیز بزرگان و مشایخ بعد از مرگ بصورت باد درمیآیند (مانند شیخ شائب و شیخ شریف)[1]

٦- بعضی‌ها بیشتر در معرض ابتلاء بادها هستند و معمولاً کسانی که وضع اقتصادی و اجتماعی بدتری دارند بیشتر دچار بادها میشوند: فقرا و سیاهان، ماهیگیران و جاشوان و غواصان سیاه بخت.

۱- صفحات ۱۱۱ و ۱۳۹ همین کتاب

تجار و ناخداهای کشتی های بزرگ هیچوقت دچار نمیشوند.

۷- بادها از مبتلایان میخواهند که بآنها هدیه های گرانبها بدهند، آنچه معمولاً طبقات تنگدست بآن کمتر دسترسی دارند. باد میگوید: «من انگشترطلا میخواهم، من پیراهن ابریشمی میخواهم، من حنابندان میخواهم»[1]

۸- مبتلایان بعد از شفا یافتن در جرگه اهل هوا در میآیند یعنی در جرگه طبقات محروم و تنگدست و این گروه سازمان و مقرراتی دارد: مطهرات و محرمات گروه[2] ومقررات «حدّ» برای اعضاء گروه[3]

۹- بابا و ماما فقط شفا دهنده نیستند و تنها نقش «واسطه» را بازی نمیکنند بلکه ریاستی نیز بر اهل هوا دارند.

نکاتی که برشمردیم نشان میدهند که این موضوع شایان توجه و تفکر و تحقیق بیشتر است و نباید این اعتقادات را بسادگی در زمره مراسمی که درهمه جای دنیا برای دفع ارواح خبیثه بکار میرود بشمار آورد و ممکنست جنبه های اقتصادی و اجتماعی خاصی داشته باشد.

انسان ابتدائی آنچه را که نمیتوانسته درک کند و مکانیزم آنرا تشخیص دهد بقوای مرموز و نهانی نسبت میداده و بدینسان است که اعتقاد به ارواح خوب و بد، جن و پری، mana و مانند آن در همه جا هست، نتیجهٔ این گونه اعتقادات توسل به جادوگری بوده است و کمک گرفتن از جادوگر وشفا دهنده که قادربوده بر ارواح تسلط یابد. دربرابر

۱- صفحات ۱۳۹ همین کتاب

۲- صفحه ۳۶

۳- صفحه ۴۵

این عقاید که بطور اعم Animisme خوانده میشود مکتب Mécanisme بوجود آمده است که پدیده های حیاتی را مربوط به پدیده های شیمیائی وفیزیکی میداند واین خود داستان درازی است ولی امروزه نیز مردمان بسیاری هستند که در افریقا، استرالیا و افریقای جنوبی بسرمیبرند و هنوز چنین اعتقاداتی دارند و از جادوگر وشفا دهنده مدد می‌طلبند و ازجمله عقاید مربوط Chamanisme است که درآن شفا دهنده طی مراسمی شبیه آنچه در سواحل جنوبی ایران دیده میشود بیماریها را درمان میکند و در این باره مطالعات مربوط به این آداب و رسوم درامریکای جنوبی[۱] ویا مطالعاتی که درباره اختلاط مذهب کاتولیک باعقاید Vaudou در جزایر هائیتی شده است[۲] برای تفسیر اعتقادات اهل هوا (خصوصاً اختلاط آن با اسلام) شاید بکار آید.

***

ساعدی بخود جرأت تجزیه و تحلیل نمیدهد و حقیقتاً هم قبل از اطلاع کامل برچگونگی مطلب نمیتوان و نباید آنرا تفسیر کرد و یا باآنچه درجاهای دیگر معمولست مقایسه نمود. باید در چند مورد تحقیقات بیشتری انجام گیرد: درباره خصوصیات بیماران و نشانه های بیماری، شخصیت بابا وماما، ووضع روانی واجتماعی آنها، درباره طریقه معالجه دقیقتر از آنچه که در این کتاب آمده است و بالاخره درباره

۱– Sebag, L. «Chamanisme Ayoréo» in «L' Homme» Avril, juin 1965

۲– Métraux, A. «Le vaudoue et le Christianisme» in «Temps Modernes» No 136 1957

سازمان اجتماعی اهل هوا.

در این مطالعات باید از علوم مختلف مانند روانشناسی مرضی[1]، جامعه شناسی، وانسان شناسی خصوصاً شاخه‌جدیدی از آن که بعوامل روانی تمدن‌ها توجه میکند[2] مدد گرفت ومطالعه‌ای همه‌جانبه انجام داد

تحقیق درباره اهل هوا خوب آغاز شده است و ارزش آنرا دارد که دنبال شود.

دکتر جمشید بهنام

۱– Psycho-Pathologie

۲– Ahthropologie-Psychiatrique

یادداشت‌های پراکنده دربارهٔ ساحل نشینان جنوب . صفحهٔ ۱
اهل هوا . . . . » ۲۹
زار . . . . » ۳۹
زارهای عمده و مشهور . . . . » ۵۸
متوری . . . . » ۵۹
شیخ شنگر . . . . » ۶۲
دینگ مارو . . . . » ۶۴
ام گاره . . . . » ۶۶
بومریوم . . . . » ۶۸
چین یامه . . . . » ۷۰
په په . . . . » ۷۲
دای کتو . . . . » ۷۳
بوجمبه . . . . » ۷۴
بابور . . . . » ۷۶
نمرود . . . . » ۷۸
تقروری . . . . » ۷۹
قصاص . . . . » ۸۰
نوبان . . . . » ۸۳
مشایخ . . . . » ۹۵
مشایخ عمده و مشهور . . . . » ۹۷

شیخ فرج . . . . صفحهٔ ۹۹
شیخ ادروس . . . . » ۱۰۴
شیخ عثمان . . . . » ۱۰۶
شیخ جوهر . . . . » ۱۰۷
شیخ البحار . . . . » ۱۰۸
شیخ شائب . . . . » ۱۱۱
شیخ شریف . . . . » ۱۱۳
شیخ سید احمد . . . . » ۱۱۴
شیخ سید محمد . . . . » ۱۱۵
شیخ جنو . . . . » ۱۱۶
شامی . . . . » ۱۱۷
باد جن . . . . » ۱۱۹
لیوا . . . . » ۱۲۵
ام‌الصبیان . . . . » ۱۲۹
شرح حال چند نفر از اهل هوا . . . . . . » ۱۳۳
موجودات افسانه‌ای دریای جنوب . . . . . » ۱۴۷
سازها و لوازم اهل هوا . . . . » ۱۵۵
اصطلاحات اهل هوا . . . . » ۱۶۷
طرح و تصویر . . . . » ۱۷۹
ضمیمه . . . . » ۲۰۵
اعلام . . . . » ۲۰۷

یادداشت‌های پراکنده دربارهٔ

ساحل نشینان جنوب

ساحل‌نشینان دریاهای جنوب ایران، سال‌ها سال با سرزنشینان خاک‌های دیگر آشنائی و رفت و آمد و آمیزش داشته‌اند. راه این آشنائی دریا بوده است و وسیله، همان کشتی و جهازات معمولی که بومیان خود می‌ساختند و به آب می‌انداختند. و اگر امروزه روز به جهاتی رفت وآمدها محدود شده زمانی بوده است که ازهربندر وآبادی که پناهگاهی برای جهازات داشته، «بوم»های کوچک و بزرگ بادبان می‌کشیدند وهرچند وقت یک بار عازم دیار دور ونزدیک می‌شدند، با همان سیاق و روش افسانه‌ای، یعنی تن به موج وقضا سپردن و دل شیر داشتن و واهمه نکردن.

هدف این رفت‌وآمدها سیر کردن شکم بوده، نه عیاری وبهادری. و مقصدشان سواحل افریقا در درجهٔ اول و بعد سواحل هند. جهازاتی که چنین راه‌های دور و درازی را می‌رفتند کارشان حمالی و کرایه کشی بوده است. و ای بسا که برای پیدا کردن کار و معاش مدت‌ها خالی روی دریاهای غریب راه می‌سپردندوپرسه می‌زدند ودر کناره‌های ناآشنا پهلو می‌گرفتند. بهرصورت جهازات ایرانی معمولا سواحل افریقا را درچنین مسیری می‌پیمودند: ابتداء عازم مسقط وخاک یمن می‌شدندو بعد مکلا را پشت سر گذاشته به سرزسومالی می‌رسیدندوبعد به «سوگد شو»

پایتخت سومالی وارد می‌شدند و بالاخره از کشمایر، قلندی، کامبی، ممباسه، زنگبار و دارالسلام رد شده به تانگانیکا می‌رفتند و بیشتر وقت‌ها تا آخرین حد جزیرهٔ «بیجو» راه می‌سپردند. این مسیر را یک کشتی کوچک جزیرهٔ هنگام سه سال و اندی پیش، این چنین پیموده است: از جزیرهٔ هنگام تا آبادان خالی رفته با جاشوان و کارگران دریا، همه بومی جزایر تنگهٔ هرمز، از آبادان خرما بار زده رفته عدن و خرما را در آن ولایت خالی کرده است. از عدن نمک گرفته و برده زنگبار، نمک را به زنگباری‌ها تحویل داده، مدت چهل پنجاه روز در آن ولایت توقف کرده، بعد خالی راه دریا را پیش گرفته تا به جزیرهٔ «بیجو» رسیده‌اند و در آن‌جا چوب «چندل» بار کرده برگشته‌اند، چوب‌ها را در بحرین فروخته، خالی آمده تا به جزیرهٔ هنگام رسیده‌اند. این سفر ده ماه تمام طول کشیده است. البته تمام جهازات چنین خط سیری ندارند، هر کدام به دلخواه، خود را از راه‌های مختلف به جاهای مختلف می‌رسانند، ولی مدت سفر معمولاً از نه ماه تا یازده ماه طول می‌کشد. هم اکنون بیست چهار و بیست پنج «بوم» بزرگ بندر کنگ، تنها یک ماه در آبهای وطن لنگر می‌اندازند و بقیهٔ سال را همه روی آب هستند، با جماعت کثیری از اهالی که به عنوان جاشو و کارگر و حمال مشغول کارند.

گاهی وقت‌ها جهازات ایرانی به سواحل هند سفر می‌کنند، در چنین سفرهائی، جهازات عازم هند همه ابتدا در لنگرگاه جزیرهٔ هنگام پهلو می‌گیرند و از آن جا به طرف بندر جاسک راه می‌افتند و از «جاسک» تا «گوک سر» توقفی در کار نیست. و بعد به «میدانی» و «کنارک» و چاه بهار و بالاخره به «گواتر» می‌رسند و از آنجا به «خورمیان» و بالاخره به آب‌های

کراچی وبمبئی.

اما در برابرده کشتی که بافریقا سفرمی کند، یک کشتی به هند نمی‌رود. بدین جهت است که فرهنگ ابتدائی «سواحلی» بیشتر ازهرفرهنگ دیگردر عادات وسنن بومیان ساحل نشین ایرانی تأثیر گذاشته. این چنین سفرها و رفت وآمدها وهمسایگی باسرزمین های عرب نشین وشیخ نشین وگاه گداری تماس با آن هائی که از داخل ویا ازنقاط دور دست مانند پرتقال وانگلستان بآن حواشی رفته‌اند، باعث شده که مخلوطی ازآداب و رسوم ومعتقدات وخرافات عربی وهندی وسواحلی و ایرانی، فرهنگ مردم آن سامان را تشکیل بدهد.

ازسیاهان سواحل ایران هیچ نوع آمار تحقیقی یاتقریبی دردست نیست. بیشترشان از بندر جاسک تا حواشی بوشهر پراکنده‌اند، و در هرآبادی عده‌ای هستند دورگه یاسیاه اصیل. سیاهان جنوب ایران سه چهار نسل بیشتر نیست که به این حواشی آمده‌اند. هنوز عده‌ای از سیاهان پیر بیاد دارند وحکایت می کنند که وقتی سفیدها آن‌ها را در سواحل ایران پیاده می کردند، همه را این وحشت گرفته بود که آن‌ها را آورده‌اند بکشند وبخورند. اغلب سیاهان را ازجنگل های افریقا، سومالی و زنگبار گرفته آورده به غلامی می‌فروختند. و حال که مثلاً بردگی از بین رفته وبی‌هیچ فرقی باسفیدهای بردهٔ زندگی سخت، مشغول کار وصید هستند، همه چیززندگیشان رنگ این طرف راگرفته‌است. همگی به فارسی سواحل جنوب صحبت‌می کنند، البته بایک ته لهجهٔ عربی یا سواحلی. اما آنچه راکه از یاد نبرده‌اند یادگارهائی است که ازآن

دیار آورده‌اند. در خانهٔ هرسیاه ایرانی چند دهل کوچک وبزرگ یافت می‌شود که وقت بی‌وقت «غنی» می کنند. نوازندگان و خوانندگان دوره‌گرد ومطرب مجالس عروسی وشادمانی همین ها هستند. باباها و ماماهای زارها هم همین‌ها هستند. و شب ها که صدای دهل ازهر دهکوره وآبادی واحیاناً هر کپری بلند است براحتی سایهٔ روح افریقای سیاه حس می‌شود. سیاهان جنوب ایران همه با دهل وساز وآواز آشنا هستند. این‌ها نه تنها غم و اندوه خود را بلکه غم و اندوه سفیدها را هم علاج می کنند.

سیاه وسفید جنوب زندگی یکسان ویک نواخت دارند، بی هیچ مزیت مادی ونژادی به خاطررنگ پوست. همه روی دریا کار می کنند وسیاه وسفید بیک اندازه سهم ومزد می‌برند. اما تحقیری که از دوران بردگی همراهشان بوده هنوز هم با آن‌ها هست. غیر از دهات که سیاه وسفید با هم زندگی می کنند، بهمدیگر زن می‌دهند و از همدیگر زن می گیرند. در بندرها وآبادی‌های بزرگ، سیاهان محله شان تاحدودی مشخص وسواست. مثلاً سیاهان بندر عباس بیشتر در دو محله جمع هستند، باسم «منبرسیاهان» و«پشت شهر» وزندگیشان در سطح پائین تر از سفیدهاست.

اما در دهات ماهیگیری ساحلی چنین مرزی بین جماعت سیاه و سفید وجود ندارد، ولی با وجود این، در آبادی «کلات» ریش سفید آبادی به پیر مرد سیاهی که درجمع ما نشسته بود گفت «این جنگلی است، مثل حیوان.» وسیاه‌پیرهم گفت «آره، من جنگلیم، مثل حیوان.» وخندید.

در طاحونه که دلاك دوره‌گرد برای ختنهٔ دسته جمعی اطفال احضار شده بود ، چند ماهیگیر سیاه را که دورتر به تماشای غریبه‌ها ایستاده بودند، نشان داد و گفت «این‌ها گاوند.» وسیاه‌ها تصدیق کردند.

صیادان ساحل نشین ایرانی با ابتدائی ترین وسایل، ماهیگیری می کنند. همه درساحل‌نشسته‌اند، رو به دریا وپشت به خشکی ومنتظر ماهی. و وقتی ماهی‌پیدا می‌شود، می‌پرند روی قایق‌های ساده‌ای که نمی‌تواند مسافت‌زیادتری‌از خشکی‌دوربشود وخودرا به‌شکارمی‌رسانند. بندرت در یك یا چند آبادی ، یك موتور لنج پیدا می‌شود که بتواند از ساحل‌فاصله‌ای بگیرد وبه جاهای پربرکت دریا دسترسی پیدا کند. وبیشتر با عامله که قایق‌های بزرگی‌هستند پاروزنان در اطراف ساحل گشت می‌زنند و «لیغ» می‌ریزند وماهی جمع می کنند. بعد از عامله «هوری» یا «تشاله» وسیلهٔ‌دیگر راهیابی بدریاست و بااین قایق‌ها جز این که قلاب به دریابریزند وچند ماهی گوشتی‌صید کنند شکار دیگری نمی‌توانند. با چنین وسایلی بدریا می‌روند و دام پهن می کنند . اما دام‌ها اغلب سطحی است ، زیرا که قایق کوچك قادر است تنها دام‌های سطحی‌را بساحل بکشد. برای دام‌های عمقی قایق‌های بسیار بزرگ چند تنی لازم است که ندارند.

دریاها همه بخشنده نیستند . دریای بعضی آبادی‌ها در خست به کویر می‌ماند. اما تقصیرهمیشه مال دریانیست. ساحل چنین‌دریاها

بیشتر گناهکارند. وقتی ساحل بریده و سنگلاخ باشد چنانکه نتوان زورقه را به خشکی کشید و «پوسته»[1] ای هم در کار نیست، بناچار دریا متهم می‌شود. و بخاطر همین مسئله است که راه و روش شکار ماهی در هر وجب از ساحل جنوب تغییر می‌کند. در بندر لنگه تنها «گر گول» بدریا می‌اندازند. در «گورزه» باعامله می‌روند ولیغ می‌ریزند، در «سایه خوش» تنها «هدر» Hedre یا «مشتا»[2] می‌کارند.

نوع صید هم فرق می‌کند، در «گورزه» تنها ماهی حشینه می‌گیرند ماهی حشینه (مومغ) ۱۰-۱۵ سانتیمتر طول دارد و همان ماهی مشهور و خوشمزهٔ ساردین است که در ساحل ایران خشک می‌کنند و به عنوان کود می‌فروشند. در «طاحونه» ماهی‌های بزرگ سیّاف و کوسه می‌گیرند. (طاحونه و گورزه همسایه‌اند و ۳۲ کیلومتر از هم فاصله دارند) و در بندر لنگه فقط ماهی گوشتی، در ده «کوورزین» Kavarzin (جزیرهٔ قشم) میگو صید می‌شود. در آبادی «رمچاه» (جزیرهٔ قشم) بیشتر «موتو» می‌گیرند. موتو ماهی کوچکی است ۵-۶ سانتیمتری که باز جهت کود صادر می‌شود. در بنادر و آبادیهای بزرگ همیشه ماهی گوشتی صید می‌کنند، زیرا که ماهی گوشتی خریدار دارد و نمی‌گندد. ولی در آبادیهای کوچک که راه و وسیله و سردخانه ندارند صید حشینه و موتو معمول است و در آبادیهائی که نه راه و نه وسیله دارند و نه جماعت قابل توجه، به شکار چند ماهی گوشتی که شکم اهالی را سیر بکند قناعت می‌کنند.

۱- پناهگاه قایق‌ها را گویند.

۲- تله‌هائی است که از مهر Mahr نخل در ساحل درست می‌کنند.

فصل صید از اواخر پائیز شروع می‌شود. درست از روزهائی که ساحل نشینان به خانه و زادگاه برگشته‌اند و از اوایل بهار بساط ماهیگیری تقلیل می‌یابد از همان ایامی که زمزمهٔ کوچ در می‌گیرد و دهاتی‌جماعت به دیار غربت رو می‌آورد. دریا هیچوقت از ماهی خالی نیست، چه تابستان و چه زمستان. اما با گرم شدن روزها، ماهی از ساحل فاصله می‌گیرد و به عمق و خنکی دریا پناه می‌برد و ماهیگیر ایرانی که وسیلهٔ دور شدن از خاك و وسیلهٔ صید شکار ته دریا را ندارد بناچار منتظر روزهائی می‌شود که هوا سرد شده، ماهی به ساحل، به خاك، به خانهٔ او نزدیك شود.

ساحل نشین ایرانی با همهٔ تلاش، همیشه دست خالی، منتظر احسان دریاست.

مدتی است که دلیل خست دریا معلوم شده، از دوسه سال پیش که متوجه شده‌اند دار و ندار دریاها را کشتی‌های کوچك و بزرگ خارجی جمع می‌کنند و می‌برند. شیخ نشین ها کشتی‌های مجهزی دست‌و پا کرده‌اند و در عمیق‌ترین ناحیهٔ دریا مشغول صید هستند. صید ژاپونی‌ها را به بهانهٔ قرار داد واین حرف‌ها، موجه وغیر قابل اعتراض می‌دانند. اما یك دوسالی است که پاکستانی‌ها باوسایل خیلی مجهز، مانند دزدان دریائی، آب‌های ساحلی ایران را از چاه بهار تا حواشی بوشهر در اختیار گرفته‌اند. هر کشتی پاکستانی باصدها مزدور، یك دفعه وناگهانی در دریای یکی ازآبادی‌ها پیدا می‌شود. کیست که جرأت نزدیکی و اعتراض داشته باشد. قایق‌های کوچك یك دونفری

ایرانی بادیدن هیکل غول آسای کشتی‌های پاکستانی فرار می‌کنند.
وآن‌ها نهنگ‌آسا، طناب وبند «گرگول»ها و وسایل دیگرصید ایرانی‌ها
را پاره می‌کنند تا مانعی سر راهشان نباشد و آنوقت لیغ‌های دو هزار
متری به دریاها می‌ریزند وخروارها ماهی جمع می‌کنند و می‌برند. و
حال چندیست جرأت حضرات تا آن حد زیاد شده که از جلو آبادی‌ها
سان می‌روند و وقتی از بی سلاحی یک جزیره یا یک آبادی مطمئن
می‌شوند، حتی در ساحل آن خاک پهلو می‌گیرند. زمستان گذشته
پاکستانی‌ها نه‌تنها تمام وسایل صیدمردم جزیرهٔ لارک را از بین برده
بودند، بلکه درساحل هم پیاده شده، درخت‌های سومر Somer جزیره
را زده، همه را بارکشتی کرده، با قیافهٔ حق بجانب دوباره راه دریا
را پیش گرفته بودند. و لارکی‌ها برای گرفتن صدقه و وسیلهٔ صید از
اقوام دور ونزدیک به ساحل عمان رفته وازبستگان «قصبی» خود کمک
گرفته بودند. دفعات و کرات کشتی‌های پاکستانی در آب‌های اطراف
جزیرهٔ قشم هم دیده شده‌اند که مردم دنبالشان کرده، بی‌نتیجه بر گشته‌اند.
وجالب این جاست که مزدوران پاکستانی بیشتر ایرانی‌ها هستند، مردم
نواحی گواتر وچاه بهار و کنارک وآن‌طرف‌ها، که برای سیر کردن شکم
و مزدی ناچیز، چنین نقشی را پذیرفته‌اند وبرای غارت روزی برادران
خود راه افتاده‌اند.

هرجهازی که برای صید راهی دریا می‌شود، ده تا بیست نفر
جاشو به همراه می‌برد. ماهیگیری درهمه جا روی قرار مداریست که
بومی‌ها نسل بعد نسل آن را پذیرفته‌اند. در رمچاه (جزیرهٔ قشم) صید

نوبتی‌است ، دریارا چند قسمت کرده‌اند وهرقسمت به یک یا چندقایق رسیده کـه نوبتی به شکار می‌روند و هرقایق چه پر و چه دست خالی برگردد نوبتش را از دست داده است. در طاحونه هم از سال‌ها پیش صید نوبتی‌بوده ونوبت راهمیشه از روی تور حساب می کرده‌اند. بدین ترتیب تورهر کسی که زودتر به ساحل برسد، نوبت‌اول، مال اوست. در «شناس» هرعامله یک روز به دریا می‌رود. اما همه جا یک چنین سیاقی معمول نیست. دریای‌جزیرهٔ هرمزبرای‌صید همه، همیشه‌آزاداست. وهم‌چنین است دریای خودآبادی قشم. سهم بری کارگران یک جهاز ماهیگیری هم‌ها کم وبیش تغییری ازیک رسم‌وعهد ثابت تبعیت می کند. معمولاً یک سوم تمام درآمد صید مال‌صاحب عامله‌است وبقیه بین همهٔ‌جاشوها به نسبت مساوی تقسیم می‌شود. منتهی ناخدای جهاز دوبرابر دیگران سهم می‌برد . ولی اگر لنج یا عامله دست خالی بـه ساحل برگردد ، کسی طلبکار نیست وسوخت نفت موتور یا پارگی‌تور را صاحب عامله تحمل می کند.

کشت و زرع دهات ساحلی‌بسیار ناچیزاست. کم آبی ونامرغوب بودن خاك وکار دریا همه مانع توجه به زمین شده است. آبادی‌ها هرقدر ازساحل بیشتر فاصله بگیرند ، کشت و زرع ، کار عمدهٔ اهالی می‌شود. مثال می‌زنم میناب وچاه مسلم را. با وجود این دهات‌ساحلی هم تا حد امکان وبرحسب استعداد خاك مقداری جو وکمی هم گندم می کارند. مثلا هرخانوار در حدود ۵-۶ من. وگاهی هم‌صیفی‌جات کاشته می‌شود، مانند آبادی شناس ،که پیازش به شیخ نشین ها صادر

می‌شود. اما نخل در هرآبادی به تفاوت چندصد اصله ای وجود دارد. خرما های دهات ساحلی نوع مرغوبی نیستند وبیشترشکری، مصلی، لشت، خضراوی زامردون، شعری، بقشی و... عمل می‌آید. خرما چه مرغوب باشد چه نامرغوب، غذای عمدهٔ ساحل نشینان است که خشک می کنند و یا درخم های بزرگ، ترنگهمیدارند. علاوه برخرما از برگ وچوب و «پنگ» نخل هم استفاده می‌شود. مهر[1] Mahr برگ را در می‌آورند وبا آن وسیلهٔ صید (مشتا) می‌سازند. وپنگ Pang (خوشهٔ لخت خرما) رامی کوبند وطناب می بافند ومی‌دانید که هیچ جهازی بدون طناب به دریا نمی‌رود و درساحل هم قایق‌های کوچک و بزرگ را با طناب به اسکله و خشکی می بندند.

گله داری در دهات ساحلی معمول نیست. هرآبادی وهرخانوار ممکن است چندتائی بز داشته باشند یانداشته باشند. گاو درآبادیهائی که کشت و زرع معمول است بیشتر نگهداری می‌شود. و اگر بزها آزادند وبرای خود می گردند و مواظبتی نمی‌بینند، در عوض جنوبی جماعت سخت مراقب گاوشان هستند وعزّت زیادی هم برایش قائلند. تاآنجا که برای گاوهای شیرده غذای مخصوصی می‌پزند باسم «فختّاره»، ماهی حشینه را توی دیگ بزرگی با خرما یا هستهٔ خرما می‌جوشانند وبهم می‌زنندومعجونی درست می‌شود که سرد کردهٔ آن را به گاومی دهند. معتقدند که فختّاره شیر گاو را چندین برابر می کند. گوسفند در سواحل جنوب خیلی کم پیدامی‌شود. وجنوبی ها اغلب به بز، گوسفند هم می گویند بزها در تمام ساحل، آواره‌هائی هستند پرطاقت، مثل غربتی‌ها و

---

۱ - رگ برگ خرما را گویند.

بلوچ های چلنگر که سال هاست بافقر وبیچارگی درحال کوچند و از رو هم نمی‌روند. ثروت عمدهٔ مردم جزیرهٔ لارك همین بزهای آواره هستند که درکوه‌های بلند وخرابه های قدیمی قلعه های پرتغالی،سرگردان و وحشی روزگار می گذرانند و ای بسا که لارکی‌ها بخاطر پیاله‌ای شیر مجبور می‌شوند که تله کار بگذارند.

جمعیت سواحل جنوب ایران، هیچ وقت ثابت ومعین نبوده‌است. تغییر فصول وتغییر کار و زندگی ماهیگیری وعوامل بسیار دیگرباعث شده که جنوبی‌ها درحال تحرك دائم باشند. علاوه بر کوچ که مسئلهٔ دیگریست و روز بروز ساحل ایران را خلوت‌تر می کند ، مشکل کار و نان‌است که چنین تحرکی‌را سبب شده. ازآذر ماه که فصل صیدشروع می‌شودآبادی‌هاپر از بومیان است وهوا که رو به گرمی گذاشت همه‌جا خالی می‌شود. عدهٔ کمی برای کار وخرما چینی به آبادی‌های دور از ساحل می روند، چنانکه مردم بعضی از آبادیهای جزیرهٔ قشم برای خرما چینی راهی میناب می‌شوند . و عدهٔ زیاد دیگر ، در پاسگاه‌های ژاندارمری برای گرفتن «علم خبر» نوبت می گیرندوبتدریج سوار لنج هاشده‌برای عملگی بـه شیخ نشین ها می‌روند . تخلیهٔ یک ده به ده دیگر چه درفصل ماهیگیری وچه درفصل بیکاری همیشه وجود دارد. روزهای ماهیگیری جماعت‌آبادی هائی که از دریا دورهستند، دهات ساحلی را پرمی کنند و در فصول دیگر برعکس.

اما تخلیهٔ ساحل ایران به شیخ نشین ها مسئلهٔ جالب‌تری است. آن‌ها برای کاروعملگی وگدایی ، دست خالی‌به شیخ نشین ها : دوبی

قطر ، شارجه می‌روند و در دهات جز چند پیر مرد وپیر زن وچند سگ آواره و ژاندارم کس دیگری نمی‌ماند . و بعد شش ماه همه با دست نسبتاً پر به‌خانه‌وکاشانه برمی گردند. بدین ترتیب درسواحل دریاهای جنوب شش ماه کار است وشش ماه بیکاری ، شش ماه زندگی است وحرکت، شش ماه سکوت و بی‌حرکتی. ساحل دریاهای جنوب شش ماه پر است وشش ماه خالی.

ساحل دریاهای جنوب‌به ساعت شنی می‌ماند.

آبادی‌ها وبنادرساحلی مدت‌هاست که رو به خرابی گذاشته. بندرلنگه‌که روزگاری شصت هفتاد هزارنفر جمعیت داشته هم‌اکنون پنج وشش هزار بیشتر سکنه ندارد. لنگه‌ای‌ها در مدت‌کوتاهی بندر راتخلیه کرده‌وبه‌جاهای‌دیگری که‌امن‌تر بوده کوچیده‌اند.لنگه‌ای‌های قدیم هم‌اکنون تجار معتبر شیخ‌نشین ها وبحرین وبمبئی هستند.

«پوسته» ها خراب‌شده ، محلات وخانه‌ها درهم ریخته وپاشیده، از هرمحله‌ای که رد شوی بندرت سه یاچهار خانه را مسکون می‌بینی وبقیهٔ‌درها همه بسته و روی درهامأمورین ریشه کنی‌مالاریا نوشته‌اند: «بسته» «بسته» «بسته». سقف خانه‌ها سوراخ سوراخ وستون‌های‌بلند خانه‌های اعیانی‌لخت وبی‌تکلیف ، دیوارها ازبین رفته، برکه‌هاخراب وسقف ریخته وبی‌آب. شهرحالت جنازه‌ای را دارد که دفن نشده ،لاشه به فساد سپرده.

مردم جزیرهٔ هنگام در یک شب کوچ کرده به باطنیه رفته‌اند. وجزیره چنان خراب و درهم‌ریخته که زلزله ندیده به زلزله زده‌هاشبیه

شده است. ده کلات (بین بندر لنگه و بندر بوشهر) بی‌صاحب مانده. دریاست و توفندگی و بادها که قلعهٔ عظیم شیخ را صاحب شده‌اند. آبادی‌های دیگر هم، چنین سرنوشتی داشته‌اند. کوچ مردم سواحل از سی‌چهل سال پیش شروع شده. مسئلهٔ کشف حجاب اولین علت بوده وبزرگ‌ترین ضربت برمسلمان متعصب آن حواشی. مأمورین قیچی و قداره بدست، بی‌هیچ مسئولیتی سراغ زن و مرد ساحل نشین می‌رفتند، توی کوچه و بازار برقع وبتوله ازصورت زنان می‌گرفتند و دامن هاشان رامی‌چیدندو کوتاه می‌کردند ومردهارا که تمام‌سال یک پیراهن کتانی سفیدبیشتر بر تن نداشتند مجبور می‌ساختند که کت وشلواربپوشند. اما زن جنوبی هنوز هم که هنوز است برقع وبتوله برصورت دارد این چنین تحولی‌را بهیچ صورتی‌نمی‌توانسته‌توجیه بکند. ومردم بناچارشب ها سوار جهازات شده راه دریا ودیار دیگر را پیش‌می‌گرفتند. معروف است که هنگام کهنه در یک شب خالی شده ونصف مردم بندر لنگه درعرض سه چهارشب فراری شده‌اند وچنین بوده‌است سرنوشت‌آبادی های‌دیگر.

دومین علت‌کوچ مسئلهٔ گمرک بوده، صیاد ایرانی که در رفت وآمد با سواحل دیگرآزادی داشته، وپیله‌وران که باتمام شیخ‌نشین ها وخاک ها دادوستد می‌کردند وجهازات که بی هیچ قید وشرطی دریاها را می‌پیمودند، یک دفعه همهٔ‌آزادی‌ها را ازبین‌رفته دیدند. پیله‌وران دست‌از کارو کاسبی کشیدند. صیادان مروارید (قماش) وصدف (کلنگ Kalang فروشان دیگربه غوص‌نرفتند، زیرا که برای همهٔ رفت وآمدها وخریدوفروشهاجواز وپول می‌خواستند تاغیرقانونی‌نباشد. وبدین ترتیب قبل از آن که جنوبی‌ها ضرورت گمرک را بفهمند کینه‌ای باهرچه گمرک

وگمرکچی بود بستند وهمه را بچه بلژیکی نام نهادند. چرا که ابتدا بلژیکی‌ها سازمان‌های گمرک را در جنوب پایه گذاشته بودند و بناچار مدیران وکارمندان گمرک را، همه‌ایادی ودست آموختهٔ آن‌ها دانستند. فشار گمرک، جنوبی را وحشت زده ومرعوب ساخت ویک دوجا حتی دست به قتل مأمورین گمرک هم زدند وبناچار آن‌ها که زندگی‌شان بکلی مختل شده بود دست از وطن کشیدند و راه دیار دیگر در پیش گرفتند.

علت سوم کوچ، وحشت از مأمور وژاندارم بود که هنوزهم هست. نفرتی که از شدت عمل مأمورین شهربانی بهنگام کشف حجاب درمردم بوجود آمده بود، با انحلال ادارات شهربانی وآمدن ژاندارم کمتر شد. اما چند سالی بعد رفتار ژاندارم با بومیان چنان ناهنجار گشت وتغییر قیافه‌داد که همه‌را لقب «بوجوالی» دادند یعنی «پدرجوالی» به‌مناسبت روایاتی که‌می گفتند حکومتی‌هامردم رامی گیرندوداخل گونی‌می کنند. ژاندارم‌همه کاره، سال‌ها خانه وزندگی‌مردم را می گشت وبهم می‌زد، به بهانهٔ قاچاق اسلحه، روغن خارجی وچای هندی.

وحشت ازسربازی وسربازگیری‌علت دیگری بوده که‌باز هنوز هم هست. وقتی زمزمهٔ سربازگیری‌درجنوب بلند می‌شود، جوانان همگی‌به شیخ نشین‌هاپناه‌می‌برند. بهارامسال(۴۴) دربندرچارک از ۶۰جوانی که به سن سربازی رسیده بودند، یک نفر هم در خود آبادی پیدا نبود، همه به کویت رفته بودند. در بندر کنگ Kong در همان تاریخ، از مشمولین تنها یک نفر را پیدا کرده بودند که از دو چشم کور بود.

وعلت‌های بعدی کوچ، بیکاری وبی‌چیزی و درماندگی...

هنوز فراوانند مردمی که شناسنامه ندارند و اسم و رسم‌شان در دفتری ثبت نشده، وهستند مأمورینی که کیف بدست آبادی ها رامی گردند وشناسنامه صادر می کنند. اما مثل اینکه مردم دهات جنوب شناسنامه را وسیلهٔ دردسر می‌دانند و از گرفتنش فراری هستند. روی این اساس هیچوقت چگونگی زاد و ولد و مرگ و میر روشن نیست. اما آنچه روشن است شبیخون ناگهانی مرگ است به آبادی ها. یک سال ونیم پیش در آبادی «دیرستان» (دهی است در وسط جزیرهٔ قشم) باشیوع اسهال خونی حاد، هفتاد وچند نفربه مرگ ناگهانی گرفتار شدند و ده، صاحب قبرستان تازه‌ای شد. بیماریهای انگلی و گرمسیری هنوز ریشه کن نشده. مبتلایان مالاریا در تمام امتداد ساحل چه بسیارند؛ هرچند که روی بیشتربرکه ها نوشته‌اند: «علیه پیوك ومالاریا ضد عفونی‌شده». اسهال فراوان است بعلت آب کثیف و آلوده، وکشتار اسهال فراوان‌تر از کشتار سایر بیماری ها.

ازدواج و وابستگی های عاطفی هم مثل لباس وخوراك تابع عوامل اقتصادی است. سالی که صید خوب است و دریا پر ماهی، صیادان زن می گیرند و اگرصید خوب نباشد نه تنها ازدواجی صورت نمی گیرد بلکه زن ها را هم طلاق می‌دهند و رها می‌سازند، و زنها برای خرما چینی به نخلستان ها رومی‌آورند.

غذای مردم در تمام ایام سال بیشتر ماهی است و خرما. برنج و روغن غذای اعیانی است. برنج را از خارجه وارد می کنند. روغن نباتی داخلی در جنوب بطور وحشتناکی گران‌تر از روغن نباتی خارجی

است. ولی در تصویب نامهٔ هیئت وزیران و آئین نامهٔ گمرکی درمورد مبادلات مرزی قید شده که هرنفر بیش از پنج کیلو روغن نمی‌تواند از بیرون بیاورد و بناچار روغن داخلی بانرخ کمر شکن در جنوب مصرف می‌شود.

ماهی گوشتی در دریاهای جنوب فراوان است. و همهٔ آن‌ها به مصرف خوراکی می‌رسد و چون بیشتر مردم اهل تسنّن هستند حتی ماهی‌های بی‌پولک را هم می‌خورند. اما اهل تشیع فقط آن نوع ماهی را که پولک دارد مصرف می‌کنند. در بیشتر دهات «پو» Po (سفره ماهی) هم به مصرف غذائی می‌رسد. لاک پشت‌های دریائی، وقتی ماهی گیر نیاید و تخم این لاک پشت‌ها، خوراک معمول بعضی از آبادی‌هاست.

اما آب و بی‌آبی و تشنگی...

مشکل اصلی ساحل نشینان جنوب است. دهات سواحل وجزایر، در کنار آن همه آب، از بی‌آبی و تشنگی می‌سوزند. آب بیشتر چاه‌ها شور است نه بدرد شرب آدمیزاد می‌خورد و نه بدرد زراعت زمین. واگر آب آنچنان باشد که خوشه‌ها ومحصول را بانمک مومیائی نکند، بیرون آوردنش وسیله میخواهد که نیست، حد اقل گاو و اسب و چرخ چاه، همان وسایل ابتدائی قرن‌ها پیش. از رودخانه وشرشر آب جاری در سواحل خبری نیست. ساحل نشینان باغلطیدن موج‌ها به صدای آب آشناشده‌اند. و اگرغذای مردم آن سامان را دریا می‌رساند، آبشان را هم آسمان تهیه می‌کند. سالی چند بار آسمان غرنبه‌ای راه می‌افتد

و بدنبال سیلابی که زمین های سوخته و تفته را شیار زنان می‌شوید و برکه ها وآب انبارها را پر می کند و ای بسا که خرابی هم باربیاورد. در بیشتر آبادی ها مردم سر هرمسیلی سدهای کوچک وبزرگ بسته‌اند، اما اولین‌سیلی که راه افتاده سد را شکسته‌وشسته،تنها یادگار کوچکی در حاشیه باقی گذاشته . فراوانند از این سدهای جوانمرگ شده در هرگوشهٔ ساحل. تنها درجزیرهٔ قشم سیزده سد مخروبهٔ کوچک‌وبزرگ وجود دارد. اما آب انبار و برکه فراوانست ، همچون تاول‌هائی که برتن بیمار بیابان‌زده باشد . هرآبادی سه چهارتائی دارد و آبادی‌های بزرگ‌تر البته بیشتر. برکه‌ها قدیمی‌اند و وقف آدم‌های خیّر و چه احسانی‌بالاتر وگران بهاتر ازیک‌آب انبار درجنوب! اما امروزه‌خیّرها و پولدارها ازجنوب رفته‌اند دیگر برکهٔ تازه‌ای ساخته نمی‌شود ، وبرکه‌های قدیمی‌هم درهم ریخته‌اند. تنهٔ برکه‌های سقف دارشکاف برداشته ،آب نگه‌نمیدارد .وبرکه‌های سالم‌هم، سقف ندارندوآشغالدان حسابی شده‌اند. و در هر برکهٔ پروضد عفونی شده لاشهٔ چندین سگ و هزاران گنجشک وملیون ها حشره شناوراست.

مردم جزیرهٔ لارك از برکه‌ای که پرتغالیان ، صدها سال پیش کنارقلعه ساخته‌اند آب می‌خورند ، استخرگود وبزرگی که چند وجب آب غلیظ و سبز وچسبناك دارد. و بنابراین لارکی‌ها از فروردین ماه ببعدتشنه‌اند. مگر این که‌آبی از جائی‌برسد یالنجی سوغاتی آب‌بیاورد والا باید آب دریا خورد.

مردم جزیرهٔ هرمز خوشبخت‌ترند، یدك کش بزرگی یک روز در میان از بندرعباس برای کارگران معدن جزیره آب می‌آورد و برای

هرخانوادهٔ کارگریک سطل وبرای دیگران نیم سطل آب مجانی می دهد و چه التماسی می کنند اهالی، وقتی که غریبه‌ای را می بینند واردجزیره شده ، بخیالشان که تازه وارد، کاره‌ای هست وپا بخاك نگذاشته همه اصرار بعد اصرار که بگو آب زیادتری بما بدهند.

آبادی های بزرگ‌تر تا حدی راحتند ، بزرگترین برکه درحوالی لنگه ، برکهٔ «دریا دولت» است در خود بندر کنگ ، که سقف ندارد ولی تاحال دیده نشده که حتی درخشک ترین سال‌ها آبش تمام بشود. ولی در آبادیهای دیگر ، برکه ها کوچکند و بناچار از اردیبهشت ماه ببعد آب برکه ها ، ته می کشد و آبادی‌ها برای غارت آب بجان هم می‌افتند ، و عده‌ای صبح ها سوار الاغ می‌روند بسراغ فلان آب انبار دور افتاده‌ای که وسط بیابان‌هاست وعصر باچند پیت آب برمی گردند. اما وقتی آب تمام برکه ها تمام شد، آنوقت است که به چاه آب‌ها هجوم می‌آورند و چند مدت بعد آب شور هم قیمت پیدا می کند.

ساحل نشینان جنوب ، درهرجائی که هستند و در همه حال چه در قحطی وچه در فراوانی، حرمت آب را خوب نگهمیدارند. و اگریک جرعه آب سیرشان می کند ، جرعهٔ دوم را برای تشنهٔ دوم نگهمیدارند. هیچ جنوبی ، آب را بی‌جهت حرام نمی کند.

ساحل نشینان جنوب با تشنگی آشنائی و الفت دیرین دارند. تشنهٔ آب، تشنهٔ محبت، تشنهٔ حادثه‌ای که زندگی یک نواخت وبی‌رنگ و حالشان را نشاطی ببخشد وهرچیز تازه‌ای که حرکتی داشته باشد و رنگ مرگ از چهره شان پاك بکند. چنین است که آداب و رسوم و

مراسم گوناگون مردمی را که باآن‌ها آمیزش داشته‌اند براحتی پذیرفته‌اند.

معمول شدن انواع رقص‌های عجیب وغریب و مفصل عربی و افریقائی مانند رقص‌های رزیف Rezif کووائی Kuwâey، شابوری Shaburi فی‌ژیری Figiri، زینبی، لافت Laft (معمول در ناحیهٔ لافت) و ذاکری، همه مثال روشنی هستند. مراسم عروسی و شادمانی و مراسم عزاداری و سوگواری همه مفصل است و پیچیده و هر کدام مخلوطی از یادگار فرهنگ‌های ناآشنا. خرافات واعتقادات عجیب وغریب ومراسم معمول درمورد هرحادثه وپیش‌آمدی، وسیلهٔ توجیه تمام بلایا وحوادث مترقبه و غیر مترقبه است و وسیلهٔ تجلی و تظاهر تمام آرزوها و تمایلات نهفتهٔ مردم آن سامان. درکمتر جائی می‌توان باندازهٔ سواحل جنوب رمال و دعانویس و جادوگر پیدا کرد. خریدوفروش ادعیه ولوازم دفع شر وجلب محبت مانند مارچهر مهر[1] و کُس کفتار در هرآبادی رواج دارد.

تعویض وهیکل بستن وهیکل ساختن، راه و رسم علاج بیماران و از پا فتاده‌هاست و دعا گرفتن و دعا داشتن وچله نشینی وسیلهٔ حفاظت از بدی‌ها و اشرار خاك و آب.

جنوب و سواحل دریاهای جنوب، شکارگاه مساعدیست برای جنون وپریشانی‌ها و آشفتگی‌های روانی. زندگی درساحلی آنچنانی، خود بخود با ترس واضطراب وناکامی‌ها همراهست. درافتادن بادریا و ترس ازگرسنگی وبی‌آبی و آن همه بیماری ومرگ ومیر، و خستگی

۱- مهره‌های رنگینی هستند که بایدنر وماده همراه هم باشد ووسیله‌ایست برای جلب محبت وعشق.

کار و زندگی یک نواخت ساحل نشینان را دچار آن چنان خمودگی کرده که همه با هم و دور از هم، با خویشتن مشغولند. برای رهائی از این وضع، جمع شدن دور هم و پناه بردن به جمع وصحبت دیدن را تنها راه چاره دیده‌اند. وچنین بوده که آداب ومراسم «اهل هوا» آن چنان سریع بین مردم آن حواشی نفوذ کرده است. رگ و ریشهٔ آداب و رسوم «اهل هوا» مخلوطی است از اساطیر وقصص سواحل گوناگون وخرافات ومعتقدات عامیانه بهمراه سحر و افسون وجادو وجنبل. وهمهٔ این‌ها وسیلهٔ توجیه وتجلی‌تمایلات و آرزوها وهیجانات مردمی که در چنان دیاری، زندگی آن چنانی دارند.

«اهل هوا» بطور اعم به کسی اطلاق می‌شود که گرفتار یکی از بادها شده است. و بادها تمام قوای مرموز و اثیری و جادوئی را گویند که همه جا هستند ومسلط بر تمام نوع بشر. هیچ کس و هیچ نیروئی‌را قدرت مقابله با آن‌ها نیست وآدمیزاد در مقابلشان چنان‌عاجز و بیچاره است که راهی جزسماشات وقربانی دادن وتسلیم شدن‌ندارد. بادها، گاه بی‌رحمندوهمه ازآن‌ها گریزان. وگاه‌مهربانند وعده‌ای داوطلب پذیرش‌آن. بادها همه جا هستند، در تمام دریاها وخشکی‌ها وهمیشه طالب کالبدی هستند پریشان وخسته جان. وهرجا که وحشت ودلهره زیاد است باد زیاد است. و هرگوشه که فقر و بیکاری شایع است زور باد بیشتر است.

«اهل هوا» همه مرکب یا «فرس» این بادها هستند و بادها همه سوار بر«اهل هوا». بادها ازجاهای‌دور دست وخشکی‌های‌ناآشنا

می‌آیند، ولی بیشتر ازسواحل دور دست افریقای سیاه. وبادهای هندی و فارسی اگرچه ترسناک کند ولی به پای بادهای بسیار بزرگ وبسیار سیاه سواحل افریقا نمی‌رسند. درساحل دریاهای جنوب ایران همه‌نوع بادپیدا می‌شود. بادها یا بهمراه سیاهان افریقائی به ساحل ایران رسیده‌اند ویا درکلهٔ جاشوان وغواصان دریاگرد وفقیرایرانی لانه کرده به این طرف‌ها آمده‌اند. وحال قرن‌هاست که ساحل‌نشینان فقیر، به این بادها گرفتارند و معتقد. و برای‌علاج خود چاره وعلاجی‌را به کار می‌برند که سیاهان افریقا سال‌های سال به کار می‌برده‌اند.

معتقدات «اهل هوا» در سواحل ایران، مانند سایر معتقدات عامیانه تغییر وتکوین پیدا کرده است. بادها درطول راهی که ازافریقا تاسواحل ایران پیموده‌اند بافرهنگ واساطیر وقصص مختلف مخلوط شده، حتی حال ومحتوی عوض کرده، رنگ وشکل اسلامی گرفته‌اند. اشعارو اوراد وجادوئی افریقائی با اشعاری در مدح پیغمبر اسلام جا عوض کرده‌حتی سنت‌ها و روش‌های معمول دراین‌آداب و رسوم‌به سنت‌ها و روش‌های اسلامی نزدیک شده است. ازاین قبیل است مطهرات ومحرمات «اهل هوا» که بعضی‌جاها شباهت‌زیادی به مطهرات ومحرمات اسلامی پیدا کرده. قصص و اساطیر معمول دراین معتقدات به اساطیر وقصصی که دربارهٔ صوفیان و عارفان اسلامی ساخته وپرداخته‌اند شبیه شده و آنچه که دربارهٔ مشایخ، در این دفتر آمده، می‌تواند این چنین شباهتی را باثبات‌رساند. بهرصورت مراسم معمول«اهل هوا» درجنوب غیرازمراسم

و آداب و رسومی است که در افریقا و یا خشکی‌های دیگر دربارهٔ این معتقدات بجا آورده می‌شود.

با همهٔ این‌ها، هنوز این معتقدات و خرافات و آداب و رسوم، رنگ‌آمیزی تند افریقائی خود را ازدست نداده است. تمام باباها و ماماها و بزرگان «اهل هوا» همه‌سیاه پوستند و سیاهان جنوب ایران هرکدام یک یاحتی چند باد در کله دارند.

دهل‌های بزرگ افریقائی اگرچه امروزه روز در بازی‌های معمولی به‌کار گرفته نمی‌شود ولی هنوز صدای دهل‌های دو سر، با همان ضرب تند و رعب آور «سواحلی»، شب‌ها از هردهکورهٔ کناردریا بلند است. وهنوز صدای آواز دسته جمعی «اهل هوا» وصدای پایکوبی مبتلایان همان حال و شور افریقائی را دارد.

درجنوب کمتر سیاهپوستی است که انگشتانش با پوست دهل آشنا و صمیمی نباشد. و کمتر کسی هست که در جمع «اهل هوا» حاضر شود و رعشه بر انداسش نیفتد وبه رقص وحرکات موزون جمع نپیوندد. در همهٔ این‌ها ومخصوصاً درچارچوبه ومتن قضایا آن چه که بارز است وبه چشم می‌خورد فرهنگ تند سواحلی است.

و اماآنچه در این مختصرآمده خلاصه وفشرده‌ایست از اعتقادات «اهل هوا»، دربین ساحل نشینان جنوب. ناحیه‌ای که برای این مطالعه در نظر گرفته شده بود، ازحوالی «سیناب» تانزدیکی‌های تبن Teben و «گاو بندی»، دهات بین بندرلنگه وبوشهر، وهم‌چنین جزیره‌نشینان باب

هرمز بوده‌است. سیاهان افریقائی وجاشوان دریاگرد افریقا رفته، بیشتر در این حواشی پراکنده‌اند. بندرعباس وبندر لنگه قرن‌ها دو بندر بزرگ وفعالی بوده‌اند که اگرچه امروزه روز از جوش وخروش افتاده‌اند ولی روزگاری بوده که همهٔ رفت و آمدهای بزرگ دریا بین خاک ایران و سواحل افریقا و اروپا از همین حواشی بوده است. هنوز هم مشهوراست که بندرعباس‌ مرکز سیاهان وبندرلنگه مرکز زاران وسبتلایان‌بادهای هوائی است. اما آنچه دراین رساله‌آمده همهٔ معتقدات «اهل هوا» بطور کامل نیست. فرصت کوتاه سفر وعدم وسایل کافی امکان جمع آوری بیشتر مدارك را نداد. بناچار هنوز مطالب زیادی باقی است که باید هرچه زودتر جمع‌آوری ومنتشر ساخت. اگر خرافات ومعتقدات عامیانه را در شهرهای بزرگ، آگاهی‌های عمومی از بین می‌برد، درجنوب ایران مأمورین چنین نقشی بعهده گرفته‌اند. مدت هاست که مأمورین ژاندارمری، مجالس‌بازی«اهل هوا» را قدغن کرده‌اند و«اهل هوا» برای کوبیدن و زیر کردن‌بادهاشان به کوه وبیابان‌ها پناه می‌برندوچون همهٔ مراسم در خفا انجام می‌شودبرای‌جلوگیری ازسرو صدای زیاد، روز بروز ازحواشی مراسم می‌زنند و کم می کنند، رنگ آمیزی‌های جالب از بین می‌رود و بازی‌ها لخت وخلاصه می‌شود. واحتمال داردکه چند مدت دیگر از این فرهنگ مخلوط و درهم چیزی باقی نماند بی‌آن که مطالعهٔ کامل وکافی از این همه مطلب بعمل آمده باشد.

نقش محرر این سطور در تدوین دفتر حاضر، تنها جمع آوری و

تبویب مطالب ومدارك پراکنده و درهم بوده بی‌آن که اظهار نظری بکند یا جرأت تجزیه وتحلیل بخود بدهد. پیش‌ترها درمطبوعات فارسی بطور پراکنده از «زار» اسمی برده شده، مطالب پریشان وبی سرو ته مختصری هم منتشرشده بود. «زار» را جزو رقص‌های عجیب وغریب افریقائی دانسته بودند که در مراسم عروسی یا در مواقع دیگر بازی می‌شده. اما از بادهای دیگر و از مراسم و آداب مخصوص درمان و زیر کردنشان چیزی به روی کاغذ نیامده بود. بهرصورت این رساله محتوی مقداری مواد خام اولیه است بهمان صورتی که بوده و بهمین صورتی که می‌بینید. در تعریف یا توضیح یک مسئله، همیشه عبارتی انتخاب شده که چند بابا یاچند ماما آن را تأئید کرده‌اند. وهم‌چنین در تشریح وتوصیف بازی‌ها و لوازم وسازهای هرباد.

ممکن است مطالب این رساله مورد تصدیق همهٔ باباها وماماها ومبتلایان نباشد. ولی این مسئله را باید در نظر داشت که اعتقادات وخرافات تشکیلات فکری شکل گرفته وثابتی نیست که همه‌جا وهمیشه یک الگو و یک چارچوب داشته باشد؛ بلکه همهٔ این‌ها وسیله‌ایست برای توجیه پیش آمدها وگرفتاریها و مسائل لاینحل زندگی. هم‌چنان که زبان وفرهنگ ساحل نشینان، بمانند سایر جاها، درفاصلهٔ دوآبادی عوض می‌شود، معتقدات «اهل هوا» هم سال به سال در هرناحیه و آبادی وحتی در نزد هربابا و ماما ومبتلایان ومعتقدین بایکدیگر فرق می کند.

این پراکنده گوئی را با یاد بابا سالم و بابا عیود و ماما حنیفه

و سایر باباها وماماهائی که باایشان آشنا شدم وپای صحبتشان نشستم
تمام می‌کنم . باباها وماماهائی که مبتلایان بادها را با دهل‌ها و
آوازهاشان از وحشت واضطراب نجات می‌بخشند وهر کدام صدهامرید
فقیرو بی‌خانمان‌دارند و خود فقیرتر وبی‌خانمان‌تر ازمریدها ، درسواحل
لخت و سوخته ، روزگار می گذرانند .

DATE LABEL

اهل هوا

وقتی از هرجنوبی بومی که با فرهنگ مخلوط و درهم ساحل ـ نشینان آشنا باشد دربارهٔ «زار» ، «نوبان» و«مشایخ» بپرسی ، درجواب ـ اگر اعتمادی بتوداشته باشد ـ خواهد گفت که : «زار، نوبان ومشایخ همه باد است.»

و این بادها قدرت هائی هستند که دنیای درون خاک و برون خاک همه در اختیار آن هاست. تمام موجودات خیالی و همهٔ آن هایی که به چشم نمیآیند، پری‌ها ، دیوها ، ارواح نیک وبد ، همه باد یا خیال یا هوا هستند. و آدم‌ها همه اسیر و شکار این ها. اسیر و شکار بادهائی که خوب هستند و اسیر وشکار بادهائی که بد هستند.

و اگر کسی گرفتار یکی از این بادها شود وبتواند جان سالم از چنگ باد در ببرد ، آنوقت آن شخص به جرگهٔ «اهل هوا» درمی‌آید.

این سئوال را باباها یاماماها و یا بقول خودشان گپ‌تران (بزرگان) «اهل هوا» هم چنین جواب می‌دهند.

تعریفی که بابا سالم ، بابای زار حیّ وحاضر دهکدهٔ سلخ جزیرهٔ قشم ، از بادها می کرد چنین بود : «این ها همه باداست، خیال است ، هواست. هرکس در ساحل زندگی کند دچارشان می‌شود. سواحل و جزیره‌ها مسکن این بادهاست. بیشترشان از افریقا وهند وعده‌ای دیگراز

عربستان وجزایر می‌آیند. هر کس دچار یکی از این بادها شود. مدت‌ها باید پیش دکترها معالجه کند و وقتی از مداوای آن‌ها نتیجه نشد، پیش ملا و دعانویس برود، هیکل و دعا بگیرد و وقتی از دعا وهیکل هم فایده ندید، معلوم می‌شود که یک باد او را مرکب خودساخته، این باد ممکن است زار باشد یا نوبان و یا یکی از هزاران باد دیگر.»

ماما حنیفه، مامای زار و نوبان خودآبادی قشم «بادها» راچنین توصیف کرد: «هر کس دچار یک ناراحتی بشود ومدت‌ها دوا درمان کند وخوب نشود ممکن است دچار یک یا چند باد باشد.»

تعریف بابا سعیدو، بابای زار جزیرهٔ لارك چنین بود: «زار یک جور هواست، نوبان هم یک جور هواست. وقتی به تن یکی خورد، سلامت او را می گیرد وهیچ کس غیر از باباها وماماها نمی‌تواند اورا خوب بکند.»

و بابا عیود، بابای نوبان بندر لنگه می گفت «نوبان یک خیال است، زارهم یک خیال است. همه خیال وهوا هستند، آدم راهوائی می کنند وهمه از سواحل وجنگل ها می‌آیند واغلب سراغ فقرا وسیاهان می‌روند. علاج این دردها دهل و«تمبیره» Tambire است نه دوا وسوزن.»

بدین ترتیب به عقیدهٔ «گپ تران» اهل هوا، بادها ناراحتی هائی هستند که طبابت اطباء آن‌ها را علاج نمی کند و جز باروش مخصوصی که قرن‌هاست بین ساحل نشینان وسیاهان مرسوم است درمان نمی‌شود.

مسکن اصلی بادها سواحل افریقاست در درجهٔ اول وبعد سواحل هند وعربستان وجزایر در درجهٔ دوم وبالاخره سواحل ایران. سیاهان و فقرا ومساکن طعمه وشکار این بادها هستند. ماهیگیران و جاشوان

بیشتر از همه دچار می‌شوند وزنانی که در «بینه» هاونخلستان ها مشغول کارند . امّا کسانی که وسیلهٔ معاش وزندگی راحت دارند، مانند تجّار و پیله‌وران و ناخداهای جهازهای بزرگ ، هیچوقت دچار نمی‌شوند . هرکس اطعام و احسان بکند تمام بلاها از جان وی دور است . تاجر پول دارد ونان می کند ، در نتیجه بادها به وی گزند نمی‌رسانند . اما فقرا ، نه که وسیلهٔ «نان کردن» ندارند ، بناچار زودتر از همه دچار می‌شوند . کسانی که همیشه در کوه‌ها وبیابان‌ها یاروی دریاها هستند بیشتر در معرض بادها هستند تا آن‌هایی که در خانهٔ راحت و حجرهٔ تجارتخانه نشسته‌اند . جاشوانی که همیشه روی دریازندگی می کنند بادهای ساحلی خیلی زودشکارشان می کنند . کمترملاحی پیدا می‌شود که یک یا دو بار به سواحل افریقا و هند سفر کرده ، بی گزند این بادها برگشته باشد . زن های فقیر بیشتر ازمردهای فقیر دچار می‌شوند ، چرا که زن ها بیشتر ازمردها گرسنگی می کشندوبیمار می‌شوند و با دیگران درمی افتند و دعوا می کنند و خیلی زود واهمه‌های جور واجور و بی‌نام و نشان بسراغشان می‌رود .

بادها سراغ همه می‌روند . از بچه‌ای که توی اندول (گهواره) است تاپیر مردی که لب گور ایستاده . اماجوان ها را بیشتردوست دارد، زیرا که آن هارشیدترند ومی‌توانندمرکب خوبی برای بادهاباشند . اما جوان ها با آن همه قدرت ونیروی جوانی ، در مقابل بادها ضعیف‌تر از بچه‌ها وپیر مردها هستند .

شخص مبتلا را «مرکب» یا«فرس»آن‌باد گویند . وبادهای سوار را «هبوب» نام داده‌اند که لفظ عربی‌این کلمه است و درزبان سواحلی

به «په په» Pepe مشهور است. بادها همچون آدمیان یامسلمان هستند یا کافر. باد چه کافرباشد وچه‌مسلمان، وقتی‌سراغ کسی‌رفت‌اوراسرکب خود ساخته، دیر یا زود مریض و هوائیش می کند. منتهی بادهای کافربیشتر موذی وخطرناك هستند، چنانکه ممکن است مرکب خود را هلاك هم بکنند. اما کم‌تر دیده شده که یک باد مسلمان مرکب خود را به نابودی بکشاند.

بادها همه سری هستند و قابل انتقال. اگرکسی یک نفر را زیاد دوست داشته باشد می‌تواند بادش را باو بدهد یا از وی بگیرد. هم‌چنین هستند آن هائی که ازهم متنفرند یابهم کینه می‌ورزند. ماماها و باباها می‌توانند بادشان را به یکی ببخشند ویاکسی را دچار یکی‌از بادهای مضرّاتی بکنند.

برای رهائی از درد وشکنجهٔ یک باد، همیشه پیش بابا یاماما‌ی آن باد می‌روند. هرباد برای خودیک بابا ویک ماما دارد. بابا وماما، حرفهٔ خودرا از پدر بارث می‌برد. همه بدون استثناء سیاه هستند، سیاه اصیل یا دورگه. یک بابا ممکن است تنها، بابای یک باد باشد مثلاً بابای زار یا بابای نوبان و یا بابای چند باد. هربابا و ماما برای‌خود بساط مفصلی دارد، چند دهل با اسم‌های جور واجور، بخوردان‌های گلی کوچک و بزرگ، سازهای مختلف که درمجالس «اهل هوا» از آن ها استفاده می کنند. باباها اغلب در مجالس «اهل هوا» خون می‌خورند، خون قربانی را. وهربابا یاماما باتعداد خون‌هائی که خورده اعتبارواهمیت‌پیدامی کند. مثلاً بابا درویش بابای‌زار وبابای‌نوبان‌آبادی قشم، سه‌خون‌خورده است. بابا سالم، بابای‌دهکدهٔ سلخ و دیرستان هم سه

خون خورده است. باباها در زمان حیات برای خود جانشین تعیین می کنند. وبرای این کار مجلس مفصلی راه می اندازند. مجلسی که بابا صالح، بابای زار میناب درموقع جانشینی پسرش ترتیب داده بود بعد از گذشت سال ها هنوز هم از یادها نرفته است. اگر یک بابا برای خود جانشین تعیین نکند، «اهل هوا» بعد از فوت آن بابا جمع می شوند وسیاهی را ازبین خود به بابائی انتخاب می کنند. مثلاً باباحمد، بابای زار جزیرهٔ لارك چهار سال پیش بدون تعیین جانشین فوت کرده بود و مبتلایان آن جزیره، سیاه سعید نامی را به بابائی بر گزیده بودند.

برای پائین آوردن و زیر کردن هرباد بابا وماما مجالس ومراسم خاصی ترتیب می دهد. این مجالس همه برای «بازی» کردن است و با همین مراسم است که بابا یا ماما، جن آن باد را از تن بیمار بیرون می کند و شخص مبتلا آزاد می شود. این مراسم همانست که باد از مرکبش می خواهد. مجلسی وسفره‌ای وخونی. وباز به بهانهٔ همین هاست که باد دفعات دیگر هم به آزار مرکبش می پردازد. و باز بوسیلهٔ همین هاست که باد صاف وبینا می شود.

رویهمرفته بادها دوجورند. یکی بادی که می بیند، نگاه می کند وباچشم باز راه می رود. این باداز همه چیزباخبراست. اگر زیرش بیاورند از تمام دنیا خبرمی دهد. این باد بادیست که سفره‌داشته، خون خورده، شعر و آوازشنیده، برایش دهل زده‌اند. باباها وماماها اغلب بادشان بیناست. این باد را در اصطلاح «اهل هوا» باد صاف می گویند که مرکبش را هیچوقت اذیت نمی کند. دستهٔ دیگر بادهای کور هستند. بادهای کور همه چیز را ویران می کنند، مرکب خود را دائم اذیت

می کنند وهیچوقت آرام وصاف نیستند. و در اصطلاح «اهل هوا» این ها را باد ناصاف نام داده‌اند. این باد سفره ندیده، خون نخورده، شعر و آواز دهل نشنیده است. درمجالس اهل هواست که بادهارا زیرمی‌آورند، صاف وبینا می کنند وشخص مبتلا را آرامش می‌بخشند.

بهرحال هرکس که درجرگهٔ «اهل هوا» درآمد همیشه بایدلباس تمیز وسفید تنش باشد. سرتب خود را بشوید ومعطر کند. لب به می نزند وهیچ کار خلاف نکند و الا باد به آزارش می‌پردازد.

برای اهل هوا محرماتی هست بدین ترتیب:

۱- هیچ کس از«اهل هوا» حق نداردست به مرده بزند. چه به مردهٔ انسان و چه به مرده ولاشهٔ یک حیوان دیگر.

۲- اهل هوا نباید دست به نجاست بزنند یاخودرا آلوده بکنند.

۳- جارو ولنگه کفش وقلم قلیان نبایدازبالاسرمبتلای باد ردبشود.

۴- لباس کثیف نباید به تن «اهل هوا» باشد.

۵- اگرکسی سیگارش را بخواهد باآتش قلیان یک نفر از«اهل هوا»روشن کندباید اول اجازه بگیرد و الا بادآن‌شخص به آزار مرکبش می‌پردازد.

۶- اهل هوا نباید مست بکنند ویا با نامحرم نزدیکی بکنند.

بهرصورت بادهای عمده ومشهور این ها هستند:

۱- باد زار ZAR : که همه کافرند، بجزعدهٔ معدودی. روهم رفته همه را «باد سرخ» می گویند.

۲- نوبان Nohàn : بادیست که شخص را علیل وبی‌حرکت و افسرده می کند.

۳- مشایخ Mashâyex : بادهائی هستند مسلمان وپاك وعده‌ای خطرناکندوعده‌ای دیگربی خطر. و درسواحل مسلمان نشین فراوان هستند.

٤- باد جن : بادهای زمینی یا زیر زمینی هستند. همه زنجیری و مضرآتی وخطرناك.

٥- باد پری : که دو جورند. پری‌های کافر. پری‌های اهل حساب. هردوشخص را مبتلا می کنند. پری‌های کافرخطرناك ترهستند.

٦- باد دیب (دیو): که چهل گزبیشتربلندی دارد. دربیابان‌ها وجزایر پیدا می‌شود، بآدم که بخورد همان دم بی‌جان وخشکش می کند.

۷- بادغول که از دورهمچون شتر مستی پیدا می‌شود وهر کسی راکه سر راهش باشد بی‌جان می کند.

و از بین این بادها، سه باد اول شیوع بیشتری دارد و چون مبتلایان در همان دم ابتلاء هلاك نمی‌شوند، به مراقبت و مداوا و معالجهٔ «گپ تران» اهل هوا احتیاج پیدا می کنند. هربادبرای‌خود، بابا یا مامای بخصوص دارد. وچنانکه گفته‌شدبابا و مامای‌زار را بابا زار وماما زار می گویند. باباوسامای نوبان‌را هم بابانوبان‌وماما نوبان.

برای رهائی شخص مبتلا ازچنگال بادها مراسم بخصوصی‌لازم است‌که این مراسم را «بازی کردن» یا مجلس می گویند وبرای‌هرباد آداب و رسوم جداگانه‌ایست. شخص مبتلا بعد از مراقبت‌های لازم و اجرای مراسم است‌که درجرگهٔ «اهل هوا» درمی‌آید وتا آخر عمر مرکب رام شده‌ای می‌شود برای بادی که بخاطر فدیه‌های فراوان، آرام و صاف و بینا شده، عوض‌ناراحتی‌ها، صفا و آرامش مطلوبی به مبتلای خود بخشیده است.

DATE LABEL

زار

DATE LABEL

زار خطرناك‌ترین و شایع‌ترین بادهاست. بیشتر مبتلایان «اهل هوا» گرفتار این باد هستند. زارها همه کافرند و ازجاهای مختلف می‌آیند، بیشتر ازسواحل شرقی افریقا، زنگبار وسومالی وحبشه که قرن‌ها رفت و آمدی بوده بین این حواشی و سواحل جنوبی ایران، وبعد از عربستان و هندوستان که کوه‌های اسرارآمیز ودریاهای بسیار بزرگ درکنار دارند و آخر سر از جزایر وکوه‌ها وصحراهای ناشناخته که پشت سرساحل-نشینان جنوب قرار دارد.

زار را از زبانی که دارد می‌شناسند که ازکدام خاك یا ازکدام دریاآمده‌است. هر زار وقتی خون می‌خورد، زیرمی‌شود وبزبان درمی‌آید و از درون کالبدشخص مبتلا وباحنجرهٔ وی با بابا وماما صحبت می‌کند ومی‌گوید که ازکدام دیارآمده است. شیوع زارها همه‌جا یکسان نیست. مرکز اصلی‌شان همان «سواحل» است که گفتیم بیشتر زارها از همان طرف پیدا می‌شوند.

برای ابتلاء به زار حد سنی لازم‌نیست، ازبچهٔ ده ساله ببالا، همه ممکن است که گرفتار بشوند. زار وقتی وارد تن یکی شد او را مریض و بد جان می‌کند. ومثل تمام بادها، هیچ طبیب و درمانی برایش کارگرنیست. زارهای گوناگون، درمبتلای خود، ناراحتی‌های گوناگون

بوجود می‌آورند . چون زارها بیشتر از هفتاد و دو نوع هستند بناچار بیشتر از هفتاد و دونوع تغییر حال در «زاران» می‌توان مشاهده کرد. به مبتلایان ، فرس یا مرکب زار می‌گویند . مثل تمام بادها زار را بیشتر فقرا می گیرند . جاشوان و ماهیگیران و زارعین و گدایان و بیشتر از همه سیاهان شکار اصلی زارها هستند.

زار مثل هرباد دیگر بصورت یک جن وارد بدن شخص مبتلا می‌شود . بنابراین همیشه بهرترتیبی که شده ابتدا باید جن را ازتن بیمار بیرون کرد . و این مراسم همان مراسمی است که برای خلاص کردن یک آدم از شرّ یک جن مضرّاتی ترتیب می‌دهند.

بهرحال شخص مبتلا را باید مدت‌ها طبیب، دوا و درمان کرده باشد ، و اگر از معالجهٔ وی نتیجه‌ای حاصل نشود او را پیش ملا و دعانویس می‌برند واگرهیکل بستن و دعا گرفتن هم کارگر نشود، آنوقت نوبت بابا یا مامای زار است که باید دست به کار بشود.

وقتی بابا یا ماما احتمال بدهد که شخص، مبتلای یکی از زارها شده، او را مدت هفت روز درحجاب و دور ازچشم دیگران نگهمیدارند. ابتدا بدن شخص مبتلا را تمیز می‌شویند و بعد مدت هفت روز مانع می‌شوند که بیمار زن وسگ و مرغ ببیند. و بعلاوه در این مدت چشم هیچ زن ، چه محرم وچه نامحرم نباید بروی وی بیافتد . و اگرشخص مبتلا زن‌باشد ، او را از جلوچشم مردها دور می کنند. برای این‌منظور اغلب مریض را در یک کپر خالی ، کنار دریا و دور از چشم دیگران نگهمیدارند وتنهاماما یا باباموا‌ظب وی‌است. تمام شب هائی که‌شخص مبتلا درحجاب نگهداشته می‌شود، بابا یاماما‌معجون یا دوای‌مخصوص

زاران را به تن وی می کشد. این دوا که «گره کو» Greku نام دارد از بیست ویک ماده درست شده که مواد عمده‌اش این‌ها هستند:

۱- ریحان ۲- زعفران ۳- بوخش Buxesh (از هند می‌آورند) ۴- هل ۵- جوز ۶- زبان جوجه (گیاهی که از کوه می‌چینند) ۷- گشت Gesht (چوبیست که از بمبئی می‌آورند).

تمام بیست‌ویک ماده را در گلاب خیس می کنند و هرشب به تن‌شخص مبتلا می کشند ومقداری هم بوی‌می‌خورانند. بعد ازختم‌دورهٔ حجاب، صبح روز بعد بدن مریض را خوب تمیزمی کنند وخاك هفت راه را با هفت برگ هفت گیاه بی‌خار مخلوط کرده همراه «گره کو» به تن وی می‌مالند. وپیش از این که مراسم رسمی «زاران» اجرا شود، جنی راکه باد زار را وارد بدن شخص کرده بیرون می کنند.

برای بیرون کردن جن، شخص مبتلا را می‌خوابانند؛ انگشتان شست‌پاهایش را باموی بزبهم می‌بندند؛ مقداری سیفه (روغن ماهی) هم‌زیر دماغ مبتلای زار کشیده وچند رشته موی بز[۱] آتش زده زیر بینی وی می گیرند و بعد بابا باخیزران جن را تهدید می کند که از بدن وی خارج‌شود وباضربه هائی که به‌تن بیمار می‌زند،جن با جیغ و داد وناراحتی زیاد، مرکبش را رها کرده فرار می کند.

بعد از فرار جن تنها باد زار در کلهٔ بیمار است وبرای زیر کردن زار، سفره وبساط وبازی و آواز ونذر ونیاز لازم است وهم‌چنین خون و قربانی. برای تشکیل مجلس بازی، روز پیش،زنی که خود از«اهل هوا»است، خیزران‌بدست راه می‌افتد وتک تک درها را می‌زند واهل

۱- بعضی ازباباها عوض موی بز، موی سگ آتش می‌زنند.

هوا را برای بازی دعوت می کند. این زن را «خیزرانی» می گویند.
بیشتردعوت شدگان«دختران هوا» هستند. دختران یا زنان جوان وبالغی
که صدای خوش دارند وخوب آواز می‌خوانند وحرکاتشان نرم است
ومجلس بازی را رنگ می‌دهند. دختران هوا درتمام مجالس اهل هوا
جمع می‌شوند و همراه مردها دم می گیرند و «بازی» می کنند.

بهرصورت مجلس زار چنین تشکیل می‌شود که بابا یا مامای‌زار
با دهل های مخصوصش درصدر مجلس قرار می گیرد. در وسط بساط
بابا ، دهل یک سرو بزرگ «مودندو» Modendo را روی سه پایه‌ای
می گذارند. «مودندو» بزرگترین دهل «اهل هوا»ست وبابا یا کسی
که قرار است « مودندو » را بزند همیشه روی چارپایه‌ای عقب دهل
می‌نشیند. کنار دهل «مودندو» یک دهل بزرگ دو سر معمولی (گپ
دهل) می گذارند و کنار آن دهل دیگری باسم‌دهل کَسر. همهٔ این
دهل ها باید دریک‌ردیف باشند. «مودندو» را اغلب خود بابا می‌زند
و دهل های دیگر راکسان دیگر. جلو «مودندو» همیشه سینی نقره یا
ورشوئی می گذارند که توی آن« گشته سوز» و « کوندروك درمانی» را
در ظرف مخصوصش ریخته‌اند.

درآغاز مجلس در« گشته سوز»آتش می‌ریزندومقداری کوندروك
درمانی‌را توی‌آتش‌دود می کنند. بابا اول «مودندو» وبعد« گپ‌دهل»
و بالاخره «دهل کسر» را دود می‌دهد وبعد «تنگ» شان رامی گیرد و
سر جایشان می گذارد.

قبل ازشروع مجلس سفرهٔ مفصلی پهن کرده‌اند که در این‌سفره
همه چیز موجود است ، از انواع غذاها گرفته تاگیاهان معطر وانواع

ریاحین جنوب ومیوهٔ «کُنار» Konâr وخرما و گوشت وخونی که برای مبتلای زار سر سفره لازم است. خون سر سفره، خون قربانی زار است، و این قربانی معمولاً یک بز(کهر) است که در همان مجلس سرش را بریده خونش را درون طشتی سر سفره گذاشته اند. معمولاً تا باد خون نخورد بحرف در نمی آید. بنابراین برای اینکه خوب فهمیده شود باد چه می خواهد، لازم است شخص مبتلا خون بخورد. خون خوردن نشانهٔ شدت و وابستگی شخص مبتلاست به اهل هوا. اعتبار و مقام هربابا یا ماما به تعداد خون هائی که خورده است بستگی کامل دارد. مثلاً میگویند فلان بابا سه خون خورده است و بهمان ماما پنج خون.

در مجلس زار برخلاف مجالس بادهای مسلمان، آوردن اسم خدا و رسول و ائمهٔ اطهار حرام است. و اگرنام یکی از مقدسین و ائمه برزبان یکی برود، زار بهیچ صورتی زیرنمی شود. بنابراین هر کسی که وارد مجلس زار می شود، کفش هایش را بیرون مجلس می کند وبدون سلام گفتن در ردیف وجرگهٔ «اهل هوا» می نشیند. درموقع نشستن با هیچ یک ازحاضرین مجلس نباید صحبت بکند. اگرچائی یاقهوه برایش آوردند بعد از صرف چائی یا قهوه، نباید استکان یا فنجان را بزمین بگذارد. بلکه باید منتظر بشود که خادم مجلس بیاید و ظرف را از دست وی بگیرد. هیچ کس نباید بلند بلند حرف بزند. اصولاً صحبت کردن در مجلس زارجایز نیست. و اگر کسی خلاف این ها عمل کند «حدّ» رویش می افتد و این «حدّ» را بابا یا ماما ی زارتعیین می کند.

بهرحال بابا یا ماما باتکان دادن خیزرانی که بدست دارد مجلس بازی را شروع می کند. خود بابا سر وقت یکی از دهل ها واغلب سر وقت

«مودندو» می‌رود و شروع می کند به کوبیدن و شعر خواندن و«غنی» کردن. مجلس که گرم شد دیگران هم همراه آواز بابا دم می گیرند.

آواز و اشعار «زاران» در سواحل افریقا همه بزبان سواحلی‌است. ولی در ایران بیشتر اشعار را به زبان عربی می‌خوانند که بعد از چند بیت تبدیل به اشعار نامفهوم سواحلی می‌شود. ولی کمتر کسی معنی این اشعار رامی‌فهمد، نه سیاه‌ها ونه حتی خود بابا یا ماما. ولی باوجود این، همه، ساعت‌ها می‌توانند به زبان ناآشنای سواحلی «غنی» بکنند. در شعر زیر بعد از سه چهار بیت عربی، اشعار به سواحلی تبدیل می‌شود:

کل زار و فو

و انا ما و فونی

شیخ شنگر رضو

و اناما رضونی

و زفنا و زفش نایی

دوئی و انت دوئی

. . . .

در مجلس زار، شخص مبتلا را همیشه پهلوی بابا می‌نشانند. بعد از یک مدت بازی مبتلای زار آرام آرام تکان می‌خورد و معلوم می‌شود که باد دربدنش بحرکت درآمده‌است. بازی زار درسواحل ایران همیشه نشسته اجرا می‌شود. یعنی برخلاف بازی نوبان ولیوا و سایر بادها، زاررا باید نشسته رقصید. تنها در افریقاست که همهٔ زارها را سر پا بازی می کنند.

مجلس بازی درسواحل، همیشه در فضای باز اجرا می‌شود.

بدین ترتیب که تمام «اهل هوا» بصورت دایره جمع شده، حلقه می‌زنند وشخص مبتلا را در وسط حلقه می‌نشانند. دهل های زاران سواحلی خیلی بزرگ‌تر از جاهای دیگراست. قبل از بازی در کنار مجلس، اجاق بزرگی درست می کنند و پرآتش می کنند و قبل از کوبیدن تمام دهل ها را گرم کرده تنگ شان را می گیرند. و وقتی همه حاضر شدند بازی سرپا با پا کوبی اجرا می‌شود. تا پنجاه وشصت سال پیش بازی تمام زاران در ساحل ایران بهمان صورت اجرا میشده که در سواحل افریقا. هنوز عده‌ای از اهل هوا هستند که چنین مراسمی‌را بیاد دارد. باوجود این اگرخوب تحقیق شود دربعضی‌جاها هنوز هم زار را سرپابازی می کنند، مثلاً دربندر چارك که بهمان صورت قبلی زار را سرپا می‌رقصد. درست مثل نوبان یالیوا.

در مجلس زار زن ومرد با هم‌جمع‌می‌شوند و کنارهم می‌نشینند. بازی معمولاً چندین‌شبانه روز طول می کشد. مخصوصاً در مجلسی که اول بار برای شخص مبتلا ترتیب داده شده است. زیرا تا باد از کلهٔ شخص‌مبتلا پائین بیاید وزیر بشود چندین‌شبانه روز طول‌می کشد. حتی دیده شده که بعد از هفت روزکوبیدن و آواز، زار یکی پائین میاید و تکان می‌خورد. بهرصورت درتمام مدت شبانه روزهیچ کس از مجلس بازی دور نمی‌شود وآن‌هایی که خسته شده‌اند، روز رادرهمانجا بخواب می‌روند وسیاهی شب پیدا نشده دوباره شروع به «کوبیدن» می کنند. بهرصورت ابتداء شخص‌مبتلا شروع بلرزیدن می کند وبتدریج تکان ها زیادتر شده، ازشانه ها به تمام بدن سرایت می کند و بازی وقتی باوج می‌رسد که کلهٔ شخص مبتلا کاملاً پائین آمده و درضمن تکان‌های

شدید از ظرف خونی که در برابرش هست خون بخورد[1] در این موقع صدای دهل‌ها بیشتر اوج گرفته و آوازها بلندتر می‌شود. در چنین مرحله‌ای علاوه برشخص مبتلا، زار داخل کلهٔ عدهٔ زیادی هم طلوع می‌کند و همه درحال سرجنبانیدن از خود بی‌خود شده نعش می‌کنند.

آهنگ مخصوصی لازم است تا زار زیر بشود. بنابراین به تعداد زارها و بلکه بیشتر، وزن و آهنگ بازی تغییر می‌کند. وزن آهنگ‌ها را دهل کِسر عوض می‌کند. «مودندو» و «گپ دهل» تنها سرعت وزن را معین می‌کنند و اغلب باهم یک نواخت کوبیده می‌شوند. تنها دهل کِسر هست که با تغییر ضربه‌ها وزن را عوض می‌کند. بنابراین نوازندهٔ کسر باید مهارت زیادی داشته باشد. بهرصورت در برابر یکی از این آهنگ‌هاست که زار شخص مبتلا تکان خورده، حرکت کرده، پائین می‌آید. شخص حال خود را نمی‌فهمد، در این میان تنها بابا می‌تواند با زار صحبت بکند. بابا همیشه از زار می‌پرسد که اهل کجاست واسمش چی هست، برای چه این مرد یا این زن بدبخت را اسیر کرده، آخر او بیچاره هست، فقیر و زحمت کش است، ماهی گیر، جاشو، غواص یا گداست. زار به زبان خودش جواب می‌دهد که اهل کجاست و اسمش چی هست و آن مرد یا آن زن را بخاطر فلان یا بهمان کار، مرکب خود ساخته. البته تمام این حرف‌ها با صدای تغییر یافته‌ای از دهان مریض خارج می‌شود. ولی بزبان اصلی خود زار: عربی، هندی، یا سواحلی. در حالی

۱- بعضی از زاران که نمی‌توانند خون بخورند، یک یا چند قطره خون قربانی را به یک بادیه آب می‌ریزند و شخص مبتلا کمی از آن آب می‌خورد و زارش به حرف درمی‌آید.

که ممکن است مرکب او به زبان هندی یا سواحلی، بظاهر آشنا نباشد.
بعد بابا یا ماما از زار می‌خواهد که مرکب خودرا آزاد بکند.
زار جواب می‌دهد که این کار آسان نیست و برای اینکه مرکب خود را راحت بگذارد، سفره لازم دارد. خیزران و خلخال و پیراهن تمیز می‌خواهد.
توقع همهٔ زارها یکسان نیست. بعضی‌ها همچون «متوری» Maturi پر توقعند و همه را طلا می‌خواهند و بعضی‌ها کم توقع‌اند و یک خیزران کوچک چند بندی برایشان کافی است، مثل «بومریوم».
اگر شخص مبتلا فقیر باشد و امکان تهیه و تدارک تقاضاهای زار را نداشته باشد، بابا یا ماما برای زار رهن می‌دهد. یک تکه پارچه یا نخ یا یک «کری» آهنی ارزان قیمت را به بازوی شخص می‌بندد. در واقع به زار گروی می‌دهد که صبر کند و به مرکبش فرصت و امکان بدهد تا آنچه را که خواسته برایش فراهم بکند. بعضی زارها به مرکب خود فرصت کم و محدودی می‌دهند. بدین معنی که اگر سر موعد معین، آنچه را که خواسته فراهم نشود، طلوع می‌کنند و بآزار و اذیت مرکبشان می‌پردازند. بعضی رهن‌ها هم موعد معینی لازم ندارد، هروقت که شخص توانست وضع مالی خود را مرتب کند و سفره پهن کند و وسایل لازم را تهیه ببیند می‌تواند مجلس بازی ترتیب بدهد.
پیش‌تر گفتم که هر زار قبل از هرچیز احتیاج به یک خیزران دارد. خیزران را معمولاً از مسقط می‌آورند. روزی که بازی ترتیب داده شده و زار زیر آمده، بابا از زار می‌پرسد که چه نوع خیزرانی لازم دارد.
زار خیزران را خودش برحسب تعداد بند (بول) Böl سفارش می‌دهد. مثلاً می‌گوید خیزران من باید ۶-۸ یا ۱۰ «بول» داشته باشد. اغلب

خیزران باید دو سر نقره یا حلقه‌های نقره در کمر داشته باشد. برای مجلس بازی اصلی، خیزران حتماً باید حاضر باشد. شب قبل به تمام تنهٔ خیزران حنا می‌بندند و روغن ماهی می‌کشند تا جلا پیدا بکند. بعد نقره نشانش می‌کنند. حلقه‌های نقره را هم باید با میخ‌های نقره‌ای به تنهٔ خیزران میخ کرد.

بعضی زارها یک خیزران لازم دارند وبعضی دیگر چند خیزران. مثلاً «شیخ شنگر» تا هفده خیزران از مرکب خود می‌خواهد. گاهی وقت‌ها هم یک خیزران برای چندتا باد یا زار کافی است.

علاوه برخیزران، «اهل هوا» وبخصوص زاران به لباس مخصوص هم احتیاج دارند. این لباس باید سفید وهمیشه تمیز وپاک ومعطر باشد. به یک چادر مخصوص یا لنگوته (لنگ) هم احتیاج است. لنگوته را از دو تکه (شتّه) درست می‌کنند وهر «شته» Shata باید هشت متر کمتر نباشد. دو شته را با نخ ابریشم زرد و سبز و قرمز و آبی بهم می‌دوزند و این دوختن را «سن سله» Sansele می‌گویند. وقتی تمام این ها حاضر شد، در مجلس دیگر بابا برای بار دوم زار را زیری کند و آنچه را که می‌خواسته و حال حاضر شده نشانش می‌دهد. اگر زار پذیرفت و راضی شد که مبتلای زار خلاص است و آزاد. و بعد از آن می‌تواند آسوده درجرگهٔ «اهل هوا» و زاران زندگی کند. واگر زارآنچه را که می‌خواسته پسند نکرد و یانپذیرفت ویا به‌لباس وخیزران بهانه و ایراد گرفت، شخص مبتلا مجبور است دوباره دست به کار شود وهمه را برای بار دوم و سوم تهیه بکند.

بهرحال بعد از تشکیل مجلس بازی وزیر کردن زار و راضی

کردن او ، زار دیگر موذی نیست . اگر چه مبتلای زار از آن حال اول رهائی یافته ، اما برای همیشه همان باد توی کله‌اش باقی می‌ماند. درمرحلهٔ اول، قبل از پهن کردن سفره وکوبیدن وبازی کردن زار ، باد ناصاف و وحشی بود و مرکب خود را اذیت می کرد، اما بعد از شنیدن شعر و صدای دهل ، دیدن سفره و خوردن خون ، زار صاف می‌شود ومرکب خود را آسوده و راحت می گذارد. اما بعضی‌از مبتلایان بهیچ صورتی آسوده نمی‌شوند. زار در برابر هرتمهید وچاره‌ای مقاومت می کند و مرکب خود را رها نمی کند. نه سفره ، نه دهل ، نه شعر و نه خون زار را زیر نمی‌آورد. سه روز کوبیدن وبازی کردن ، به هفت روز می‌رسد، و بعد مجلس هفت روزه به دوازده روز سرمی‌زند و وقتی که زار بازهم مقاومت کرد وپایین نیامدوشخص مبتلا درهمان حال خراب و وضع ناجور باقی ماند ، بابا وماما دیگر از نجات وی قطع امید می کنند . دراین صورت او را رها کرده آزاد می گذارند. چنین شخصی را «تهرن» زار Tahran می گویند . شخص « تهرن » همچون مبروصین، انگشت نما ومنفور می‌شود وبهروسیله‌ای شده سعی‌می کنند او را ازآبادی دور بکنند. در دهکدهٔ «دیرستان» جزیرهٔ قشم پیرمردی را دیدم که درجوانی «تهرن» بوده و مردم مدت ۶ ماه تمام پای اورا درکوهستانی، بازنجیربه صخرهٔ بزرگی‌بسته بودند و غذا وآب بخور و نمیری بوی می‌رساندند. این مرد که حاجی ملا صالح نام داشت ۸۰ ساله است و در اثر همان ۶ ماه زنجیری بودن، عضلات پای بسته‌اش آب شده و حتی استخوان‌های درشت ساق پایش صغر یافته .

دراین‌جا بازلازمست اشاره‌ای بشودبه مجلس زار وحال شخص

مبتلا در لحظه‌ای که زار می‌خواهد از تن شخص مبتلا خارج شود. زمانی که مبتلای زارنعش می کند، او را از عقب می گیرند و می کشند و روی زمین درازش می کنند. منتهی طوریکه سر مریض نباید به زمین بخورد ویک نفر دیگر هم پاهای او را می گیرد و در این حال شخص مبتلا باید رو به قبله باشد. بعد بابا به وی می گوید که با مشت محکم به سینه بکوبد. مبتلای زار با مشت به سینه می کوبد وهمین وقت است که زار کالبد مرکبش را ترک می کند. رسم براینست که دراین لحظه هیچ یک از حضار حرف نمی‌زنند. همه باید ساکت باشند. واگر کسی نتواند جلو خود را بگیرد و دهان برای صحبت بازکند، احتمال دارد که زار وارد تن او بشود. وقتی زار ازبدن خارج شد بیمار را روی دو زانو طوری می‌نشانند که نوك انگشتان پایش بزمین بچسبد. خارج شدن وخارج نشدن زار را از بدن شخص مبتلا، بابا یا مامای زار تشخیص می‌دهد. بهرحال علاوه بر «اهل هوا» ممکن است عده‌ای دیگر در مجلس بازی حاضر شوند که مبتلا وگرفتار هیچ بادی نیستند. این اشخاص را صافی می گویند.

«صافی» ها در بازی های «اهل هوا»، دهل می‌زنند، کف می کوبند غنی می کنند وشعر می‌خوانند. اما تاحال دیده نشده که لرزشان بگیرد و یا نعش بکنند. اگر یک «صافی» چنین حالی نشان بدهد، معلوم می‌شود که بادی به کله‌اش افتاده است. در بعضی از آبادی ها، آن عده از «صافی» ها را که علاقه به مجالس بازی دارند، «اهل عشق» می گویند، در برابر اهل هوا.

علاوه‌برمبتلایانی که احتیاج به سفره‌وخون و شعر دارند، عده‌ای

هم هستند که احتیاج به خون وسفره وشعر ندارند. این ها طالب «هوا» نیستند. وقتی حالشان بهم می‌خورد، دیدار و عیادت بابا، یا نگاه و نوازش ماما، حالشان را جا می‌آورد. مختصر توجهی باین نوع زاران همان کاری را می‌کند که مجلس بازی دربارهٔ زاران طالب «هوا».

برای زاران هم مثل دیگر «اهل هوا» محرماتی وجود دارد. دست به میت نباید بزنند. از نجاست باید دور باشند. لنگه کفش وجارو و نی و قلیان نباید از بالا سرشان رد بشود. و اگر کسی لنگه کفش یا جارو و نی قلیان از بالا سر یک مبتلا رد بکند، او را مجبور می‌کنند مخارج یک مجلس بازی مفصل را بدهد. زیرا با اشتباهی که مرتکب شده زار در کلهٔ مبتلا طلوع کرده، به آزارش می‌پردازد.

زاران نباید همدیگررا اذیت بکنند. واگریکی از زاران ازدیگری ناراضی باشد حد رویشان می‌افتد. یعنی وقتی رفتار یکی از مبتلایان، دیگری را ناراحت بکند از دست او پیش بابا یا ماما شکایت می‌برد. بابا طرف دیگر را مجبورمی کند که مجلسی تشکیل بدهد. این مجلس را «مجلس حد» می گویند، زیرا بعد از آواز و کوبیدن بابا حدی برای شخص موذی تعیین می کنند. حد اغلب چند ضربهٔ خیزران است. که حاضرین مجلس ممکن است این ضربه ها را به مبلغی بخرند. واگر کسی ضربه ها را نخرید، ماما بالا سرشخصی که می خواهند تنبید کنند می ایستد. بابا برای مواظبت، روبروی محکوم می نشیند. ماما همراه ضربه های دهل، خیزران را بربدن محکوم فرو می آورد. تعداد ضربه ها نباید کم یا زیاد بشود. اگر ماما اشتباه کند یک ضربهٔ اضافی به محکوم بزند «حد» رویش می‌افتد. و در «مجلس حد» دیگری ماما را تنبیه می کنند. معمولا

ضربه‌های خیزران را دو قسمت می‌کنند. ضربه‌های سرد و ضربه‌های گرم. ضربه‌های سرد را آهسته وآرام می‌زنند وضربه‌های گرم را محکم و تند. زاران چه زن وچه مرد وقتی بچه‌دار شدند باید سفره پهن بکنند و یک شبانه روز تمام «غنی» بکنند و دهل بکوبند وباصطلاح شیرینی و سفرهٔ بچه را به بادشان بدهند. می گویند زار از مرکب خود وقتی که بچه‌دار شود، یک سفره یا شیرینی طلب کار می‌شود. وحضور «اهل هوا» درچنین مجلسی جنبهٔ شهادت دارد. زار ممکن است بعدها مرکب خود را اذیت کند و نه که کافر است و انصاف ندارد، حاشا کند که شیرینی وسفرهٔ بچه را نگرفته است. در این موقع همه جمع می‌شوند و شعر می‌خوانند و دهل می کوبند و شهادت می‌دهند که فلان زن یا فلان مرد، شیرینی‌وسفرهٔ بچه‌اش را درفلان روز وفلان ساعت داده‌است.

اما بابا یاماما زار یا بطور کلی بزرگان یا «گپ‌تران» اهل هوا. ماما یابابای زار باید سیاهپوست باشد. ماما یا بابا زارها همه سیاه پوست هستند. بابا یاماماثی که‌سفید پوست باشد درتمام‌سواحل ایران نمی‌شود سراغش را گرفت. و این معمول همه جاست. حتی بین اعراب و شیخ نشین ها وهندی‌ها هم همهٔ بابا یاماماها سیاهانی هستند که ازسواحل افریقا آمده یا اجدادشان اهل آن حواشی بوده است.

بابا یا مامای زار این‌مقام را از پدر یا مادر خود بارث می‌برد. هربابا یا ماما اواخر عمر جانشینی برای خود تعیین می کند. برای این منظور جشن بسیار مفصلی می گیرند و سفرهٔ رنگینی هم پهن می کنند. جانشین بابا یا ماما اغلب پسر خود بابا یا ماماست. اگر یک بابابرای خود جانشین تعیین نکرد ومرد، بعد از مرگش زاران جمع می‌شوند و

از بین مبتلایان سیاهی را برای بابائی یا مامائی برمی گزینند.

مشهورترین جشن جانشینی یا نیابت که تاحال در جنوب دیده شده ، جشنی بوده که بابا صالح میناپی برای پسرش گرفته است.

بابا صالح مشهورترین باباهای سواحل ایران بوده که مدتی از زندگیش را درجزیرهٔ قشم گذرانده، بعد ازمدتی در جزیرهٔ هرمز مسکن کرده ، وبالاخره به میناب رفته و در «تیاب» میناب ، عمر خود را به آخر رسانده است. بابا صالح در اواخر عمر یکی از مشهورترین باباهای جنوب بوده و به بابا صالح میناپی شهرت یافته بود. از تمام جزایر و شیخ نشین ها ، ازکویت وبحرین وعدن وقطر ، عدهٔ زیادی برای بازی و مداوا در میناب بخدمت وی می رسیدند. بابا صالح درتمام عمر ریش و گیسش را نزده بود و با هیکل بلند و سیاه خود انگشت نمای همه بوده است. مجلس نیابت پسربابا صالح هفت شبانه روزطول کشیده است.

تعریف می کنند که بابا صالح یک کپر بسیار بزرگ برپا کرده، تخت مجللی برصدر کپر گذاشته بود. مردم «تیاب» میناب هفت شبانه روز کار را تعطیل میکنند و بدریا نمی روند و بهمراه مریدانی که از جاهای دور و نزدیک آمده بودند دور کپر بزرگ جمع می شوند. تمام هفت شبانه روز را بابا صالح به «مودندو» می کوبد و «اهل هوا» بازی می کنند. روزهفتم پسرش محمد را به تخت می نشانند. هفت بز و یک گاورا قربانی کرده، خون ها را درطشت های بزرگ داخل مجلس بازی می آورند و در همین مجلس زارعده ای باچنان شدت وحدتی طلوع می کند که همه نعش کرده خون ها را تمام می خورند.

بابا یاماما ی زارعلاوه بر کوبیدن ومعالجهٔ زاران ومبتلایان بادها، معالج دردهای جسمانی هم هستند ، یک سری دوا درمان های عامیانه

بلدند که گاه‌گداری به بیماران خود می‌دهند. دراین‌جا نام عده‌ای از باباها و ماماهای زنده ومشهورقسمتی‌ازسواحل جنوب ایران‌را می‌آورم تا بیادگار بماند.

۱- بابا سالم که اهل‌سلخ است ودچار چندین زار وچندین شیخ وچندین باد هندیست. سه خون خورده است. مدتی پیش از زن وپسر خود قهر کرده آمده وفعلاً درشیب دراز جزیرهٔ قشم زندگی می کند.

۲- بابا فیروز- سیاه اصیلی‌است که اجدادش از سواحل آمده‌اند.

۳- بابا درویش - که علاوه برباباى زار باباى نوبان هم هست وارث بابا حندون مشهور است. تمام دستگاه بازی و دهل‌های بابا حندون به بابادرویش بارث رسیده. بابا درویش هم‌سه‌خون‌خورده‌است.

٤- بابا سبروك: که تنها باباى زار است.

٥- بابا سرور- باباى نوبان جزیرهٔ قشم است.

٦- بابا سعید- بابا زار جزیرهٔ لارك است. چهارسال پیش بعد از مرگ بابا احمد، زاران جزیره جمع‌شده و اورا بجانشینی برگزیده‌اند.

۷- بابا علی یا علی بلوچ - باباى زارجزیرهٔ هنگام است که در قریهٔ «قیل» جزیرهٔ هنگام زندگی می کند. وی تازگی‌ها شهرت زیادی بهم زده، عده‌ای ازسواحل وبحرین و کویت پیش وی می‌آیند و می کوبند و زارشان را زیر می کنند. علی بلوچ ادعا می کند که چندین دفعه گرفتار «بابا دریا» شده ولی بقدرت خدا جان سالم بدر برده است.

۸- بابا سعید- باباى زار محلهٔ پشت شهر بندر عباس است. محلهٔ پشت شهرهمه کپر نشین هستند. یکسال پیش‌بابا قنبر فوت کرده و بابائی این محله به بابا سعید محول شده است.

۹- بابا عبدالله - که در محلهٔ سر ریگ بندر عباس می‌نشیند و گویا پیشخدمت ادارهٔ گمرک همان شهر هم هست.

۱۰- باباحبیب - بابا زار محلهٔ منبرسیاهان بندرعباس است واغلب از دهات اطراف بندرعباس دعوتش می‌کنند تاسربازی‌آن‌هاحاضر بشود.

۱۱- بابا مبارک - بابای زار بندر چارک است.

۱۲- ماماخضری - زن عرب‌وسیاهیست وماماي زار بندرچارک.

۱۳- بابا عیود - پسر سالم غنی، بابای نوبان و گاهی بابا زار بندر لنگه است که بابائی را از پدر بارث برده، خوب تمبیره می‌زند.

۱۴- ماما قدم - مامای زار بندر لنگه که شهرتش بخاطرمطربی در تمام‌جنوب وجزایرپیچیده است. ماما قدم همیشه درعروسی پولدارها حاضراست وگاهی برای‌آواز خواندن واحیاناً کوبیدن به دوبی وشارجه و قطر هم می‌رود.

۱۵- فاطمه طالب - که مامای زار بندر لنگه است وبالای‌محلهٔ بحرینی‌ها زندگی می‌کند.

۱۶- بابا محمد - پسر باباصالح میناپی که شهرت خود را بیشتر مدیون پدرش است.

چنانکه در اول‌اشاره شد، بندر لنگه مرکزاصلی‌اهل هوا بوده و بابا ماماهای مشهوری تا هفت هشت ده سال پیش در آنجا زندگی می‌کردند که هنوز اسم آن‌ها ورد زبان ساحل نشینان جنوب است. مشهورتر از همه این‌ها بودند:

خدو سالم - خدو کنار - سالم غنی - خیرالله - ام بچی Ombaçi صالح کورو - باباعیسی- مبروک گله‌داری- صالحه‌-عبیده - سنقرسعدان.

زارهای عمده و مشهور

پیش‌تر گفتیم که زارهای عمده شماره شان از هفتاد و دو بیشتر است ، هر کدام منسوب به محلی: هندی ، سواحلی ، عربی ، زنگباری سومالی و . . با اسامی‌عجیب و غریب . چندتائی از زارهای مشهور ساحل نشینان دریاهای‌جنوب را برای‌آشنایی‌مختصر در این‌جامی‌آوریم زارهای عمده این ها هستند :

۱- متوری	Maturi
۲- شیخ شنگر	Sheyx shangar
۳- دینگ مارو	Dingmâro
٤- ام گاره	Omgâre
٥- بومریوم	Bumaryom
٦- چین یاسه	Çinyâse
۷- په په	Pepe
۸- دای کتو	Dâyketo
۹- بوجمبه	Bujambe
۱۰- بابور	Bâbur
۱۱- نمرود	Namrud
۱۲- تقروری	Tagruri
۱۳- قصاص	Gesâs

متوری Maturi

باد این زار جنگلی است وبعقیدهٔ عده‌ای، هم جنگلی است و هم صحرائی. بنابراین محل اصلیش سواحل افریقاست. در ایران این باد را باد سواحلی می گویند. متوری در ساحل ایران خیلی کم پیدا می‌شود و آن‌ها که دچارند جاشوانی هستند که درساحل افریقا (به متوری جنگلی) یاعدن (به متوری صحرائی) مبتلا شده‌اند. متوری باد خطرناکی است. کمتر مبتلائی می‌تواند جان سالم از چنگ این باد بدر برد. مشهور است که هر کس گرفتار این باد شد، محال است که خوب بشود و سلامت خود را بازیابد. بیشتر وقت‌ها ۲ یا ۳ برج به شخص مبتلا فرصت می‌دهد و آخر سر هلاکش می کند. این باد صاف نیست و مشکل با سفره و خون و شعر صاف می‌شود. زیرا که متوری تنهانیست و همیشه همراه جن های مضر آتی بسراغ کسی می‌رود. کسی که دچار متوری‌شد او را پیش بابا یا ماماثی می‌برند که چندین خون خورده باشد. بابا، زار خودش را زیر می کند و می‌پرسد که فلان کسک بکدام باد دچار شده. و وقتی فهمید دچار متوری شده همان تشریفات و همان مجلس آواز وبازی را برایش ترتیب می‌دهد. متوری باد قانعی‌نیست. توقعش چنان است که کمتر آدمی می‌تواند از عهدهٔ انجام تقاضاهای این باد

برآید. همیشه لباس‌های حریر و خلخال و خیزران طلائی از مرکبش می‌خواهد . و شخص مبتلا باید همیشه معطر باشد و لباس های تمیز و سفید برتن بکند.

کسی که دچار این باد شد ، اول « گرفتگی » و «حملهٔ قلب» بسراغش می‌رود و سیاه می‌شود ، بعد می‌افتد و تخته می‌شود . موقع شروع حمله شخص مبتلا جیغ های بلند می کشد و می‌خواهد فرار کند. بیشتر وقت‌ها به آب انبار یا چاه یا طرف دریا فرار می کند که خود را غرق بکند ودیده شده که بعضی‌ها حتی‌خودراتلف کرده ازبین برده‌اند.

اما وقتی متوری راحت است شخص بی حرکت می‌افتد و تخته می‌شود ، غذا نمی‌خورد ، دست و پایش خشک می‌شود ، چشم‌هایش کس یا جائی را نمی‌بیند ، هرچند که ازپشت پلک‌های نیمه باز دائم نگران بیرون است. زبانش اغلب بیرون می‌ماند و وقتی صدایش می کنند توجهی نشان نمی‌دهد. برایش سفره پهن می کنند اما نه که متوری همیشه تصمیم‌دارد مرکب خودرا از بین ببرد ، سر سفره ، عوض خون کهر (بز)، خون شتر می خواهد. تازه اگرهمه چیز ، حتی‌خون شترهم فراهم شود ، نه که مریض قادر بخوردن نیست ، بناچار مراسم کوبیدن اغلب نیمه تمام می‌ماند و آخر سر بیمار «تهرن» Tahran می‌شود و اهل هوا ترکش می کنند. و عاقبت ، شخص مبتلا چنان بی‌قرار و از خود بی‌خودمی‌شود که سر می گذارد به صحرا و بیابان و بیشتر وقت‌ها نفله می‌شود.

متوری تنها از توپ و تفنگ می‌ترسد و از هرجا که اسلحهٔ گرم موجود باشد فراری است . سیاهان افریقا زیاد دچار متوری می‌شوند و

زیاد هم از بین می‌روند.

سازها و دهل هائی که در بازی‌متوری بکار می‌رود عبارتست از

۱- شش عدد دهل پی‌په Pipe (دهل یک سر)

۲- یک عدد زمری Zamari

زمری را ساز متوری هم می گویند. کرنای بسیار بزرگی است که صدای بم و بلند دارد، مثل شیههٔ اسب که از فاصله‌های بسیار دور هم شنیده می‌شود.

شیخ شنگر Sheyxshangar

یکی از زارهای خطرناك است و محل اصلیش جبل الریح.
همیشه در کوه‌ها می گردد و برای اینکه کسی را شکار کند از کوه‌ها به طرف، صحرا سرازیر می‌شود. وقتی کسی دچار شیخ شنگر شد، بی‌قرار و نا آرام می‌شود. در اصطلاح اهل هوا می گویند که شیخ شنگر همیشه بدن مریض را جوش می‌دهد. شب ها به صورت برهٔ سیاهی به خواب سر کبش می‌آید و شخص مبتلا از خواب می‌پرد و وحشت می کند وجیغ می کشد. همیشه مبتلا را پیش دکتر می‌برند و وقتی نتیجه نگرفتند از دعانویس هیکل می گیرند و دعا به بازویش می‌بندند.

اما ترس و وحشت و جوش خوردن شخص مبتلا روز بروز زیادتر می‌شود. و بعدی می‌رسد که مبتلا را می‌برند پیش بابا یا ماما. باباها وماماهای معمولی ازعهدهٔ زیر کردن شیخ شنگر بر نمی‌آیند. و با کوبیدن و سفرهٔ معمولی نمی‌توانند اورا زیربکنند. بناچار می‌فرستند پیش باباها و ماماهای بزرگ ومجرب که با سیاست وتنبیه بتوانند زیرش بکنند. بابا و مامائی که شیخ شنگر را زیر می کند باید ۱۷ خیزران داشته باشد.
عده‌ای ازمبتلایان، بعد ازمدتی بدنشان تاول می‌زند. این تاول ها روز بروز بزرگ‌تر و پهن‌تر شده تمام بدن شخص مبتلا را می گیرند. شیخ شنگر

معتبرترین زارهاست ، در تمام اشعاری که برای زاران خوانده می‌شود
نامی از شیخ شنگر برده می‌شود :

یالاهل زار وفونی
وانا‌ما وفونی
شیخ شنگر رضو
و انا‌ما رضونی

و یا در این یکی شعر :

هومندو هوسندو سکونش مرمرین
شیخ شنگر هوای خنجرین

شیخ شنگر با اینکه زار سنگینی است ولی کمتر دیده شده که
کسی را هلاك بکند .

برای کوبیدن و بازی شیخ شنگر حد اقل این لوازم لازم است:

۱- دو عدد دهل دو سر بزرگ
۲- یک عدد دایره
۳- هفده عدد خیزران .

دینگ مارو Dingmâro

دینگ مارو را اول دفعه بالای کوهی دیده‌اند. پیر زنی بوده که با هیکل قوزکرده‌اش قلهٔ یکی از کوه‌ها نشسته بوده. به بابای «سور» خبر می‌دهند که در فلان جا و فلان کوه، هیکل پیرزنی بربالای قلهٔ کوهی دیده شده.

بابای «سور» بهمراه آدم‌ها و دختران‌هوا می‌رود طرف همان کوه‌و پیرزن را که قیافهٔ وحشتناك و زشت داشته‌می‌بینند و وحشت می‌کنند.

بابای «سور» از وی‌می پرسد که تو کی هستی. و پیر زن جواب می‌دهد که من زارهستم و اسم من «دینگ مارو» است و این‌جاقدم گاه من است. بابا و همراهان ترسیده برمی گردند و وقتی به آبادی خود می‌رسند، همه زارشان می گیرد.

«دینگ مارو» زاریست که هرجا صدای دهل بلند شود و بازی باشد در آنجا حاضر می‌شود. بیشتر زن‌ها دچار این باد می‌شوند.

شخص مبتلا اول چشم دردمی گیرد وبعد سر دردعارضش می‌شود.

«دینگ مارو» راهمیشه با بادسرخ اشتباه‌می کنند وبناچار اول می‌فرستند پیش طبیب و وقتی معالجه نشد و دعا وهیکل ملا هم خوبش نکرد» می‌آورندپیش بابا یا ماما و وقتی که روشن شدشخص دچار «دینگ‌مارو» است تصمیم به کوبیدن ومجلس بازی می گیرند.

«دینگ مارو» درساحل ایران بیشتر از سایر زارهای بزرگ شایع است. بیشتر در بندرعباس دیده می‌شود. علتش را چنین توضیح می‌دهند که چون در بندر عباس بازی «لیوا» Liwâ زیاد است و این بازی، بازی آزاد و همگانی است وعدهٔ زیادی جمع می‌شوند، «دینگ مارو» هم حاضر می‌شود و چند نفری را برای شکار خود انتخاب می‌کند.

بعد از بازی کردن و کوبیدن که «دینگ مارو» زیر آمد، چشم درد شخص مبتلا خوب می‌شود، کمتر دیده شده که «دینگ مارو» کسی را بکشد. همیشه یک یا دو سال به مرکب خود فرصت می‌دهد و تا دو سال اگر سفره پهن نکرد، آنوقت اذیتش می‌کند و از بینش می‌برد. ولی مسئلهٔ جالب این جاست که دربعضی آبادی‌ها، دینگ مارو را بازی نمی‌کنند و تنها نعش می‌کنند. ولی برای کوبیدن «دینگ مارو» این ها لازم است:

۱- دو عدد دهل بزرگ.

۲- یک عدد جرّه.

ام‌گاره Omgâre

زاریست که برخلاف سایر بادها عمل می کند. کافر است ولی موذی نیست و کمتر شخص را اذیت می کند. تا امروز دیده نشده که سبب مرگ کسی شود. ولی بهرحال چون از بادهای مضراتی است تا حدودی مرکب خودرا آزار می‌دهد. مریض یاشخص مبتلا دلواپس و ناراحت است . زیاد راه می‌رود ، شب ها را بیدار است و خواب به چشم ندارد. بیشتر وقت ها خانه و کاشانه‌اش راترك می کند وهفته ها غیبش می‌زند . گردش را زیاد دوست دارد ، خنده از لبش نمی‌افتد. «ام گاره» هیچ ترس ندارد . و بزرگ‌ترین علامتش اینست که مرکب خود را وادار می کند که زیاد بخورد. در نتیجه بعد ازمدتی مبتلای این بادبشدت چاق‌می‌شود. ماما قدم، ماما زار حاضربندرلنگه، دچار این باد است ومی گویند به سبب و در نتیجهٔ همین زار است که اهل عشق و خوشی است و مطربی هم می کند.

وقتی برای مریض سفره پهن‌می کنند ، قبل از اینکه حتی‌مراسم بازی‌شروع شود، مریض‌شروع بخوردن می کند. باچنان‌ولعی که کسی نمی‌تواند جلویش را بگیرد . بیمار با خنده‌های بلند ، زیر ضربه‌های خیرزان بابا یا ماما هم‌چنان بخوردن ادامه می‌دهد.

بخاطر شادابی و خوشحالی بی‌دلیلی که این باد بآدم می‌دهد ، خیلی‌ها طالبش هستند . ولی در سواحل ایران کمتر دچار این باد می‌شوند چرا که مایهٔ خوشی در آن طرف‌ها بهرصورتی از جاهای دیگر کمتراست و برای «ام گاره» محیط مناسبی نیست .

بازی «ام گاره» تشریفات زیاد مفصل ندارد و تنها به سه عدد دهل دو سر بزرگ یا متوسط احتیاج است .

بومریوم Bumariom

«بومریوم» یعنی پدر مریم. زاریست که زیاد خطرناك و کشنده نیست. تنها سراغ زن‌هامی‌رود. هیچوقت مرد دچار این باد نمی‌شود. بادیست کم توقع، به یک پیرهن ساده وسفید و یک خیزران معمولی قانع است.

«بومریوم» سیاه کافری بوده و دختری داشته باسم مریم. مریم عاشق یک جن‌می‌شود. وبعد از مدتی باآن جن روهم می‌ریزد و زنش می‌شود. پیر مردسیاه از این وضع ناراحت می‌شود و به صورت باد زاری در می‌آید، بادی که مخالف ودشمن زن هاست. ازآن زمان ببعد «بومر یوم» همیشه طرف زن ها می رود. معمولاً منتظر است که زن‌ها با همدیگر دعوا و مرافعه راه بیاندازند، یا یک ناراحتی‌دیگر برایشان پیش بیاید یا دچار یک گرفتاری بشوند، آنوقت بسراغشان می‌رود.

بیشتر زن‌ها طالب این باد هستند، چراکه قانع است و چیزی لازم‌ندارد. همانطور که گفتم یک پیرهن معمولی می‌خواهدویک خیرران.

مبتلای «بومر یوم» گرفتاردرد کمرمی‌شود وبیشتر وقت‌ها خونریزی زنانه پیدامی کند. اخم های‌شخص همیشه درهم است ومرتب گریه‌می کند.

رسم براینست که مبتلای «بومریوم» حق ندارد و نباید بدون

دعوت خیزرانی به‌مجلس «اهل هوا» برود ، و الا بادهای دیگر اذیتش می کنند . این زار از قدیم‌الایام‌در سواحل ایران شایع‌بوده، پیش‌ترها درجزیرهٔ هرمز و امروزه روز در حوالی بندر عباس ومیناب .«بومریوم» تاحال دیده نشده که باعث مرگ یکی بشود . پسر و دختر بابا صالح مینابی ، امروزه روز بابا وماماى «بومریوم» هستند .

برای کوبیدن و زیر کردن این باد به سه تا دهل دوسر معمولی احتیاج است .

چین یاسه çinyâse

بادیست جنگلی‌وسواحلی. در ایران دیده نمی‌شود. مگرآن‌هایی که به سواحل افریقارفته وگرفتار شده،آمده‌اند. مردها بیش‌تر از زن‌ها دچار این باد می‌شوند. ولی در بین زن‌ها هم تا حدی شایع است. مشهور است که مادر بابا عیود (بابای‌نوبان فعلی بندر لنگه) دچار این این باد بوده است.

این زار همیشه سر آب های شیرین کمین می کند. سر چاه‌ها، برکه‌ها وشط‌ها. در جنگل هم زیاد دیده می‌شود. سیاهانی که‌معمولاً برای گرفتن طوطی بدرون جنگل می روند گرفتار «چین یاسه» می‌شوند. بدین جهت گم می‌شوند و مدتی غیبشان می‌زند. وقتی به جستجوشان می‌روند، آشفته حال و خراب، در پای درخت‌ها پیداشان می کنند. «چین یاسه» بابا و مامای بخصوصی ندارد. ماماها یا باباهای دیگراین زار را می کوبند وپائین‌می‌آورند. درحالی‌که خود دچاراین بادنیستند.

اشاره شدکه زار را درسواحل ایران همیشه نشسته می‌رقصند و درسواحل افریقا همیشه سرپا. ولی‌درمورد «چین یاسه» فرق می کند. درافریقا اگر «چین یاسه» خون خورده باشد سر پا و اگر خون نخورده باشد نشسته می‌رقصند. والله اعلم.

بهرصورت بعد از ابتلاء سفره‌ای لازم است وهمان ترتیبات بخصوص و الامثل بادهای دیگر سرکبش را تا دم مرگ اذیت می کند.

«چین یاسه» علاوه بر اسم زار، اسم یک آلت موسیقی افریقائی هم هست که در آن نواحی بدرد زیر کردن بعضی بادها می‌خورد.

برای رقص «چین یاسه» همیشه به پنج عدد خلخال احتیاج است. دهل‌های این باد عبارتست از دو تا نقارهٔ معمولی با بچه نقاره که با چوب می‌زنند.

په په Pepe

بیشتر، اعراب دچار این زار می‌شوند. در دوبی وقطر بیشتر از همه جا است. اعراب به این باد «مه په په» Mepepe می گویند. مردها بیشتر از زن‌ها دچار می‌شوند. شروعش خیلی شبیه سینه پهلو است.

شخص مبتلا تب می کند، بعد مدت‌ها به سرفه می افتد واطرافیان به خیالشان که طرف دچار ذات‌الریه شده، معالجهٔ ذات‌الریه می کنند. یعنی بهمان سیاق صد سال وصد وپنجاه سال پیش، سینهٔ مریض را با میخ و تکه آهن گداخته، داغ می کنند. اما «په په» با داغ کردن مخالف است. اگر کسی را که دچار «په په» است داغ کنند، زار به غضب در آمده مرکبش را می کشد.

این باد هم بیشتر، بعد از دعوا ومرافعه و یا دلخوری و غصه بسراغ شخص می رود.

بنابراین در جنوب و شیخ نشین ها رسم براینست که هرمریض تب کرده را که دچارسرفه هم هست، قبل از این که معالجهٔ ذات‌الریه بکنند، به ماما یابابای زارنشان می دهند، تامطمئن باشند که بیمارشان مبتلای «په په» نشده است و آنوقت سینه‌اش را داغ بکنند.

«په په» را با سه تا سازضربی زیر می کنند:

۱- یک عدد «بول کم» ۲- یک عدد «جرّه»

۳- و یک عدد دایرهٔ جنیک.

دای کتو Dâyketto

یکی از بادهای تصفیه نشده وموذی است که همه جا راه دارد. در ساحل ایران فراوان یافت می‌شود. زن‌ها بیشتر از مردها دچارش می‌شوند. کسی که دچار این بادشد ابتدا بی‌حال وبی‌حرکت می‌افتد و بتدریج تخته‌می‌شود. درمراسم معالجه‌ومقدمات مجلس‌بازی یعنی همان شب اولی که مریض را می‌شویند و دوا به تنش می کشند تا برای مجلس بازی‌آماده‌اش کنند، «دای کتو» حاضر شده خود را به سرکبش نشان می‌دهد. درساحل ایران بیشتر بندرعباسی‌هاوساکنین میناب دچار این زار می‌شوند.

«دای کتو» در زمستان بیشتر از تابستان پیدا می‌شود. این باد به خیزران احتیاج ندارد. حتی گاهی «گشته» هم نمی‌سوزانند.

برای زیر کردن این باد به سه‌تا دهل دو سر احتیاج است:

۱- یک عدد دهل دو سر بزرگ.

۲- دو عدد دهل دو سر متوسط.

بوجمبه Bujambe

بوجمبه یکی از بادهای صحرائی است. گاهی وقت‌ها در کوهستان‌ها دیده می‌شود که پیراهن سفید و بلند به تن دارد. اول کسی که «بوجمبه» را دیده وحشت کرده است و بوجمبه بوی سفارش کرده که دیدار اورا با کسی در میان نگذارد، ولی آن شخص برگشته و دیگران را خبر کرده است. عدهٔ زیادی رفته وبوجمبه را بالای کوه نشسته دیده‌اند. بعد از بازگشت، همان کسی که اول بار «بوجمبه» را دیده بود، تب کرده افتاده، بعد گلویش باد کرده، حلقش گرفته شده است.

بعد از یک هفته دوا و درمان که حال مریض خوب نشده باباها تشخیص می‌دهند که باد «بوجمبه» بجانش افتاده است.

«بوجمبه» تنها زاریست که در تمام سواحل، افریقا و عربستان و ایران، با شمشیر بازی می‌کنند. زیرا که بوجمبه به شمشیر علاقهٔ بخصوصی دارد. بنابراین هرکس دچار «بوجمبه» شد عوض خیزران یک عدد شمشیر تهیه می‌کنند.[1]

۱- بعضی رقص‌ها در عربستان وشیخ نشین‌ها با شمشیر بازی می‌شود. مثلا «رزیف» را که درسواحل ایران وجزیرهٔ قشم با چوب می‌رقصند درسواحل عرب نشین با شمشیر بازی می‌شود. تنها در جزیرهٔ لارک است که «رزیف» را عوض چوب با شمشیر اجرا می‌کنند.

مبتلایان «بوجمبه» موقع رقص اغلب بدن خود را با شمشیر زخمی می کنند، این زخم ها خود بخود شفا می پذیرند و خوب می شوند. «بوجمبه» در ایران کم دیده می شود، ولی در سواحل عربستان و در دوبی وقطر و شارجه زیاد است.

برای زیر کردن این باد دو تا دهل لازم است:

۱- یک عدد «بول کم»

۲- یک عدد دهل دو سر متوسط.

بابور Bâbur

زار دریائی است و همیشه روی دریاهاست. اطراف جهازات و لنج هائی که مسافرت‌های طولانی می کنند، پرسه می‌زند. بیشتر سراغ کارگران دریا و جاشوهای خیلی فقیر و آن‌هایی که مدت‌هاست از خانه و کاشانه دور هستند می‌رود.

اعراب اعتقاد دارند که «بابور» شراب و مرکب دارد و بدان وسیله بهمه‌جا می‌رود. درساحل ایران «باپور» را «بابور جنی» می گویند. مردها بیشتر دچار می‌شوند. زیرا که تنها مردها به سفرهای طولانی دریائی می‌روند. مشهور است که این زار درسواحل هند ونزدیکیهای دریای بمبئی خیلی زیاد است. موقع شروع مریض دچار حمله می‌شود که بدنبال تشنج های‌شدیدی دارد، دست وپایش چنگ می‌شود و گریه گلویش را می گیرد. در ساحل ایران معتقدند که چون این زار جنی است پس با قرآن وکتاب بازکردن، وبستن هیکل حال مریض بهبود می‌یابد.

ولی آخر سر لازم است که «باپور» را هم مثل سایر بادها سفره بدهند و بازی کنند تا زیر بیاید. باپور را با سه تا دهل دو سر زیر می‌آورند. منتهی برای این «زار» لازم است که شعر مخصوص خودش

خوانده شود، درصورتی که دیگر زارها باشعرهای مختلف اهل هوا پائین می‌آید . اما بابور همیشه با شعر خودش زیر می‌شود که بیت اولش چنین است :

بابور جنی
سمعت مای غنی

نمرود **Namrud**

باد این زار هم جزو مضراتی‌هاست. طرف‌های عدن زیاد دیده می‌شود و در سواحل ایران خیلی کم است. بیشتر بصورت درد کمر یا درد پا ظاهرمی‌شود. مدت‌های طولانی‌شخص را این در آن درمی کند و چون اطباء عاجز می‌شوند، بابا یا مامای زار علاجش می کند.

برای زیرکردن این باد سازهای ضربی زیر لازم است:

۱- یک عدد دهل دو سر معمولی

۲- یک عدد «جرّه»

۳- یک عدد «بول کم»

تقروری Tagruri

بادیست که‌از طرف‌های عربستان می‌آید. مال صحراست و روی دریاها پیدا نمی‌شود. این باد اغلب داخل شکم علامتی می گذارد. مریض فکر می کند که چیز عجیبی داخل شکمش هست. یا احساس درد در یک قسمت شکم می کند. ناراحتی‌های «تقروری» گاهی‌وقت‌ها تاآن‌حد شدید است که شخص‌مبتلا را به عمل‌جراحی‌هم‌حاضرمی کند.

اما نه عمل جراحی و نه طبابت دیگر، نمی‌تواند تقروری را از بدن «مرکب» خارج کند. تنهاتوسط بابا وماما‌ی زار علاج می‌شود.

یکی ازمبتلایان این باد را دربندر لنگه دیدم که گدایی‌می‌کرد تا خرج سفر فراهم کند وبرای زیر کردن بادش به «دوبی» برود.

درمجلس این زار از سه‌تا دهل دو سرمعمولی‌استفاده می کنند.

قصاص Gesâs

اگر کسی یکی از «اهل هوا» را اذیت کند ، این باد بسراغش می‌رود و قصاص می کند.

اگر کسی به یک مبتلای زار توهین کند، و یا اگر یک مبتلای زار از دست یک نفر ناراحت شود و رنجش پیدا بکند ، باد «قصاص» بسراغش می‌رود. باد قصاص منتقم زاران است. مشهور است که تا زاری رضایت ندهد ، باد «قصاص» با هیچ نوع بازی و کوبیدن پائین نمی‌آید. باد«قصاص» دهل ندارد. برای زیر کردنش هم آداب و رسوم مخصوصی لازم نیست. معمولاً در بازی‌ها ومجالس دیگری که برای سایر بادها ترتیب می‌دهند شخص مبتلا را سرتماشا می‌برند. اگر طرف رضایت بدهد، با هرآهنگ وهر شعری این باد زیر می‌شود.

این ها «زار»های مشهور وعمده‌ای هستند که درسواحل ایران «اهل هوا» با آن ها آشنا هستند. ولی چنانکه اول گفتیم زارهای بزرگ از ۷۲ متجاوزند، مثلاً «مابیت» Mâbit زاریست در ردیف «شیخ شنگر» و«متوری» و«دای کتو» که تاحال درسواحل ایران دیده نشده. از زارهای معروف افریقائی که خیلی خطرناك هستند، سیاهان وجاشوان ایرانی که از سواحل افریقا گذشته‌اند دو زار خطرناك را تعریف می کنند باسامی خمّاری Xammâri و ایاله Ayâle که هردو را باشمشیربازی‌می کنند.

زارهای کوچک اسامی جورواجوری دارند که بعد از زیر کردن شناخته می‌شوند. مثلاً باباسالم، بابای زار قشم، زاری دارد که هندیست و «حاجی قلندر جی‌بابا» نام دارد.

DATE LABEL

نوبان

DATE LABEL

نوبان Nobân از بادهای مسلمان است. برخلاف «زار» که کافر است، این باد را مثل بادهای «مشایخ» مقدس و اهل حساب می‌دانند. در بیشتر جاها، «اهل هوا» وسیاهان بجای نوبان، اغلب لفظ «نوبی» را به‌کار می‌برند. این باد در سواحل خیلی زیاد است. مخصوصاً در سومالی و «سوگدوشو».

«نوبان» درساحل ایران فراوان یافت می‌شود. عده‌ای ازاعراب به «نوبان» اغلب «ریح الحمر» می گویند. اما درقطروشارجه و دوبی «ریح الحمر» به‌تمام بادها اطلاق می‌شود، به زار و نوبان ومشایخ و دیگر بادها.

درسواحل ایران‌مشهوراست که «نوبان» درعدن ازجاهای دیگر بیشتر است و بعد در حبشه شیوع زیادتری دارد و در سواحل ایران بهمان اندازه‌که زارشایع است نوبان هم شایع است.

«نوبان» را هم مثل «زار» فقرا می گیرند و ماهیگیران بی‌چیز و کسانی که زندگی خوب ومرفه ندارند. تجّار و پولدارها و پیله‌وران دچار نمی‌شوند. عرب همیشه بیشتر از عجم گرفتار نوبان می‌شود.

«نوبان» مثل «زار» انواع و اقسام دارد که با آهنگ مخصوص خود زیر می‌آید، ولی انواع نوبان نام‌های جداگانه ندارد. شروع و علائم همهٔ «نوبان»ها یک شکل ویک جور است.

مثلاً اگر ماهیگیری گرفتار «نوبان» شود، ابتدا احساس افسردگی می‌کند، حال و حوصلهٔ کار کردن و دریا رفتن را از دست می‌دهد. موقع لیغ کشیدن وجمع کردن تور از دیگران عقب می‌ماند. اشتهایش را از دست می‌دهد. کم به خواب می‌رود و اغلب ترجیح می‌دهد که در گوشهٔ دور افتاده‌ای جدا از دیگران بنشیند، کم حرف می‌زند و گرفتار خودش می‌شود و باصطلاح «اهل هوا»، جانش بد می‌شود.

در این حال شخص مبتلا را پیش بابا یا مامای زار می‌برند. ولی بابا یا ماما چنین شخصی را نمی‌پذیرد و او را می‌فرستد سراغ طبیب و بعد از مدت‌ها دوا درمان که بهبودی نیافت دوباره میاورند پیش بابا یا مامای نوبان

بابا یا مامای زار غیر از بابا و مامای نوبان است. هرچند که ممکن است یک نفردر عین حال هم بابای زار باشد وهم بابای نوبان.

برای علاج «نوبان» هم، مثل زار اول باید جن این باد را از بدن بیمار خارج کرد. برای خارج کردن جن نوبان، در ساحل ایران مریض را مدت سه روز در حجاب نگهمیدارند. در این مدت مبتلای نوبان نباید زن ببیند یا زنی او را ببیند. دیدن سگ ومرغ هم جایز نیست، بنابراین او را در کپر خلوتی نگهمیدارند. بعد از اتمام دورهٔ حجاب، مریض را حمام می‌دهند و تمام بدنش را می‌شویند و از دوای مخصوص «اهل هوا» به تنش می‌کشند و بعد معطرش می‌کنند. آنوقت نوبت خارج کردن جن از بدن بیمار است. برای این کار مریض را می‌خوابانند، دو تا انگشت شست پایش را با موی بز بهم می‌بندند. مقداری سیفه (روغن ماهی) زیر دماغ مریض می‌کشند وبعد موی کهر (بز) را آتش

زده زیر دماغ بیمار می گیرند. بعد بابا یا ماما با خیزران جن را تهدید می کند. بیشتر وقت‌ها، در همین مرحله است که از روی تقلاها و ناراحتی‌های شخص مبتلا می‌فهمند که گرفتار زار شده است یا گرفتار نوبان. و بهرصورت بعد از خارج کردن جن از تن بیمار، مجلس بازی ترتیب داده می‌شود وشخص آرام وساکت شده بحال طبیعی برمی گردد.

کسی که دچار نوبان شود، مثل سایر مبتلایان و اهل هوا، بعد از کوبیدن و بیرون کردن جن، برای همیشه مرکب نوبان باقی می‌ماند. و در این صورت است که شخص مبتلا را «فرس نوبان» می گویند.

برای ترتیب مجلس نوبان هم مثل سایر مجالس اهل هوا، روز قبل، زن خیزرانی، خیزران بدست به درخانهٔ مبتلایان و اهل هواسی رود و خبر می دهد که امشب یا فلان شب در خانهٔ فلان بابا یا ماما یا بهمان جا بازی نوبان هست. درساعت معین، همه حاضر می‌شوند. بابا در صدر مجلس می‌نشیند، تمبوره یا تمبیره Tambire در دست؛ که تنها ساز باد نوبان است. وبعد اهل هوا دسته دسته یا تک تک حاضر می‌شوند. اما مجلس نه که مجلس نوبان است و باد نوبان بادیست مسلمان؛ بهمین جهت هرکس که وارد شود کفش‌ها را در می‌آورد و سلام می کند و صلوات می‌فرستد و می‌رود پیش بابا، زانو به زمین می‌زند، برای تبرك، «تمبیره» را زیارت می کند و به کاسه‌اش دست می کشد وبعد دستش رابه سر وصورت می‌مالد و درگوشه‌ای می‌نشیند.

درمجلس نوبان زن ومرد باهم جمع هستند. مخصوصاً درمجلس نوبان، دختران هوا بیشتر ازمجلس زارحاضرمی‌شوند، زیرا که مراسم این باد سر پا بازی می‌شودو اغلب با پایکوبی همراه هست، برخلاف زارها که

نشسته بازی می‌شود

در مجلس نوبان، مامای نوبان جای بخصوصی ندارد. تنها باباست که در صدر مجلس می‌نشیند. ماما هرجا که دلش خواست وسط جماعت جائی برای خود پیدا می کند. چون حال هر کس بهم بخورد تنها ماماست که باید بخور و «کوندروك درمانی» برساند و حالش را جا بیاورد.

شخص تازه مبتلا را هم اغلب وسط جماعت، روبروی بابا می‌نشانند. بازی با آواز باباوصدای «تمبیره» شروع می‌شود. «تمبیره» سازمقدس «نوبی» هاست. کاسهٔ بزرگی دارد به قطر ۷۰-۸۰ سانتیمتر و مدور، پوست بسیار ضخیمی روی کاسه کشیده‌اند. دو تا بازو دارد که بطور مایل از دوطرف ساز بالا می‌رود و بازوی دیگری روی دو بازوی دیگر سوار است. طوری که سه بازو مثلثی را درست می کنند. تمبیره شش عدد زه دارد و هیچوقت کوك نمی‌شود. زیرا بافشردن انگشت روی زه شدت و ارتعاش صدا را تغییر می‌دهند. برای سفت کردن زه‌ها معمولاً آن‌ها را محکم دور بازی سوم می‌پیچند. تمبیره یک ساز ابتدائی است و زه‌ها خیلی کم باهم اختلاف صدا دارند. ازحاشیهٔ بازوهای «تمبیره» چند رشته با الشکک‌های مثلثی کوچك و رنگین، برای زینت آویزان می کنند.

مضراب «تمبیره» تکه‌ای شاخ گاو است. معمولاً بابا کاسهٔ ساز را روی ران چپ می گذارد، و بازوی چپ ساز را با بازوی چپ می گیرد و دست چپ را جلو تمبیره می‌آورد وانگشتان دست را روی زه‌ها می گذارد و باشاخی که بدست راست دارد به انتهای زه‌ها می‌زند. صدای «تمبیره» بم و گرفته است.

درمجلس نوبان هم ابتدا توی «گشته سوز» مقداری «گشته» یا «کوندروک درمانی» یابخور معطر دود می کنند. باباپیش از مجلس «تمبیره» رابخور می دهد ومتبرک می کند. گشته سوز را درمجلس نوبان هم‌توی یک سینی فلزی یا نقره‌ای می گذارند. گشته سوز مجلس نوبان با گشته سوز مجالس زار فرقی ندارد.

بهرحال بعد ازآن که بابای نوبان شروع به‌آواز ونواختن «تمبیره» کرد، همه ساکت می‌شوند. اشعاری که درمجلس نوبان خوانده‌می‌شود همه پر است از اسم خدا و رسول، ومدح ائمهٔ اطهار. بیشترهمان «مولود نامه» هائی است که در تمام جنوب ایران معمول است[1].

بعد ماما به همراهی جمع به بابای نوبان جواب می‌دهد وهمراه آهنگ «تمبیره» و آواز بابا، دیگران کف می‌زنند. معمولاً اشعار نوبان چنین شروع می‌شود:

دائماً دائم الله
نائم قم صالاة[2]
اوه‌یانبی یانبی یاالله یانبی
اوه یا نبی یا نبی یا رسول‌الله

۱- مولود خوانی یکی از آداب مذهبی بسیارشایع جنوب، در هرجشن وهر عزاست. «مولود خوانان» کسانی‌هستندکه به خاطر صدای خوش، عزت و احترام زیادی بین اهالی‌هرآبادی دارند. هرمولودخوان مقدار زیادی‌شعردر مدح و منقبت حضرت رسول بلد است. بعضی‌ها حتی از روی دفترچه‌هائی که دارند، این اشعار را می‌خوانند.

«مولودنامه»ها همه به زبان عربی است. مگر اینکه «مولودخوان» به مناسبتی یک یا چند بیت شعر فارسی چاشنی «مولودنامهٔ» عربی کرده باشد.

۲- صلواة

اما اغلب رسم براینست که بازی نوبان را با لااله الا الله شروع می کنند. اگر بعد از مدتی دم گرفتن و لااله الا الله گفتن، مبتلای نوبان بادش پایین نیاید، آنوقت می خوانند «شلل الله، شلل الله» یعنی: «بلندش کن ای خدا.» بعد از یک یا دو دور آواز، دو نفر از حاضرین بلند می‌شوند که بازی کنند. رقص نوبان سرپاست و یواش یواش تبدیل به پایکوبی می‌شود. و بازی کنان درعین پا کوبی، دست‌ها وشانه‌ها را هم تکان می‌دهند. آن‌ها که می‌رقصند باید رو به بابا و پشت به دیگران باشند. بعد ازمدتی عده‌ای به‌بازی کنان اول می‌پیوندندواین‌ها بیشتر دختران هوا هستند که بهتر از دیگران می‌رقصند. بعد از یک یا دو ساعت بازی، چاق‌ترین آدم حاضر در مجلس، بلند می‌شود ویک عدد «زنگوله کمر» به کمر ویک عدد «مجول» Majul که ازقاب گوسفند درست کرده‌اند به کفل می‌بندد. وپایکوبان می‌رود جلوبابا ومی‌ایستد به‌آهنگ «تمبیره» کفلش را تکان تکان می‌دهد. صدای مجول باآهنگ تمبیره همراه می‌شود، دیگران بلندتر کف می‌زنند و همین جاست که مجلس نوبان به اوج هیجان خود می‌رسد. وبیشتر در همین لحظه هاست که شخص مبتلا به لرزه در می‌آید و سرش تکان می‌خورد و بهمراه آواز وتمبیره وصدای «مجول» شانه و کله‌اش به حرکت می‌افتد ووقتی شخص به چنین حالتی درآمد برایش راه باز می‌کنند. شخص مبتلا افتان و خیزان خود را به بابا نزدیک می‌کند و روی زانوها افتاده، سر می‌جنباند و گاهی هم گریه می‌کند. در این موقع بابا شخص «نوبی» را نوازش می‌کند.

هرشخص «نوبی» با یک آهنگ مخصوص نوبانش زیر می‌آید.

بنابراین بابا یا ماما مجبورند تمام آهنگ‌های نوبان را بزنند و بخوانند. و وقتی نوبان کسی زیر آمد و حالش خراب شد، ماما نزدیک شده «لنگوتهٔ» مخصوص باد را روی سر مبتلا پهن می کند، بخور تندی درست می کند و می گیرد زیر دماغ و بعد بخوردان را روی شانهٔ راست و بعد شانهٔ چپ و بالاخره روی سر شخص می گذارد و حالش را خوب می کند.

وقتی مجلس نوبان می‌خواهد تمام شود، ماما به تنهائی می‌رقصد و با صدای بلند آواز زیر را می‌خواند:

نادولی مریم
تقرءلی سورة
سورة تبارك
صل علی احمد
یا ایها الحاضرین
نور تشعشع
ارض المدینه.

ترجمه:

صدا بزنید برای من مریم را
برای من سوره بخوانید
سورهٔ تبارك را
صلوات بفرست بر احمد
ای حاضران
نوری درخشید
از زمین مدینه

وحاضرین دعا می کنند وتمبیره را می‌بوسند و بازی تمام می‌شود.

درمجلس بازی همیشه شخص تازه‌مبتلا نیست که بادش می گیرد، بلکه ممکن است عدهٔ زیادی بادشان زیر بشود. بنابراین تمام «نوبی» ها با لنگوتهٔ مخصوص در مجلس حاضر می‌شوند. بازی نوبان ممکن است پنج یا شش ساعت طول بکشد، ولی بعضی وقت‌ها چندین شبانه روز طول می کشد. حد متوسط بازی‌نوبان سه شبانه روز است. ومدت بازی بسته است به حال و وضع بیمار یا شکوه وجلال مجلس بازی.

اگربرای شخص مبتلا مدت ده دوازده روز بکوبند و آوازبخوانند و بازی بکنند و نوبانش پایین نیاید دیگر رهایش می کنند ومی گویند که این دیگر درد خدائیست و درمان ندارد. و همان اصطلاح «تهرن» را هم درمورد «نوبی»ها بکار می‌برند. «تهرن» رفته رفته از بی‌غذائی و لاغری آب میشود، تکان نمی‌خورد وحرکت نمی کند، تا نوبان بی‌جانش بکند.

«نوبی»ها هرچند مدت یک بار بی‌آنکه مبتلای تازه‌ای پیدا شده باشد دور هم جمع می‌شوند ویا وقتی یک «نوبی» احساس می کند که ناراحت است و احتیاج به آواز و بازی دارد که می‌رود سراغ بابا یاماما و مجلسی ترتیب می‌دهد.

بازی نوبان همیشه جایز است، منهای روزهای جمعه و دوشنبه، درست مثل «زار»ها. محرمات نوبان هم بامحرمات زار فرقی ندارد. «نوبی» همیشه باید تمیز وپاکیزه باشد، دست به مرده و مردار نزند. بعضی از«نوبی»ها نیزه دوست دارند و دربعضی نقاط سواحل افریقا، حتی با نیزه بازی می کنند. اما بازی نوبان با نیزه درساحل ایران معمول نشده‌است.

«نوبی» یا «نوبانی» هم می‌تواند مثل شخص زاری ، نوبان خود را به کس دیگر بدهد یا اگر کسی مال یک شخص مبتلا به نوبان را بدزدد ، باد وی او را هم افسرده و بیمار بکند . باباها و ماماهای مشهور نوبان در ساحل ایران کسانی هستند که بابا و مامای زار هم هستند . در زمان حاضر مامای مشهور نوبان در ساحل ایران در جزیرهٔ قشم و خود قشم زندگی می کند باسم ماما حنیفه . که علاوه برمامای نوبان، مامای مشایخ و زار هم هست . بابا نوبان قشم ، بابا درویش است .

ولی مشهورتر از همه باباعیود است پیر مرد سیاهی که نزدیک ۶۰ سال دارد و نزدیک سی سال است که بابای نوبان بندر لنگه است وچند بار بجرم «تمبیره زدن» گرفتار مأمور شده وهم اکنون ازهربیگانه‌ای که سراغش برود می‌ترسد و وحشت می کند . کارش نان پختن و نان فروختن است . صدای ضعیفی دارد و در تمبیره زدن استاد است .

DATE LABEL

مشایخ

DATE LABEL

مشایخ بادهائی هستند مسلمان . برخلاف زارها که بیشتر «سواحلی» هستند، این بادها اکثرشان عربی است . و جزایر خلیج فارس وسواحل عدن و عربستان و رأس‌الخیمه مسکن آنهاست . مشایخ هم مثل زار و نوبان وسایر بادها وقتی سراغ کسی برود، باعث ناراحتی و ابتلای آن شخص می‌شود . اما زیر کردن این ها بسیار ساده‌تر از زیر کردن زارهای افریقائی است . و هم چنین ناراحتی‌هائی که بوجود میآورند قابل تحمل تر است .

مشایخ بادهائی هستند که نذر و نیاز می‌پذیرند وحاجت ومراد درمانده‌ها را برآورده می کنند . این بادها قدم گاه‌هائی دارند پراکنده درگوشه و کنار هرآبادی . بزرگترین قدم گاه‌های مشایخ در عدن است، قدم گاه سه شیخ بزرگ در یک محوطهٔ محدود ، با بارگاه مفصل و مرتب وکیاهیای قابل توجه .

یکی دیگر از قدم گاه‌های معتبر مشایخ ، قدم گاهی است باسم «بن‌علی» در سومالی . باد «بن‌علی» درسواحل ایران کمتر شناخته شده است و تا حالی کسی را مبتلای این شیخ ندیده‌اند .

بهرصورت مشایخ بزرگ این ها هستند :

۱- شیخ فرج یا شیخ فری

۲- شیخ ادروس

۳- شیخ عتمان

٤- شیخ جوهر

٥- شیخ البحر

٦- شیخ شائب

۷- شیخ شریف

۸- شیخ سید احمد

۹- شیخ سید محمد

۱۰- شیخ جنو (جنی)

۱۱- شامی

شیخ فرج

مشهورترین مشایخ است در میان اهل هوا و مجرب‌ترین‌شان. در بیشتر آبادی‌ها به «شیخ فری» معروف است. از آن جمله است در جزیرهٔ قشم و میناب و حواشی بندرعباس. در بیشتر حواشی و سواحل خاک های دیگر از بمبئی گرفته تا عدن و سواحل سومالی این باد را می‌شناسند. شیخ فرج پیر مرد سیاهی بوده، بزرگ وشیخ همهٔ سیاه‌ها. دعا و طلسم و جادو بلد بوده، و تمام کنیزها وغلام‌های سیاه و همهٔ برده‌های دنیا مرید وی بوده‌اند. کنیزها همیشه پیش‌شیخ فرج می‌رفتند و از وی می‌خواستند که دعا و طلسم بکند تا آن‌ها بچه‌دار بشوند. و هر کنیزی که بچه‌دار می‌شد، بچه‌اش را می‌برد بازار ومی‌فروخت وپولش را میآورد و به شیخ فرج می‌داد.

بعد از مرگ شیخ فرج، عده‌ای مریض می‌شدند و حالشان بهم می‌خوردومی‌افتادند وتا درقدم گاه یا کنار مزار شیخ نمی کوبیدند وبازی نمی کردند حال آن مبتلا بهتر نمی‌شد. از همان زمان‌ها اعتقاد به باد شیخ فرج یاشیخ فری بین سیاه‌ها و فقرا رواج یافت وشایع شد. مشهور است که اول دفعه عدهٔ زیادی از بزرگان اهل‌هوا و سیاهان‌دچار باد شیخ فرج شده‌بودند وبعدها فقرا و مردم عادی هم دچار شدند.

کسی که دچار باد شیخ فرج بشود ممکن است مبتلای بادهای دیگر هم باشد، مثلا زار یا نوبان با شیخ فری همراه باشد.

مدفن اصلی شیخ فرج معلوم نیست کجاست. درهرآبادی قبر یا قدم گاهی برایش درست کرده‌اند. در ساحل ایران مشهورترین قدم گاهش در جزیرهٔ قشم است و در خود آبادی قشم. در میدانچه‌ای واقع شده که سکوئی است بشکل یک مزار و بفاصلهٔ چند متر از قدم گاه دور تا دور حصاری کشیده‌اند باتفاع یک یا دو وجب. مدخلی هم برای محوطهٔ داخل حصار گذاشته‌اند از طرف مشرق، باسم در روزی (شرقی). بفاصلهٔ کمی از قدم گاه، درخت کنار Konâr بسیار بزرگی است که معمولاً زیر آن قربانی می کنند. امروزه روز دیگر شیخ فرج بصورت بادی نیست که کسی را اسیر بکند و نخ جانش بشود. بیشتر صورت پیر یا مرادی را پیدا کرده که با نذر و نیاز، بیماران و گرفتاران را نجات می‌دهد، یا برای طلب حاجتی به درگاه وی متوسل می‌شوند. بدین ترتیب وقتی کسی مریض شد و از دوا درمان نتیجه بدست نیامد و یا نذری داشت، به مردم خبر می‌دهند که برای شفای فلان بیمار یا نذری بچهٔ بهمان آدم در فلان روز بازی هست و جماعت به شیخ فری خواهند رفت.

روز معین و در یک ساعت بخصوص همه می روند به خانهٔ صاحب مریض یا کسی که نذری دارد، اول پرچم شیخ فری را که دور چوبی (باسکی Bâski) پیچیده‌اند، بدست می گیرند با یک سبد نقل و بادام که صاحب خانه برمی‌دارد و بزی که قرار است قربانی‌شود طنابی بگردنش می‌بندند و همه دسته جمعی راه می‌افتند طرف قدم گاه.

پرچم شیخ فرج، پرچمی است چارگوش و سرخ رنگ، ماه و

ستاره‌ای در وسط دارد . دور پرچم را هم حاشیهٔ سفیدی دوخته‌اند . هم‌چنین دهل‌ها را جماعت با خود حمل می‌کنند .

دهل‌های لازم برای بازی شیخ فرج این‌هاست :

۱- یک عدد دهل وقوف بزرگ که تا سینهٔ دهل زن می‌رسد .

۲- یک عدد دهل رحمانی .

۳- یک عدد دهل بول کم .

٤- گاهی وقت‌ها هم یک یا چند عدد جُرّه

در بعضی جاها مثلاً در آبادی قشم اغلب عوض دهل وقوف، دهل پی‌په بزرگ بهمراه‌می‌برند . وقوف یاپی‌په را اغلب روی سه‌پایه‌ای سوار می‌کنند .

جماعت وقتی کنار قدم‌گاه می‌رسند . همه دسته جمعی به شیخ سلام می‌کنند ، دور می‌زنند و از مدخل «روزی» وارد محوطهٔ قدم‌گاه می‌شوند . دور تا دور ردیف می‌شوند . دهل‌ها را سرجای خودمی‌گذارند و باباهائی که همراه جمع رفته ، شروع می‌کند به آواز و همراهان ها آواز جوابش را می‌دهند . بعد از مدتی باباو دیگران شروع می‌کنند به‌بازی و رقص . رسم براینست که همیشه بچه یابیمار را که تشریفات وبازی بخاطر او اجرا می‌شود، با یک لنگ به تنهٔ دهل وقوف یا پی‌په می‌بندند و برای این منظور وقوف یا پی‌په را در ارتفاعی می‌گذارند که هم قد بچه یا بیمار باشد . بعد از مدتی بازی ، قربانی را در قربانگاه ذبح می‌کنند . و درآبادی قشم زیرهمان درخت «کُنار» مشهور کنارقدم‌گاه . بعد خون قربانی را می‌آورند ومی‌کشند روی‌دهل وقوف یا پی‌په وبیشتر وقت‌ها ومخصوصاً در زمانهای قدیم رسم بر این بوده که حتی قربانی

را روی دهل ذبح بکنند. و بعد از ذبح قربانی، دو مرتبه بازی و آواز ادامه پیدا می کند. معمولاً بازی را دور سکوی قدم گاه انجام می دهند.

مشهورترین بابائی که درقدم گاه شیخ فرج جزیرهٔ قشم بازی های جالب می کرده، بابای سیاهی بوده بانام بابا یوسف که از سواحل افریقا آمده بود. بابا یوسف هفتاد وچند نوع باد در بدنش بوده و در شیخ فرج همیشه با کله بازی می کرده. یعنی سرش را می گذاشته روی سکوی قدم گاه و پاها وبدنش را در هوا می چرخانده است. بابا یوسف بیست وچند سال پیش در قشم فوت کرده، مزارش هم همان جاست.

شیخ فرج را چنانکه اشاره شد همیشه نه برای بجا آوردن نذر و نیاز، بلکه گاهی وقت ها برای طلب مراد و گشایش گرهی هم بازی می کنند.

اشعاری که برای شیخ فرج خوانده می شود، همان هاست که سر بازی های دیگر، مخصوصاً بازی های مشایخ خوانده می شود.

وقتی جماعت در راه قدم گاه هستند چنین می خوانند:

شلل الله یا ادروس
شلل الله یحیی النفوس
شلل الله یا سید احمد
ساکن العدن.

ترجمه:

بلند کرد خدا ادروس را
بلند کرد خدا زنده کنندهٔ روح را
بلند کرد خدا سید احمد
ساکن عدن را.

و وقتی بـه پای زیارت می‌رسند اول باها بعد جماعت این ابیات را تکرار می کنند :

سلام علیکم ولیه

اللهی قولو نبی

نبی یا الله

محمد ساکن الوادی

مجمر مجمر دنیا کنارا

اچرخه برولایه

او مجمر مجمر دنیا کنارا

سلیمان سلیمان

آبا بالخیر یا ماشاءالله

بحر سلیمان یاالله

هو یاالله هو یاالله.

شیخ ادروس

یکی ازمشایخ بزرگ است وبقولی بزرگ‌تر همهٔ شیوخ. بارگاه مفصلی دارد در عدن، در محوطهٔ بزرگی که قدم گاه شیخ جوهر وشیخ عثمان هم همانجاست. مشهور است که در زیارتگاه شیخ ادروس دفتر بزرگی وجود دارد که نام باباها و ماماهای مشهور و بزرگ را درآنجا می‌نویسند. در بندر لنگه تعریف می کردند که ماماقدم سفارش کرده و اسم او را هم در آن دفتر نوشته‌اند. والله اعلم.

شیخ ادروس بادیست که بیشتر سراغ بزرگان و برگزیده‌ها و باباها می‌رود و آن‌ها را اسیر می کند. معمولا برای زیر کردن و پایین آوردن این باد، هنگام بازی نیزه بدست می گیرند. وباباها همیشه در مجلس بازی شیخ ادروس عوض خیزران، نیزه بدست دارند. واین سنت گویا از آنجا مانده که شیخ ادروس در زمان حیاتش نیزه بدست می گرفته است.

شیخ ادروس سه عدد پرچم دارد. پرچم های شیخ ادروس همه‌جا مشهور و معروف هستند. می گویند، نزدیکیهای غروب در عدن، پرچم های شیخ ادروس را در میدان بزرگی هوا می کنند و زمین را آب می پاشند و «اهل هوا» برای بازی کردن در زیر پرچم ها جمع می شوند.

پرچم های شیخ ادروس این مشخصات را دارند :

۱- یک پرچم سبزچار گوش، یک ماه وستارهٔ سفید در وسط پرچم.

۲- یک پرچم قرمزچار گوش، یک ماه وستارهٔ سفید در وسط پرچم.

۳- یک پرچم سفید چار گوش، با یک ماه وستارهٔ سبز در وسط پرچم.

شیخ ادروس را هم مثل سایر مشایخ سرپا می رقصند و اگر کسی بتواند سر بازی روی زمین بنشیند، معلوم می‌شود که آن شخص «شیخ ادروس» ندارد و برای تماشای بازی آمده است. موقع بازی مرد و زن با هم می رقصند وشعرها همانهاست که درشیخ فری هم خوانده می‌شود:

شلل‌لله یا ادروس

شلل‌لله یا یحیی‌النفوس

برای کوبیدن و زیر کردن این باد هم، سه عدد دهل لازم است:

۱- یک عدد «وقوف» خون دیده.

۲- یک عدد دهل «کسر».

۳- یک عدد «بول کم».

شیخ عتمان

شیخ عتمان را در بیشتر جاها شاه عتمان می گویند . در ساحل ایران قدم گاه ندارد. تنها بادش پیدا می‌شود که برای شکار مرکب و فرس می‌آید . قدم گاه عمده‌اش در عدن است. عدهٔ زیادی از مریدان این شیخ هرچند سال یک بار برای زیارت درقدم گاهش جمع می‌شوند. باد شیخ عتمان شبیه باد شیخ فرج است. بیشتر بخاطر گشایش مشگلی یا طلب مرادی به وی نذر ونیاز می کنند.

عدهٔ کمی در جزیرهٔ قشم مبتلای این باد هستند وبرای زیر کردن آن همیشه در منزل ماما حنیفه جمع می‌شوند.

برای بازی سه تا دهل بزرگ به کار می‌برند :

۱- دو عدد دهل «وقوف».

۲- یک عدد «رحمانی» -معمولاً به پایین رحمانی مقدار زیادی زنگوله هم آویزان می کنند که موقع کوبیدن صدای «جینگ» هم شنیده شود.

اشعاری که سر بازی شیخ عتمان خوانده می‌شود، همان‌هاست که سر بازی شیخ فرج وشیخ ادروس هم خوانده میشود و یادر سایر مشایخ .

شیخ جوهر

غلام و سیاه شیخ ادروس بوده که بعد از مرگش، کنار زیارت شیخ ادروس، برای او هم «زیارت» ساخته اند. معمول براینست که هر کس باد ادروس بگیرد، مبتلای باد شیخ جوهر هم خواهد شد.

این باد را هم مثل باد شیخ ادروس می کوبند وبازی می کنند. می گویند بر زیارت نامهٔ ادروس نوشته شده که هر کس مرا (شیخ ادروس را) زیارت کرد لازم است که شیخ جوهر را هم زیارت بکند و الا زیارتش قبول نخواهد شد. تعداد دهل ها ونوع و شعرها و آوازهای شیخ جوهر همه شبیه شیخ ادروس است.

شیخ‌البحار (شیخ‌البحر)

بادیست که در دریاها وجود دارد. معمولاً کارگران دریا، جاشوها وملاحان دچار این‌شیخ می‌شوند. تاحال هیچ کس درخشکی مبتلای این باد نشده است. ولی تا بیست سی سال پیش که کار عمدهٔ دریاهای جنوب، غوص بوده، این باد بسراغ غواصان می‌رفته است. زیرا که غواص کارش در ته دریاست و قدم گاه شیخ البحار هم در همانجاهاست. و اگر هم گاه‌گداری از ته‌آب بالا بیاید، دوباره به‌محل اصلی خود، به عمق آب‌ها بر می گردد.

ماجرای غوص وصید مروارید در دریاهای جنوب چنین بوده‌است که تاجر مروارید (قماش) بهمراه ناخدا عده‌ای غواص اجیر می کردند و باخود بدریا می‌بردند. ولی بخاطر زحمت زیاد و خطر زیاد کمتر کسی حاضر می‌شده به غوص برود. درنتیجه بیشتر اوقات تاجر و ناخدا، بزور عده‌ای را، از خانه و کاشانه‌شان بیرون می کشیدند و سوار جهازها می کردند. این هابیشتر سیاهان‌بودند ویا ماهیگیران‌فقیری که درنتیجهٔ ترس و درماندگی قدرت دفاع از خود نداشتند. بهرصورت ناخدا آذوقهٔ کافی برای سه چهار ماه بر می‌داشته و برای اینکه به گودترین نقطهٔ دریابرسد، فرسنگ‌ها از ساحل دور می‌شده و وسط دریا لنگرمی‌انداخته.

با این حساب یک جهاز مدت چندین ماه روی دریا می‌مانده است.

غواصان و کارگران شب‌ها را روی عرشهٔ لنج می‌خوابیدند و صبح آفتاب نزده توی دریا مشغول غوص می‌شدند. برای رفتن توی دریا با گیره‌ای دماغشان را می‌گرفتند و طنابی بکمر می‌بستند و سبدی بدوش آویزان می‌کردند و یک طرف طناب را می‌دادند دست کسی که روی عرشهٔ جهاز مواظب غواص می‌نشسته. غواص ته دریا هروقت که طناب را تکان می‌داده، مواظب، او را ببالا می‌کشیده و از توی آب بیرون می‌آورده است. غذای عمدهٔ غواصان قهوه و حلوا بوده و شب‌ها برنج می‌خورده‌اند. غواص هیچوقت اختیاری از خود نداشته هروقت خسته و بی‌جان می‌افتاده، ناخدا یا تاجر با شلاق مجبورش می‌کردند که برای غوص دوباره ته دریا برود. دفعات اتفاق افتاده بود که غواص را گرفته بدریا انداخته بودند و وقتی طناب را بالا کشیده بودند، لاشهٔ غواص با سبد خالی از قماش بیرون آمده بود، و یا با بدن نیمه جان و روح ضربت دیده.

این چنین بوده که هروقت جهاز از صید بر می‌گشته، عده‌ای را بدریا سپرده، عده‌ای را نیمه جان و عدهٔ زیادی را با روحیهٔ درهم شکسته و ویران بساحل می‌آورده است. و آن‌هایی که مشاعر خود را از دست داده بودند، همه را بخانهٔ بابا یا ماما می‌بردند تا شیخ البحار را که برکالبد آن‌ها رفته، بهر ترتیبی شده زیر بکند.

اول گفتم که قدم گاه شیخ ته دریاست و بیشتر درکنار صدف‌ها (کلنگ Kalang) و هرغواصی که جسارت بکند و بخواهد صدف‌های قدم گاه شیخ البحار را بچیند، شیخ تنبیهش می‌کند.

مبتلایان این باد تعریف می‌کنند که شیخ را ته دریا دیده‌اند

که هیکل سیاه و قد بلندی دارد و تندتر ازتمام ماهی‌ها راه می‌رود. و عده‌ای دیگر تنهاسایه‌اش را دیده‌اند، با وجود این «دل ترک» شده‌اند.

بهرحال وقتی مریض را از ته دریا بیرون می‌آورند، تمام مدت نعره می‌کشد و داد وبیداد می‌کند، حرف‌های بی‌ربط می‌زند، ازسیاهی و سفیدی می‌ترسد، همیشه می‌خواهد فرارکند و به بیابان‌ها بزند.

چنین است که وقتی بیچاره‌ای روی دریا دچار این باد شد جاشوان و همراهان دست و پای‌او را می‌بندند که مبادا خود را به دریا پرتاب بکند و وقتی به ساحل می‌رسند، بابا یا ماما چندین روز شخص مبتلا را درحجاب نگهمیدارد وسی‌خواباند وبعد مجلسی تشکیل می‌دهد باچندین دهل دوسر وبرایش بازی‌می‌کنند تا باد ترک جانش را بکند وحالش خوب بشود وتا روزی که حواس مریض سرجانیامده آزادش می‌گذارند، و لحظه‌ای که علائم بهبودی پیدا شده تاجر و ناخدا دوباره دم کپرش ظاهر می‌شوند.

شیخ شائب

شیخ شائب یکی از پیران معتبر «اهل هوا»ست. وی تا پانزده بیست سال پیش زنده بوده و در عدن زندگی می کرده است. خانه‌اش محل تجمع اهل هوا بوده‌است. سازهاو دهل هایش تمام‌شبانه روز ازصدا نمی‌افتادند. دختران هوا ازصبح زود در خانهٔ شیخ جمع می‌شدند، شعر می‌خواندند و بازی می کردند. خود شیخ شائب هم شعر می گفت و آواز می‌خواند و بازی می کرد. بعد از مرگ شیخ شائب اولین روزی که دخترها در خانهٔ شیخ جمع شدند تا بازی بکنند عده‌ای از آن‌ها «غلطان» شدند. باباها و ماماهای دیگر که آن‌ها را می‌بینند حدس می‌زنند که شیخ شائب باد شده و نخ جان آن‌ها گشته است.

بعد ازبازی و کوبیدن‌وشعر خواندن، مبتلایان نجات پیدا می کنند.
شیخ شائب در ساحل ایران دیده نمی‌شود، مگر بندرت وآن‌هائی که به عدن یا به دریاهای بزرگ رفته باشند دچار می‌شوند. ولی محل اصلی این باد سر زمین عدن است.

وقتی کسی دچار باد شیخ شائب شد نمی‌تواند حرکت بکند، یک گوشه می‌ماند، لرزش شدیدی دست وپای او را می گیرد و وقتی قطعی‌شد که گرفتارشیخ شائب شده‌است با یک باربازی بادش زیرمی آید.

کسی که دچار شیخ شائب است، نباید «نجسی» بکند یا دست به چیز مردار بزند، و الا سخت ناراحت می‌شود.

برای بازی شیخ شائب هفت تا دهل لازم است باین ترتیب:

۱- یک عدد «عروس»- دهل بسیار بزرگ دوسر که ازسه‌پایه‌ای آویزان است.

۲- یک عدد دهل «وقوف».

۳- یک عدد «کسر»

٤- سه عدد «پی‌په»

٥- یک عدد «شلینگ».

شیخ شائب از مشایخی‌است که بعضی‌وقت‌ها برای زیر آمدن، خون هم می‌خواهد. محمد پسر بابا فرج، کارگر فرودگاه بندر لنگه، ادعا می‌کرد که سال‌ها دچار شیخ شائب بوده است.

شیخ شریف

شیخ شریف سیاه عابدی بوده که همیشه بالای کوه‌ها نماز می‌گزارده است و سیاهان آن زمان اعتقاد زیادی باو داشتند.

این شیخ در زمان حیاتش، در یک لحظه، در چندین ولایت دیده می‌شده. هم درعدن، هم در قطر و هم دربندر لنگه اورا می‌دیدند که بالای کوه یاتپه‌ای مشغول عبادت‌است. شیخ شریف‌بعد ازمرگش یکی‌از بادهای‌معروف شده است. هرکس او را در خواب ببیندوحشت می‌کند و دلش‌می‌ریزد وسر می‌گذارد به کوه وبیابان و آواره می‌شود. بعد از این که شخص مبتلا را گرفتند و آوردند، مجلسی ترتیب می‌دهند. برای بازی و کوبیدن‌این باد همیشه شش عدد دایره‌لازم‌است.

شیخ سید احمد

بادیست صحرائی و اغلب داخل کوه‌هاست. هرکس که تنها به صحرا و کوه برود دچارش می‌شود. فاطمه طالب، ماما زار بندرلنگه در جوانی دچار «سید احمد» شده بود.

فاطمه‌طالب روزی‌از روزها برای گردش‌به صحرا رفته،مردسیاهی را دیده که کنار تپه‌ای نماز می‌خواند. مدتی‌ایستاده و مرد «نمازکن» را تماشا کرده. وقتی نمازمرد سیاه تمام‌شده، با او دعواکرده که چرا ایستاده و او را نگاه می‌کند و عصبانی بلند شده که فاطمه طالب را بگیرد که فاطمه فرارکرده وآمده منزل هفت شبانه روز بی‌حرکت‌افتاده تب کرده است. هیچ یک از بابا ماماها نتوانسته‌اند او را علاج کنند، تا اینکه پدر و مادرفاطمه در یک شب شیخ سید احمد را در خواب می‌بینند که می‌گوید «من‌شیخ سید احمدهستم‌ونخ‌جان‌فاطمه شده‌ام‌من بادهستم .فاطمه‌بایددست وپایش‌راتمیزنگهدارد ودست‌به کثافت‌نزند.»

روز بعدش مجلس می گیرند و می کوبند و فاطمه طالب خوب می‌شود. این‌باد هم گاهی‌وقت‌ها برای زیرآمدن خون لازم دارد. برای بازی «سید احمد» این سازها لازم است:

۱- سه تا دایره ۲- یک عدد دهل دوسر

شیخ سید محمد

شیخ سید محمد پسر شیخ سید احمد است . همان حال را برای مرکبش فراهم می‌آورد که باد پدرش ایجاد می کند .

شیخ سید محمد را هم باسه تا دایره و یک عدد دهل دو سر می کوبند .

شیخ جنّو یا جنّی

جن مسلمانی است که محلش سواحل عربستان است، درناحیه‌ای بانام «جبل الریح» . این باد خوب هم‌میاید، بدهم می‌آید، «مال دوستی هم می‌آید» و «مال دشمنی هم می‌آید.»

هروقت که بد ویادشمن بیاید، شخص را بدحال می‌کندومی‌اندازد. برای کوبیدن و زیرآوردن این باد سازولوازم بخصوصی لازم نیست.

شامی Shâmi

شامی بادیست که به عقیدهٔ عده‌ای از بادهای مشایخ است. معمولاً سراغ آدم‌های خیلی متدین ومسلمان می‌رود. بیشتر طرف‌های عدن و سواحل آن ناحیه یافته می‌شود.

این باد همیشه در زیارتکده‌های بسیار قدیمی یا در قبرستان‌های متروك و جاهای ترسناك کمین می کند.

شامی همیشه بعد از ترس عارض شخص می‌شود. بدین ترتیب که تا شخص وحشت نکند این باد نمی‌تواند وارد دل یکی بشود. شامی را با هفت عدد دایره و دوتا «چکو» زیر میاورند. در بعضی‌جاها مثلاً در اطراف بندر عباس و جزیرهٔ قشم برای شامی نه عدد دایره ویک عدد دهل دوسر و چند عدد «چکو» بکار می‌برند.

DATE LABEL

باد جن

DATE LABEL

باد جن همه جا فراوان است . مرکز اصلی این باد را مسقط می‌دانند. جن ها جور واجور هستند و اکثرشان ، آنهائی که به صورت باد «جنو» هستند،جن های مضّراتی هستند. همه موذی هستندوخطرناک و اغلب کافر. هرچند که گاهی بین‌جن‌ها هم ، اجنهٔ اهل حساب‌پیدا می‌شود.

محل اصلی‌و پناهگاه‌این‌اجنه ، بیشتر زیر درختان «لور» یا«لیل» است که‌درتمام‌جنوب بطور پراکنده پیدا می‌شود. درخت لور ، درخت بسیار بزرگی است که ریشه‌های هوائی وشاخ و برگ فراوان دارد، و سایه بسیار پهن وگسترده. وبسبب‌این که درخت لورکمین گاه اجنه است ، جنوبی‌ها هیچوقت از زیر این درخت رد نمی‌شوند.

مخصوصاً اگر گرمای تند دم ظهر باشد که جن‌ها فوری رهگذر را شکار می کنند.

کمین گاه‌دیگر باد های‌جنو، بعد از درخت لور،سرچاه آب‌هاست. هر بادی که از توی چاهی‌بالا بیاید ، حتماً باد جن است و باید خودرا کنار کشید و فرار کرد تا گرفتار نشد. بنابراین‌آن‌هائی که لب چاه‌خود را می‌شویند ، احتمال زیاد دارد که‌گرفتار این باد جن بشوند.

عده‌ای از این‌ها هم‌سر برکه‌های متروك و کهنه جمع می‌شوند.

تشنه هائی که برای رفع عطش سر چنین برکه هائی بروند ، احتمال دارد که باد جن به تنشان بخورد .

از بین همهٔ این ها ، جن هائی که در درخت لور مسکن دارند بیشتراز دیگران خطرناك هستند. بنابراین نه تنها باید زیر درخت لور نخوابید بلکه از زیر این درخت هم نباید رد شد .

بهرصورت جن ها ، فقیر وغنی ، زن و مرد ، کافر و اهل حساب دارند . یکی از مریض های بابا سالم دو جن در بدن داشته که بعد از بیرون کردن معلوم می‌شود اسم یکی عؤود Awood که مسلمان بوده، و اسم دیگری داود که کافر بوده است . مبتلای باد جن، اغلب دچار اضطراب وحمله های غش مانندشده دست ودهنش کف می کندومی‌افتد و دست و پا می‌زند . بیشتر وقت‌ها شخص در حال تغییر قیافه است و هرلحظه بصورتی در میاید. مریض بابا سالم از صبح تا ظهر پنج قیافه و پنج شکل بخودش می گرفته است .

برای بیرون کردن بادجن، شخص گرفتار را می‌خوابانند ومقداری سیفه زیر دماغش می کشند و وقتی‌احتمال بدهند که شخص‌دچار جن مضراتی است مقداری موی بز و مدفوع سگ و گیاهان بد بو را مانند انگوزه (شیرهٔ درختی است) وخیل گنده(که بازشیرهٔبد بوی یک‌درخت وحشی است) جمع کرده ، دود می‌دهند و زیر دماغ شخص می گیرند. وشخص شروع به جیغ و داد می کند بی‌آن که کلمه‌ای‌از حرف‌هایش معلوم باشد ، قیافهٔ التماس‌آمیز بخود می گیرد و با ضربه های خیزران که بابا مرتب بربدن شخص مبتلا می‌زند ، جن فریاد کشان مرکبش را ترك می کند.

دربعضی از مراسم چند تا دهل هم لازم است. در این جا ضربه های دهل باید خیلی محکم و قوی باشد و با تهدید بابا، دهل ها هم نعره بکشند.

به جن های مضراتی خون نمی دهند زیرا که آن ها هیچوقت از خون خوششان نمی آید و از دیدن خون عصیان می کنند.

DATE LABEL

لیوا

DATE LABEL

لیوا Liwâ بادسبک وشایعی است که سنگینی ندارد. ومدت هاست تبدیل شده به یک بازی و تفریح عمومی که علاوه برمبتلایان، دیگران هم در بازی آن شرکت می کنند. در دوبی، قطر، شارجه، ومخصوصاً در بندر عباس رایج است. اما مدتی است که در اثرسخت گیری ژاندارم و مأمورین لیوا در سواحل ایران رو به فراموشی است. بطوریکه در بندر لنگه کاملاً متروك شده، در قشم بتدریج از یادها رفته. گویا مرکز اصلی اش مسقط بوده که هنوز هم هست.

در بازی لیوا همیشه جمعیت زیادی حاضر می شود. وبرای همین منظور همیشه در یک میدان بزرگ، یا صحرا جمع می شوند. حداقل بازی کنان لیوا از ۶۰ تا ۸۰ نفر کمتر نیستند. اصولاً هر کس هرنوع باد داشته باشد ویا دلش چرکین یا گرفته باشد، یا احساس دلتنگی وبی حالی بکند، در بازی لیوا شرکت می کند. در این بازی علاوه بردهل ها یک عدد کرنای بزرگ هم میاورند، شبیه ساز سوری، که صدایش تاتپه ها وآبادی های دور می رود. وبه صدای همین ساز است که جماعت از همه طرف برای بازی می ریزند.

دهل «لیوا» همان «پی په» است. دوتا دهل «پی په» را به کمر دهل زن می بندند، یکی را به جلو و دیگری را به عقب. تو گوئی شخص

دهل زن، سوار دهل هاشده است. دهل جلوئی را خودش می کوبد و دهل عقبی را یک نفر دیگر با دو تاچوبی که بدست دارد. همیشه کنارطبال یک نفر دیگر راه می‌رود که سینی مخصوصی بدست دارد. وچوب‌های دهل را همیشه توی این‌سینی می گذارد. ولی بطور معمول همیشه سه عدد «پی‌په» ویک عدد «وقوف» به سر بازی می‌برند.

دهل زن، در حال دهل زدن، بازی هم می کند. وقتی بازی اوج می گیرد، هرکس، هربادکه داشته باشد، بادش پایین‌می‌آید. ولی رویهمرفته آهنگ‌های ضربی لیوا چنانست که حتی دیگران را هم که اهل هوا نیستند به رقص میاورد. بازی‌لیوا ساعت‌ها و روزهاطول می کشد. وهمیشه خاطرهٔ مطبوعی بجا می گذارد.

لیوا هم‌مثل سایر بادها بابا وماما دارد. بابا هلال و بابامبروک بابای لیوای بندرعباس هستند. بابا مبروک یکسال پیش دار فانی را وداع گفته ولی بابا هلال حیّ‌وحاضر است و در بندرعباس وآن‌حواشی هنوز هم بازی راه می‌اندازد.

ام الصبیان

DATE LABEL

ام‌الصبیان بادیست مخصوص بچه‌ها که از دوران شیرخوارگی تا هفت سالگی مبتلای آن می‌شوند. جن یا دیو این باد همیشه دشمن جان بچه‌هاست و از هر دهکوره که صدای نوزادی بلند شود در آنجا کمین می‌کند تاآن نوزاد را بدجان و گرفتاربکند. هربچه‌ای که گرفتاروشکار این باد بشود، بدنش خشک، دست وپابه کنار افتاده، چشم‌ها بی‌حالت و نفس کوتاه و رنگ سفید و همچون جسد بی‌جان می‌شود. برای علاج و دفع این باد اغلب دعا می‌گیرند. دعای ام‌الصبیان را دعا نویس می‌نویسدوآن رابه بازوی بچه می‌بندند. ولی‌چون دعاتنهائی به‌ام‌الصبیان کارگر نیست، مراسم دیگری هم در حق بچهٔ مبتلا بجا می‌آورند. در دهات جزیرهٔ قشم‌وحواشی‌بندر عباس، معمولاً بچه را داخل پالان کهنهٔ الاغی می‌گذارند و بعد تکه پارچهٔ سیاه و آهار داری گره زده به‌صورت دگمه‌ای در می‌آورند و می‌گذارند توی آتش، وقتی پارچه دود کرد، ازسه جا، نخست از وسط دو ابروبعد از شقیقهٔ راست و بالاخره ازشقیقهٔ چپ بچه را داغ می‌کنند[1]. در جاهای دیگرمخصوصاً در دهات ساحلی اطراف بندر لنگه، دالانی زیر زمین می‌کنند که یک مدخل و یک

۱- داغ کردن بچه در بسیاری جاها معمول و مرسوم است. نگاه کنید به دفتر «خیاو یا مشکین شهر» صفحهٔ ۴۰.

مخرج داشته باشد و بچه را یک نفر بغل می کند و از توی دالان زیر زمینی رد می کند و بچهٔ مبتلا نجات پیدا می کند.

ام‌الصبیان بادیست فقیر که بچه ها را دوست دارد و دشمن جان آنهاست و رسم بر این است که تا بچه‌ای پا نگرفته وبزرگ نشده بخاطر حفاظت از شر ام‌الصبیان، هیچوقت تنهایش نمی گذارند. علاوه براین ام‌الصبیان خیلی هم ترسو است وقتی بچه را داغ می کنند، اغلب صدایش را می‌شنوند که ناله کنان کالبد شکارش را ترک می کند وجیغ می‌زند: «توبت»

باد ام‌الصبیان بابا وماما ندارد، به دهل و دایره وسازهم احتیاج نیست. همه آن را معالجه می کنند، مخصوصاً پیر زن ها که درمعالجهٔ ام‌الصبیان مهارت دارند.[1]

۱ـ ام‌الصبیان یکی از موجودات خیالی بسیار قدیم مردم ایران است. آنچه که از نوشته‌ها ومدارك قدیمی بدست می‌آید، صرع اطفال را ام‌الصبیان می‌دانستند. برای اطلاع از سابقه و راه و روش نجات طفل درگذشته و حال رجوع کنید به مقالهٔ «تجزیه وتحلیلی از«آل» و«ام‌الصبیان» برمبنای روانشناسی» نوشتهٔ دکتر هـ. داویدیان و نویسندهٔ این دفتر در شمارهٔ اول دورهٔ شانزدهم مجلهٔ سخن ـ صفحات ۱۹-۳۴.

شرح حال چند نفر از «اهل هوا»

شرح حال محمد حاجی سلیمان

محمد حاجی سلیمان ، کدخدای فعلی جزیرهٔ لارك را پدرش در سیزده سالگی فرستاده بود جزیرهٔ قشم تا درس فقه بخواند[1] . یک شب

۱- در جنوب جزیرهٔ قشم ، در ناحیه‌ای باسم «بند حاجی علی» مدرسه‌ایست باسم مدرسه یا «دارالعلم کمالی» که دویست و سی سال از عمر این «دارالعلم» می گذرد. «بند حاجی‌علی» آبادی کوچکی است که ۲۰ خانوار دارد و مردمش بیشتر از راه کشت و زرع وماهیگیری زند گی می کنند. قسمت اعظم زمین‌های این آبادی جد اندرجد به شیخ مدرسه تعلق داشته. مؤسس مدرسه، شیخ کمال‌نام داشته‌و اولادش به کمالی هامشهورند. هرشیخ یکی‌از اولاد ذکور خود را در تحصیل‌علوم دینی‌بدان پایه‌ای می‌رساندند که بتواند ازعهدهٔ مدرسی دارالعلم برآید. هم اکنون مدرس این مدرسه شیخ جوانی است باسم شیخ عبدالرئوف کمالی. از بدوتأسیس مدرسه تا حال این اشخاص ، پسر بعد از پدر، تصدی مدرسه را به عهده داشته‌اند : شیخ کمال - شیخ محمد کمال- شیخ یحیی - شیخ ذکریا - شیخ محمد - شیخ ذکریای ثانی - شیخ ابراهیم - وشیخ فعلی : شیخ عبدالرئوف مذکور.

مخارج طلاب همیشه به عهدهٔ شیخ مدرسه بوده است ، تجار قشم و بندرعباس وبحرین هم گاهی‌وقت‌ها کمک می کرده‌اند. در زمان‌شیخ ذکریای اول مدرسه ۱۵۰ نفر محصل داشته ولی اکنون ۴۰ نفر محصل دراین مدرسه مشغول کسب علم هستند. مدت تحصیل در این مدرسه ۴سال‌است وهرمبتدی

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

در عروسی یکی از اهالی قشم، آرنج راست محمد خارش پیدا می کند. خارش تا آن حد شدید بوده که آرام وقرار محمد را می گیرد آنچنان که تا صبح به خواب نمی‌رود. روز بعد او را پیش دکتر قشم می‌برند. دکتر دستور دوا و سوزن می‌دهد. بعد از خوردن دوا و زدن سوزن حال مریض بدتر می‌شود. خارش روز بروز بیشتر شده تمام بازو را می گیرد. چند روز بعد ورم شدیدی هم پیدا می‌شود. یکی دو روز دیگر حال سلیمان خراب شده او را با یک «هوری» کوچک به جزیرهٔ لارک، پیش خانواده‌اش می‌برند. درجزیرهٔ لارک به خیال اینکه دست محمد سلیمان چرک کرده، مدت چند ماه انواع واقسام مرهم ها رامصرف می کنند ولی نتیجه عاید نمی‌شود. ورم و خارش از ناحیهٔ بازو به ناحیه گردن سرایت می کند. مادرش هرروز گوجه فرنگی و علف‌های کوهی را می کوبیده روی ورم می گذاشته. چند مدت بعد ورم وخارش بازو و گردن خوب شده، پاهای بیمار دچار می‌شود. ومحمد دیگرقادر بحرکت نمی‌شود. فکرمی کنند که دچار درد پا شده، او را با یک «لنج»

بقیه پاورقی از صفحه قبل

با کارنامهٔ کلاس چهارم ابتدائی پذیرفته می‌شود. ۸ ماه اول را زبان عربی می‌خوانند وبقیه فقه اسلامی تدریس می‌شود. در سال ۴۳-۴۴ یک نفرمحصل از بلوچستان، دونفر از دهات فارس وبقیه از اهالی دهات قشم بودند. مدرسه سه ماه تابستان را تعطیل است وبقیهٔ سال همهٔ طلاب درحجره‌های گلی و کوچک مدرسه زندگی می کنند. از همهٔ مذاهب، حنفی، حنبلی، شافعی، مالکی و جعفری شاگرد پذیرفته می‌شود. در کتابخانهٔ این مدرسه نزدیک دو هزار جلد کتاب خطی و چاپی دربارهٔ فقه وبخصوص فقه شافعی جمع آوری شده است.

می‌برند «آب باد» بندرخمیر. دربندر خمیر ورم و درد پاساکت می‌شود و درعوض درد دندان شدیدی عارض محمد می‌شود. بناچار ازخمیر دوباره به جزیرهٔ لارك برمی‌گردند. و برای رفع درد دندان طبق معمول جلو لالهٔ گوش محمد را داغ می‌کنند، چون درد شدیدتر شده بود بناچار فك پائینش راهم ازچند جا داغ می‌کنند. درد بازهم ساکت نمی‌شود پدرش او را به «دوبی» می‌برد. روزی که به «دوبی» می‌رسند، دندانی که درد می‌کرده می‌کشند، دندان دیگر شروع به درد می‌کند و بدین ترتیب سه دندان محمدرا بیرون می‌آورند. حال محمد خراب‌تر می‌شود و پدر وحشت زده، بر می‌گرداندش به جزیره.

در لارك بیمار ناراحتی‌های دیگر پیدا می‌کند. زیاد حرف می‌زند وحرف‌هایش همه بی‌ربط بوده، فکر می‌کنند که این ناراحتی‌ها درنتیجهٔ گرماست، او را به داخل جزیره، به قریهٔ «لارك کوهی» می‌برند.

یك روز محمد زیر بادگیر خانه‌ای نشسته بود که صدای دهلی از دور دست می‌شنود، باشنیدن صدای دهل لرز شدیدی عارضش می‌شود، بلند می‌شود که فرار بکند، اما زمین می‌خورد. حالش خراب می‌شود، پدر و مادر دوباره او را برمی‌گردانند به قریه لارك اصلی. محمد از آن روزببعد همیشه صدای گریه و زاری می‌شنیده، جلوچشمش سیاهپوست هائی را می‌دیده که بعضی سر ندارند وبعضی نصف یک آدم هستند وهمگی چوب بدست وچند نفری هم همراه دهل های بزرگ به طرف او حمله می‌کنند و باومی گویند: بیا، بیا با ما بریم. اما محمد همیشه زبانش بند می‌آمده و نمی‌توانسته جواب آن‌ها را بدهد. هرساعت حالش در یک وضع بوده، خواب نداشته وهروقت هم که بخواب می‌رفته، اشباح واجنه

و خوابهای وحشتناك و آشفته بسراغش می‌آمدند . پیر زن‌های لارك قرآن و کارد و شمشیر پهلوی بستر وی می گذراند . مختصر تخفیفی درحالش پیدا می‌شود . ولی هروقت که تنها می‌مانده، سیاه‌ها دوباره بطرفش هجوم می‌آوردند . محمد هیچوقت صدای دهل را نمی‌توانسته تحمل بکند . یک شب بیمار حس می کند که آن‌ها داخل لاشه‌اش هستند و می‌خواهند اورا ببرند . اضطراب وهیجان شدیدی عارضش می‌شود ونعره‌های ممتد می کشد . شب بعد این حال شدیدتر می‌شود وبیمار فرار کرده خود را به بالای قلعهٔ خرابهٔ پرتقالی‌ها می‌رساند[1] و از آنجا زوزه‌هایش را سر می‌دهد . پدر و مادر همراه همسایه‌ها او را پیدا می کنند و با زحمت زیاد پائین می‌آورند و پدر برای اینکه محمد دوباره بالای قلعه نرود ، دست وپای او را باطناب محکم می‌بندد . تمام لارکی‌ها معتقد می‌شوند که محمد دچار زار شده است . اما پدر محمد که به زار و بادها اعتقاد نداشته می گفته که حتی اگر پسرم بمیرد حاضر نیستم اورا پیش بابا یا ماما زار ببرم .

و بعد ازمدتی پدر دست وپای محمد را در زنجیر گذاشته وقفل می‌زده و خود تنها مواظب وی بوده است . این وضع یکسال ونیم طول می کشد . بیمار دیگر بهیچ چیز اعتنا نداشته ، و روز بروز وضعش بدتر می‌شده است تا اینکه یک روز همسایه‌ها جمع می‌شوند وبه پدرمحمد

۱- یکی از قلعه‌های بسیار بزرگ پرتقالی‌ها درجزیرهٔ لارك است و دهکدهٔ فعلی در اطراف همین قلعه بنا شده . لارکی‌ها معتقدند که اشباح واجنهٔ زیادی درحجره‌های متعدد و خراب این قلعه مسکن دارند .

می گویند که پسرش دچار باد است و لازم است حتماً بابا یا مامای زار او را ببیند و اگر او مخالفت کند و محمد بمیرد، تمام اهالی به ژاندارم قشم خبر خواهند داد که او پسرش را کشته است.

بناچار پدر از مخالفت دست می کشد و مردم بابا احمد را کـه بابای زار لارک بوده دعوت می کنند. بابا احمد بدن محمد را شسته و مقداری «گره کو» میمالد. و وقتی باباچند ضربهٔ کوچک روی دهل می زند محمد از حال می رود. بابا مجلس خاصی ترتیب می دهد وشروع می کند به غنی کردن و کوبیدن دهل، بیمار در همان شب اول حال غریبی پیدا می کندو به رقص در می آید و آن چنان حرکات نرم پیدا می کند که گویی داخل دریا در حال شناست.

بابا احمد در این وضع، زار را زیر می آورد و از او می پرسد که چرا این جوان را گرفتار کرده ای؟ از کجا آمده ای؟ چی می خواهی؟ زار می گوید: حقم را می خواهم. بابا می گوید: حق تو چی هست؟ زار می گوید: من خیزران می خواهم. خلخال می خواهم، انگشتر طلا می خواهم. بابا می پرسد: دیگر چی می خواهی؟ زار می گوید: پیرهن ابریشمی می خواهم. بابا می پرسد: دیگر چی می خواهی؟ زار می گوید سه شب و دو روز حنابندان می خواهم. بابا می پرسد: دیگر چه می خواهی؟ زار می گوید: پانزده روز بازی می خواهم. بابا می پرسد دیگر چه می خواهی؟ زار می گوید: سفره و خون می خواهم و دیگر هیچ چیز نمی خواهم. بابا می گوید: اگر این جوان را اذیت نکنی حاضریم همه را بدهیم.

همانشب عده ای باجهاز به قشم رفته، هرچه را که زار خواسته

بود فراهم کرده و می‌آورند. روز بعد سفره پهن کرده و بازی را شروع می کنند. پانزده شبانه روزمی کوبند و وقتی بابا از زار می‌پرسد که بازی برایش کافی است یا نه. زار می گوید که راضی هستم.

مجلس زاری که برای محمد گرفته بودند با شکوه ترین مجلس زاری است که درجزیرهٔ لارك دیده شده بود. بعد از بازی، بابا احمد سفارش می کند که باد دیگر او را اذیت نخواهد کرد. فقط سال دیگر همین موقع باید او را پیش بابا صالح مینابی ببرند، تا یك بازی دیگر برایش بکنند.

ازآن روز ببعدحال محمد رو به بهبود گذاشته وتمام ناراحتی هایش رفع می‌شود. ومحمد مشغول کار و زندگی می‌شود.

اماسال دیگر، چند روز از موعدی که قرار بود محمد برای بازی پیش بابا صالح برود گذشته بود که درصحرا دوستانش یادآوری می کنند که او پیش بابا صالح نرفته است. محمد که شب بخانه بر می گردد احساس سنگینی می کند وچند ساعت بعد طرف چپ بدنش فلج شده قادر به حرکت نمی‌شود. صبح روز بعد او را سوار جهاز کرده می برند به میناب پیش بابا صالح.

بابا صالح زار را زیر می کند ومی پرسد که چرا دوباره این جوان را اذیت می کنی؟ زار می گوید که ما را فراموش کرده، ما راخوشحال نکرده، می خواهیم از بینش ببریم. بابا می گوید این بچه است ونفهمیده. حیف است که جوانمرگ بشود.

بابا صالح سه روز بازی برایش ترتیب می دهد و بعد سفارش می کند که در برگشتن برایش زن بگیرند.

در لاشهٔ محمد دو تا زار بوده، یکی دختر، یکی پسر. اولی اهل زنگبار و دوسی عرب و هردو به عربی حرف می‌زدند.

وقتی بر می گردند محمد حالش بهتر می‌شود و اما مختصرناراحتی تا ٤ سال داشته کـه تا زنش می‌دهند همهٔ ناراحتی‌ها رفع می‌شود. محمد الان ۲۹ سال دارد و کدخدای جزیرهٔ لارك است.

شرح حال احمد عبیدان

احمد عبیدان اهل جزیرهٔ قشم در بیست و دو سالگی دچار یکی از زارهای خطرناك شده بود. شغل احمد بنائی بود، یک روز که سر کار می‌رفته افتاده حالت غش و ضعف باو دست داده و بناچار به منزلش می‌رسانند. روز بعد تب شدیدی سراغش می‌آید و پشت سرهم حمله‌هائی عارضش می‌شود. بناچار دکتر بالا سرش می‌برند. دکتر دستورآمپول و دوا می‌دهد که همه را عمل می‌کنند. تب بیمار می‌افتد ولی درحال عمومیش تغییری پیدا نمی‌شود. مدت یک‌ماه دکترمعالجه‌اش می‌کند و آخر سر او را پیش ملا سید احمد می‌برند. ملا سید احمد که دعا نویس آبادی قشم بوده دعا می‌نویسد و به بازوی احمد می‌بندد. اما باز تأثیری در حال وی نمی‌کند. تا اینکه همسایه‌ها بسراغ ماما حنیفه می‌آیند. ماما حنیفه دستور حجاب می‌دهد، وهرشب بدن او را با «گره کو» می‌شویند. بعد از دورهٔ حجاب زیردماغ احمد سیفه می‌کشد و باخیزران تهدید می‌کند. جنی که دربدنش بوده فرار می‌کند. اما احمد عبیدان آدم فقیر وبی‌چیز بوده، و وسعش نمی‌رسید که سفره پهن کند. بناچار ماما رهنی به بازوی احمد می‌بندد که حالش خوب می‌شود و می‌رود سر کار و زندگی. پول سفره و بازی را که جمع می‌کند ماما

رهن را از بازوی احمد باز کرده، مجلس بازی ترتیب می‌دهد. احمد برای همیشه از اذیت بادی که بر تنش نشسته بود خلاص می‌شود.

احمد عبیدان الان در روی جهازهای بزرگ بمبئی حمالی می‌کند و هرچند مدت سری به قشم می‌زند. حالش کاملاً خوب است و زار دیگر اذیتش نمی‌کند.

شرح حال یوسف سالم

یوسف سالم اهل بندر لنگه در ۱۶ سالگی دچار یکی از زارها شده. حالش یک دفعه بهم خورده، ناراحتی پیدا کرده، طوریکه نمی‌توانسته غذا بخورد. گریه می کرده، جیغ می‌زده، فرار می کرده است. مدت دو سال این ناراحتی‌ها را تحمل می کند و رفته رفته احساس می کند که چیزی در داخل شکمش هست. «علامتی» در زیر پوستش حرکت می کند و تعریف می کرد که مثل حامله‌ها شده بوده.

بناچار او را پیش خدو سالم می‌برند. وی زارش را زیر می کند و می گوید که او دچار زار «تقروری» است.

تقروری، با بازی کردن و شعر وسفره یوسف سالم را تا اندازه‌ای راحت می گذارد اما هرچند مدت یک بار همان چیز در داخل شکمش پیدا می‌شود. اما یوسف سالم به ماما باباهای امروزی اعتقاد چندانی ندارد. و آن‌ها را بیشتر مطرب می‌داند، بنابراین دیگر برای کوبیدن پیش هیچ کس نمی‌رود. الان مدت ۶ ماه است که «تقروری» هایش را گرفته ومرتب در درمانگاه بندر لنگه معالجه می کند.

اما به دوا و درمان درمانگاه معتقد نیست، معتقد است که تنها با سفره و بازی حالش خوب خواهد شد.

اما یوسف سالم فقیر است، و بناچار گدائی می کند که بتواند به «دوبی» پیش باباي بزرگ برود و با بازی ازچنگ این باد خلاص شود.

شرح حال مردی از پی‌پشت

مردی از پی‌پشت مدت هفت سال مریض بوده ، دردهای مختلف در سینه وشکم حس می کرده، با هیچ دوا و درمان بهبودی پیدا نمی کرده. بناچار خانواده‌اش اورا به شیراز می‌برند ومدت هفت ماه دربیمارستان بستریش می کنند. اما مداوای بیمارستان در حال وی تأثیری نداشته ، و وضعش روز بروزبدتر می‌شده است. بناچار او را دوباره برمی گردانند به جزایر. مریض مرتب می گفته که دردی که من دارم باد است و باید پیش بابا بروم.

بناچار او را پیش بابا فیروز ، بابای جزیرهٔ هنگام می‌برند . اما مریض به بابا فیروز اعتقاد نداشته می گفته که او نمی‌تواند مرا خوب بکند. مرا پیش بابا سالم ببرید. و او را می‌برند پیش بابا سالم.

بابا سالم نگاه می کند ومی‌بیند که زار مدت‌هاست نخ جانش شده وممکن است نشود اورا نجات داد ویا خدای نکرده یک دفعه «تهرن» بشود.

کاغذی از فامیل بیمار می گیرد که اگر اتفاق بدی پیش بیاید او مسئول نیست. فامیل بیمار چنین کاغذی به بابا سالم می‌دهند.

بابا سالم کپری برای بیمار درست می کند و او را در حجاب نگهمیدارد. غیر از خودش فامیل بیمار را هم اجازه می‌داده که تا دم

غروب کنار بیمار باشد. اما شب‌ها را خودش تنها مواظبت می‌کرده.

بابا سالم بعد از تمام این مقدمات، مجلس بازی ترتیب می‌دهد و غنی می‌کند و دهل می‌کوبد و زار پایین می‌شود. بابا می‌پرسد تو کی هستی؟ زار می‌گوید مادو نفریم و از «خورمایان» هندآمده‌ایم.

بابا سالم با دود انکوزه وخیل گنده و موی بز و مدفوع سگ جن‌ها را از تن بیمار بیرون می‌کنند.

بابا سالم از آن‌ها قول می‌گیرد که بیمار را راحت بگذارند. زاران هندی قسم می‌خورند و آن سرد را راحت می‌گذارند.

موجودات افسانه‌ای دریاهای جنوب

DATE LABEL

علاوه بر بادها و اجنه و اشباحی که سراغ اهل هوا می‌روند، موجودات خیالی و افسانه‌ای زیادی در سواحل یا دریاها وجود دارند که باعث ترس و وحشت، وگاهی وقت‌ها مایهٔ امیدواری ساحل نشینان هستند. موجودات مشهور این‌ها هستند:

بابا دریا

موجود افسانه‌ای دریاهاست. هیکل آدم را دارد با بدنی که از صدف‌های درشت (کلنگ Kalang) پوشیده شده. دست‌های بسیار بلندش انگشت شست ندارند. پستان‌های متعددی تمام سینه‌اش را پوشانیده، بیشتر طرف‌های هند یا سواحل افریقا ظاهر می‌شود.

ملاحان وجاشوان ایرانی مجسمهٔ او را در بمبئی وسایرشهرهای هند زیاد دیده‌اند که روی دو زانو نشسته!

بابا دریا در دریاهای بزرگ وعمیق زندگی می کند. در هوای طوفانی از آب بیرون می‌آید. اگر کسی تنها کنار ساحل نشسته باشد، او را می گیرد و به ته دریا می‌برد. و یا به کشتی‌ها حمله می کند و سعی می کند که یک یا دو نفر از جاشوها را بگیرد و ته دریا ببرد. مشهوراست که بابادریااول باشکار خود لواط می کندوبعداورامی کشد.

بابا دریا تنها از صدای آهن وحشت دارد. وبیشتر وقت‌ها حتی

از شنیدن اسم یک آلت فلزی فرار می کند.

هروقت بابا دریا پیدا شود، جاشوها فریاد برمی‌دارند: «تیشه بیار، اره بیار، تبر بیار.»

و دو تکه آهن را محکم بهم می کوبند. در جهازها و لنج‌های ایرانی رسم است که بادیدن سایهٔ بابا دریا، کارد کهنه‌ای را تند تند روی لنگر جهازمی کشند. و اعراب فریادبرمی‌دارند: «حدید، حدید»

بچه بنینگی **Baningi**

بچه بنینگی یا بچه گهواره‌ای: گاهی‌وقت‌ها وقتی صیادان قلاب یا تور شکار را بالا می کشند، گهواره‌ای را می‌بینند که به چنگک قلاب آویزان است و داخل گهواره بچهٔ شیر خواره ایست که با دیدن آفتاب و بیرون شروع به گریه و زاری می کند. ماهیگیران بعد از دیدن بچه بنینگی، مریض وخیالاتی می‌شوند وچنین است که هروقت به‌قلاب ماهیگیری، بچه بنینگی آویزان باشد باید با کارد، طناب قلاب را برید و گهواره را به آغوش دریا رها کرد.

زن آوارهٔ دریا

گاهی وقت‌ها غواصانی که برای صید قماش (مروارید) ته دریا می‌روند، به زنی برمی‌خورند که بچهٔ شیر خواره‌ای به بغل دارد. زن از غواص خواهش می کند که دفعهٔ دیگر که ته دریا می‌آید برای بچهٔ او گهواره‌ای ببرد.

و اگر غواص یادش نرود و برای بچهٔ آن زن گهواره ببرد، زن دریا، درشت ترین مروارید دریا را باو می دهد.

جن زیر آبی

غیر از جن‌های مضراتی‌است. جن زیر آبی‌هم غواص را هوائی و خیالاتی می کنند. وقتی بدن یا دست غواص در ته دریا به این جن بخورد، بدنش خشک می‌شود. چاره وعلاجش دعا وطلسم است. جن زده را پیش ملا و دعا نویس می‌برند مبتلایان بیشتر با تعویذ و هیکل نجات پیدا می کنند.

سال‌ها پیش رسم براین بوده که در جهازهای بزرگ صیدمروارید یک نفر ملا یا دعا نویس هم به همراه می‌بردند.

ام‌المداس

جانوریست خیالی که از دریا بیرون‌می‌آید وآدم‌هایی را که‌تنها در ساحل نشسته‌اند می‌ترساند و دنبال می کند. پیرمردهای جزیرهٔ قشم ادعا می کردند که ام‌المداس را دیده‌اند. ولی بعقیدهٔ عدهٔ زیادی ام‌المداس همان «من منداس» است.

من منداس Menmendâs

بشکل زن بسیار زیبا و جوانی است که ران‌های اره مانند دارد و در کوه‌ها همیشه آواره می گردد. بسته‌ای جواهر هم همراه دارد که هیچوقت از خود دور نمی کند. مردها خیلی زود شیدای «من منداس» می‌شوند و هروقت او را ببینند دنبالش می‌افتند. «من منداس» خیلی زود نرم می‌شود و روی خوش نشان می دهد. و برای هم خوابگی، مرد

جوان را به خرابه‌ای می‌کشد. بستهٔ جواهراتش را زیر سر می‌گذارد و می‌خوابد وپاهایش را از هم باز می‌گذارد.

اگر مرد چیزی دربارهٔ «من منداس» شنیده باشد و حدس بزند که با کی طرف است، باید یک مشت خاک از زمین بردارد و درلحظه‌ای که «من منداس» روی زمین خوابیده به چشمانش بپاشد. آنوقت بستهٔ جواهرات را می‌تواند برداشته وفرار بکند. اما اگر مرد غافل وبی‌خبر باشد وطمع همخوابگی هم بکند، «من منداس» او را وسط دوپای خود گرفته، با جفت کردن ران‌هایش مرد را از وسط دو نصفه می‌کند.

خدر (خضر؟) و الیاس

خدر زندهٔ جاودان است و محافظ دریاها و پشتیبان صیادان و ماهیگیران و دریا نوردان.

نوکری هم دارد باسم‌الیاس. دربیشتر نقاط ساحل برایش‌مقبره یا قدم گاه ساخته‌اند. همه یک شکل و یک طرح.

قدم گاه خدر گنبدی دارد و چند تاق و چندین در. داخل مقبره خالی است وهر تاق بشکل هلالی است محراب وار.

در جزیرهٔ قشم مشهورترین‌قدم گاه خدر در دهکده‌ای است باسم «پشت کوه» ومقبرهٔ مشهور دیگری هم در خود بندرعباس است، بیرون شهر، لب دریا وکنار جاده‌ای که ازبندرعباس به بندرخمیر می‌رود.

کنارمقبره یاقدم گاه خدر، قدم گاهی‌هم برای الیاس می‌سازند، یک سکو با یک حصار کم ارتفاع به وسعت چندین متر مربع.

هروقت که از دریا ماهی صید نشود، ماهیگیران چندین شبانه

روز در «خدر و الیاس» جمع می‌شوند وشیرینی‌می‌دهند و دعا می‌خوانند و نذر و نیاز می‌کنند. اغلب یک یا دو بز هم قربانی می‌کنند.

خدر و الیاس دلشان به حال ماهیگیران می‌سوزد و نذر آن‌ها را می‌پذیرند و دریا را پر ماهی می‌کنند[1].

۱- خسرو خسروی دو موجود خیالی «بوسلامه» Busalâme و«منتیلپو» Mantilpo را در جزیرهٔ خارگ گزارش‌داده است. باین شرح:
«بوسلامه... کودکان را درساحل‌می‌گیرد و باخود به دریا می‌کشد. شب هنگام بوقت حرکت کشتیهای بادی در خلیج، بوسلامه از دریا بیرون آمده جلوی کشتی می‌نشیند تا ملوانی بجلوی کشتی میاید، بوسلامه خود را بدریامی‌اندازد. ملوان‌بگمان اینکه دوستش بدریا افتاده، بدنبال بوسلامه‌خود را به دریا می‌اندازد. در دریا بوسلامه بسبب اینکه پرقدرت است ملوان را بزیر آب می‌کشد.

دومین حیوان‌افسانه‌ای خارگیان «پامنتیلو» یا «منتیلپو» نام دارد. (پو بمعنی پا و منتیل‌بمعنی دیلم است). می‌گویند پای این حیوان مانند دیلم‌تیز است، و بیشتر در مواقع بروزطوفان و وزش باد سر و کله‌اش پیدا میشد. در دوره‌ای که دهکدهٔ‌خارگ دارای برج و دیوار وقلعه بود،منتیلپو، هنگام‌وزش باد، درقلعه را می‌زد تاداخل دهکده شود.» جزیرهٔ‌خارگ در دورهٔ استیلای نفت - دفترهای مونوگرافی شماره ۴ - صفحات ۹۲-۹۳

سازها و لوازم «اهل هوا»

DATE LABEL

ارچن **Arçan**

تکه چوب کلفتی است که در مجلس نوبان بدست می گیرند و مجول به کمر می‌بندند و می‌رقصند. طول ارچن بیشتر از نیم متر و کمتر از یک متر است.

باسکی **Bâski**

چوب باریکی است که پرچم را دور آن می‌پیچند.

باکول **Bâkol**

چوب یا خیزران را گویند.

بچه نقاره

نقارهٔ کوچکی است که همیشه با دنباله‌ای به نقارهٔ بزرگ وصل است. نقاره زن‌ها وقتی نقاره بدوش می گیرند، بچه نقاره همیشه بطرف سینه است ونقاره به پشت.

بول کم **Bolkom**

دهلی است کوچک‌تر وسبک‌تر از دهل رحمانی‌ولی بهمان شکل.

پرچم‌های شیخ ادروس

شیخ ادروس سه تا پرچم دارد: پرچم سبز که در وسط ، ماه و ستارهٔ سفید دارد. پرچم قرمز که در وسط، ماه وستاره سفید دارد. وسومی پرچم سفید که در وسط ماه و ستارهٔ سبز دارد. هرسهٔ این پرچم‌ها چار گوش هستند.

پرچم شیخ فرج

پرچم چارگوشی‌است برنگ سرخ که ماه وستاره‌ای در وسط دارد وحاشیهٔ سفیدی دور پرچم دوخته‌اند.

پی په Pipe

دهلی‌است بلند و یک طرفه که روی سه پایه‌ای سوار می کنند. این دهل تا حدود سینهٔ دهل زن می‌رسد. «پی‌په» را بیشتر در بازی شیخ فرج به کار می‌برند. درلیوا دو تا «پی‌په» بکار می‌رود.

تمبیره Tambire

که تمبوره هم می گویند ، سازیست مخصوص باد نوبان، کاسهٔ بزرگی‌دارد که روی‌آن پوست کلفتی کشیده‌اند، با دو سوراخ روی بدنهٔ پوست و دو چوب از دو طرف کاسهٔ ساز بطور مایل ببالا رفته است . چوب سومی‌روی دوشاخهٔ دیگر قرار گرفته ومثلثی‌با دوضلع دیگردرست می کند ، بین چوب سوم وکاسهٔ ساز شش عدد زه کشیده شده.

معمولا تمبیره را با بالشک‌هائی که بصورت رشته بهم دوخته شده زینت می کنند. تمبیره را با تکه‌ای شاخ گاو می‌زنند.

جّره **Jorra**

دهل کوچک وسبکی است که باندازهٔ ۲۰-۳۰ سانتیمترطول دارد.

جینگ **Jing**

دایره‌های کوچک را می گویند که دورتا دورش زنگوله بسته‌اند.

چادر

هر اهل هوا، علاوه برلباس مخصوص یک چادر هم دارد که هر کس برحسب سلیقهٔ خود آن را تهیه می کند. این چادر همیشه باید پاکیزه ومعطر باشد. اهل هوا که روزهای جمعه و دو شنبه بازی ندارند، چادرخود را می‌شویند وبخور می دهند. موقع بازی اگر شخص بادش طلوع کند و ازحال برود، بابا یا ماما چادر را روی سرشخص مبتلا پهن می کند و کوندروك درمانی جلو دماغش می گیرد.

چکو **çaku**

دو تکه چوب را گویند که دسته‌ای دارد که در بعضی بازیها یک نفر آن دو را بهم می کوبد.

چین یاسه **çinyace**

علاوه بر اسم یکی از زارها، اسم یک ساز ضربی هم هست که در سواحل ایران زیاد معمول نیست.

خاك هفت راه

روزی که بیمار در حجاب است و می‌خواهند تنش را بشویند از هفت جاده ، خاك برمیدارند تا مخلوط دوای تن شور بکنند.

خلخال

از لوازمی است که معمولاً باد از مرکب خود می‌خواهد. و هر اهل هوا ممکن است دو تا پنج عدد خلخال داشته باشد.

خیزران

تمام اهل هوا خیزران دارند و هر باد یك خیزران بخصوص. خیزران را بیشتر ازمسقط می‌آورند. اغلب حنا می‌بندند و نقره نشانش می کنند. یك خیزران برای ده بیست باد کافی است. ولی بعضی‌ها خیزران‌های متعدد دارند. بابا وماما هیچ وقت بدون خیزران درمجلس حاضر نمی‌شود. وبعضی از بادها خیزران‌های متعدد لازم دارند. مثلاً زار شیخ شنگر بیشتر وقت‌ها هفده خیزران از مرکب خود می‌خواهد.

خنجر

در باد «بوجمبه» Bujamba معمولاً موقع بازی خنجربه کمرمی بندند.

دایره

از سازهای ضربی معمول در انواع بازیهاست . بیشتر دایره‌ها ،

عربی است با حاشیهٔ پهن. تعدادشان در بازی های مختلف متفاوت است،
مثلاً در بازی شامی ۸-۹ دایره به کار می رود.

دهل دو سر

معمول ترین ساز ضربی است در انواع مجالس اهل هوا.

دهل دوسر بزرگ

این دهل را «گپ دهل» هم می گویند. بزرگ ترین دهل دوسر
است که در بیشتر بازی ها بکار گرفته می شود. این دهل را در بازی های
رسمی همیشه کنار دهل «مودندو» قرار می دهند.

دهل کسر

دهل کوچکی است که معمولاً وزن آهنگ را عوض می کند.
معمولاً کسر را هم در کنار «گپ دهل» قرار می دهند.

رحمانی

دهل بزرگ دو سریست که همیشه از سه پایه ای آویزان می کنند.
به رحمانی همیشه از پائین تعدادی زنگوله آویزان است.

زنگوله کمر

کمر بندیست که زنگوله های ریز بآن بسته اند و معمولا در بعضی
از بازی های بزرگ به کمر می بندند. معمولاً در بعضی جاها که زار سرپا
رقصیده میشود. زنگوله کمر بیشتر مورد استعمال دارد. مثلاً در بندر چارک.

Zamari زمری

کرنای بسیار بزرگیست که صدای بم و بلندی دارد که از فرسخ ها فاصله شنیده می‌شود.

ساز متوری

زمری را ساز متوری هم می گویند.

Sife سیفه

یا روغن ماهی. ماده‌ایست که برای بیرون کردن جن از کالبد بیمار، زیر دماغ شخص مبتلا می کشند وبعد موی بز را آتش زده زیر بینی می گیرند.

سینی

سینی نقره یا ورشوئی، در هربازی یک عدد لازم است تا گشته سوز را داخل آن بگذارند.

Shilling شلینگ

دهل بسیار کوچکی است مثل دایره که دو جدارش را پوست کشیده‌اند و دور تا دورش سکه آویزان کرده‌اند.

Shendo شندو

همان موندو است، مختصر کوتاه‌تر. شندو معمول جزیرهٔ هنگام بوده و به موندو، شندو می گفتند.

عروس

دهل بسیار بزرگ دو طرفه‌ایست شبیه رحمانی ولی بزرگ‌تر از آن که باز از سه پایه‌ای آویزان می کنند . این دهل را با دو تا چوب می‌زنند .

قرآن

وقتی همراه شخص مبتلا باشد ، باد اذیتش نمی کند .

کارد وشمشیر

وقتی همراه شخص مبتلا باشد، باد می‌ترسد و اذیتش نمی کند .

کرنا

ساز بادی بزرگی‌است مخصوص بعضی‌از بازی ها، از آن‌جمله لیوا .

کری

خلخالیست که بدست می کنند. بعضی از بادها از مرکب خود «کری» می‌خواهند .

گره‌کو **Qaraku**

دوائی‌است که در بخور دان می‌ریزند و کسی که زار داشته باشد یا باد دیگر، قبلاً با آن بخورش می‌دهند .

گست **Qest**

چوبیست که از بمبئی می‌آورند . معطر است و با آن دوای باد درست می کنند .

گشته **Qeshte**

بخور را گویند.

گشته‌سوز **Qeshtesuz**

بخور دان را می گویند که انواع و اقسام دارد، با دیواره‌های مشبک. گشته سوز را بیشتر در بندر خمیر درست می کنند و بجاهای دیگر می برند.

لنگ

که باید دو شته باشد و هر شته در حدود ۸ متر. این دو تکه را با نخ ابریشم سبز و قرمز و زرد و نارنجی «سن سله» می کنند.

لنگوته

لنگ و لنگوته و چادر مخصوص همه یکی است.

لباس

هرباد لباس مخصوصی می خواهد و زارها همیشه با لباس مخصوص بادشان سر بازی می روند.

لیسو **Liso**

لنگ‌های رنگینی را لیسو می گویند که بعضی از مبتلایان تهیه می کنند.

مجول **Majul**

نزدیک ۸۰ تا ۱۰۰ عدد قاب گوسفند را سوراخ کرده، بوسیلهٔ

موی بز بهم بافته بصورت تشکچهٔ کوچکی در آورده‌اند . در مجلس نوبان معمولاً مجول را به کفل یک آدم چاق می‌بندند و موقع رقص صدای مجول با صدای تمبیره و کف زدن‌ها قاطی می‌شود . مجول در جزایر تنگهٔ هرمز زیاد معمول است.

مودندو **Modendo**

دهل بزرگ یک سره‌است که‌معمولاً روی‌پایه‌ای سوارمی کنند . کسی که‌مودندو می‌زندروی‌صندلی‌یاچهارپایهٔ‌بلندی می نشیند .مودندو پوست کلفت وصدای بسیار بم دارد . در بازی‌های بزرگ بکار گرفته می‌شود . معمولاً کنار «مودندو» ، گپ دهل و کنارگپ دهل ، دهل کسر را قرار می‌دهند .

موی کهر یا موی بز

موی بز را اهل هوا چه موقع تشخیص نوع باد و چه موقع بیرون کردن جن از تن بیمار مصرف می کنند. موی کهر را که آتش بزنند ، جن از بدن بیمار فرار می کند .

نقاره

دهل مانند است و یک طرفه که روی زمین‌می گذارند و با دوتا چوب می‌زنند. در عروسی‌ها وجشن ها بیشتر معمول است .

نیزه

مخصوص بعضی‌از بادهاست. مثلاً باباهای شیخ ادروس وقتی زارشان پایین بیاید ، نیزه بدست می گیرند .

وقوف

دهل بزرگ یک سر و مدوری است که در بعضی از بازی‌ها مخصوصاً در بازی شیخ فرج بکار می‌رود. معمولاً در بازی شیخ فرج بعد از کشتن قربانی، روی وقوف خون می کشند و بعد می کوبند. در بازی شیخ فرج یک وقوف لازم است.

وقوف زیف

وقوفی که خون دیده باشد وقوف زیف گفته می‌شود.

هفت برگ هفت گیاه بی‌خار

روزی که شخص مبتلا را از حجاب بیرون میآورند و تنش را می‌شویند، اول هفت برگ هفت گیاه بی‌خار را در داخل آب خیس می کنند و به تن بیمار می کشند.

اصطلاحات اهل هوا

DATE LABEL

آب باد

هر اهل هوا قبل از اینکه تشخیص داده شود که ناراحتی‌اش به چه مربوط است علاوه بر دوا و درمان‌هائی که می کنند به آب‌های معدنی هم می‌رود، آب معدنی را آب باد می گویند واین باد نه بمعنی «هبوب» است.

اهل هوا

کسی که دچار یکی‌ازبادها باشد، چه زار وچه نوبان ومشایخ، همه را اهل هوا می‌گویند.

اهل عشق

«صافی» ها یا آدم‌های سالمی را که برای آواز خواندن و دهل زدن یا برای تماشا ، در مجالس اهل هوا حاضر می‌شوند ، اهل‌عشق می گویند در برابر اهل هوا.

باد

زار و نوبان و مشایخ و جن‌ها ، همه از راه هوا می‌آیند و همه باد هستند.

باد صاف

بادی را گویند که مرکبش را اذیت نکند. باد صاف سالی یک بار سراغ مرکبش می‌رود.

باد ناصاف

بادی‌را گویند که مرکبش را اذیت می کند. باد ناصاف همیشه اسباب زحمت است و وقت و بیوقت بازی و سفره می‌خواهد یا مرکبش را بی‌جهت از پا درمی‌آورد.

صاف کردن باد

باد را با سفره و خون و شعر صاف می کنند.

باد بینا

بادیست که باچشم باز راه می‌رود، صاحب‌خودرا اذیت‌نمی کند. این باد ازهمه چیز باخبر است. اگر کسی چیزی گم کرده یا می‌خواهد ازمطلبی با خبربشود، می‌تواند از بابائی که باد بینا دارد بخواهد که او بادش را زیر بکند و از همه چیز با خبرش کند. باد بینا همان باد صاف است. این باد خون خورده ، سفره دیده ، شعر شنیده است.

باد نابینا

یا باد کور ، بادیست که خون نخورده، سفره ندیده ، شعرنشنیده

است. این باد موذی است، خراب می کند و ازهمه چیز بی‌خبر است.

بازی

جمع شدن اهل هوا را گویند به منظور کوبیدن و رقصیدن.

بازی کردن

در بعضی جاها «قوزی کردن» می گویند. یعنی حاضر شدن و در مجلس اهل هوا شرکت کردن و رقصیدن.

بند شدن

ماه محرم و صفر و رمضان که بادها پیدا نیستند و تمام اهل هوا آزادند، می گویند که بادها بند شده‌اند یا در بند هستند.

بول

بند خیزران را گویند. که مثلاً خیزران ۱۰-۱۲-۱۵ بول باید داشته باشد.

په په

لفظ سواحلی باد است که بین سیاهان سواحل ایران هم معمول است.

تخته شدن

حالتی را گویند که شخص مبتلا در بی‌حرکتی کامل افتاده، یا

باصطلاح بدنش خشک شده است. بعضی از بادها، مریض را به چنین حالی دچار می کنند، از آن جمله است زار متوری Maturi .

تنگ گرفتن

وقتی دهل را نمی زنند بندهایش را شل می کنند که روی پوست فشار نیاید. فقط موقع بازی بندها را محکم می کنند. محکم کردن بندها را «تنگ گیری» می گویند.

تهرن Tahran

اگر کسی دچار یکی از زارها باشد و زارش را سه شبانه روز بکوبند و زیر نیاید، آن وقت هفت شبانه روز می کوبند. اگر باز زار پایین نیاید دیگر او را رها می کنند و مثل یک کافر یا مرتد با وی رفتار می کنند. بدین معنی که از وی دوری می کنند ونجسش می دانند و چنین کسی را «تهرن» می گویند. «تهرن» خیلی کم دیده می شود. در تمام بادها «تهرن» پیدا می شود، ولی بیشتر در زار و نوبان دیده می شود.

جن باد

هرباد یک جن بخصوص دارد که قبلاً بایدآن را از بدن خارج کرد تا باد نیز زیر بیاید.

جان بد بودن

اصطلاحی است در مورد کسانی که دچار خمودگی هستند و در خود فرو رفته‌اند.

حجاب گرفتن

مدتی را گویند که شخص مبتلا از دیگران دور نگهداشته می‌شود. تا مراسم قبل از کوبیدن درباره وی اجرا شود. در ساحل ایران برای زار معمولاً هفت روز حجاب می گیرند و برای نوبان مدت سه روز.

حدّ افتادن

اگر اهل هوا همدیگر را اذیت کنند یا درحق همدیگر بی‌حرمتی و بی‌احترامی روا بدارند، حدّ رویشان می‌افتد. این حد را بابا یا ماما تعیین می کند که اغلب ضربه های خیزران است.

حدّ سرد

ضربه های خیزران اگر آرام باشد آن را حد سرد می گویند.

حدّ گرم

ضربه های تازیانه اگر محکم باشد آن را حد گرم می گویند.

خون خورده

در مورد کسانی می گویند که سر بازی یک باد خون خورده است. مثلاً می گویند فلان بابا سه خون خورده یا پنج خون. مثلاً بابا درویش بابای جزیرهٔ قشم سه خون خورده است هم‌چنین بابا سالم بابای آبادی سلخ.

خیزرانی

زنی را گویند که قبل از تشکیل مجلس بازی، یک یا دو روز

پیش ، خیزران بدست به سراغ اهل هوا می‌رود وآن‌ها را برای مجلس بازی دعوت می کند.

دختران هوا

دخترانی هستند که برای بازی درمجلس اهل هوا جمع می‌شوند.

رهن

معمولاً وقتی مبتلای باد بی‌چیز باشد، تا روزی که بتواند بساط لازم‌را جمع وجور کند و سفره پهن کند، چیزی‌به زارش گروی می‌دهد. رهن ممکن است یک دستمال یا حتی تکه‌ای نخ باشد که معمولاً بابا به بازوی شخص مبتلا می‌بندد.

ریح

در بعضی از دهات ساحلی ایران که‌عرب زبان زیاد است بجای باد لفظ عربی ریح را بکار می‌برند.

زیر کردن باد

وقتی که مجلس تشکیل شد، اهل هوا مشغول بازی می‌شوند، بیماری که‌باد دارد بادش‌می‌جنبد وپایین‌می‌افتد و ازحال‌می‌رود. آنموقع می گویند که زار یا باد پایین آمده. در این حال بابا یا ماما می‌تواند چیزهائی را از باد بپرسد و با خبر شود. زار وقتی پایین بیاید یا زیر شود می‌تواند بزبان اصلی خود حرف بزند. زار عربی بزبان عرب، زار

سواحلی بزبان سواحل ، زار هندی بزبان هندی صحبت می کند . این اصطلاح را در مواقع دیگر هم بکار می‌برند . مثلاً وقتی کسی چیزی گم کرده، یااز ماجرائی می‌خواهد باخبرشود . پیش یکی‌از بابا ماماها می‌رود و از او می‌خواهد که بادش را زیر بکند و او را با خبر سازد .

«سن‌سله» کردن **Sansele**

وسط دو شته لنگوته را با نخ های ابریشمی زرد و آبی و سبز و قرمز بهم می‌دوزند و این کار را «سن‌سله» می گویند .

صافی

کسی که دچار هیچ یک از بادها نباشد ، یعنی آدم سالم را ، اهل هوا صافی می گویند .

طالب هوا

اهل هوا دو جورند، یک عده طالب هوا که احتیاج به مجلس و بازی دارند. عده‌ای هم که طالب هوا نیستند و به مجلس و بازی احتیاج ندارند. با مختصر توجه بابا یا ماما خوب می‌شوند . این عده وقتی حالشان بهم‌می‌خورد، بابا یا ماما دستی بسرو صورت مبتلا می کشد و حال شخص خوب می‌شود .

طلوع کردن زار

معمولاً می گویند : «زار در کله‌اش طلوع کرد .» این اصطلاح را موقعی می گویند که وقتی مجلس بازی گرم است یک مرتبه زار

یکی می گیرد. آنوقت می گویند: «زارش طلوع کرد.»

غلطان شدن

موقعی را گویند که بادی ناگهان در بدن یکی وارد شود و او را به تسخیر بکشد.

فرس

کسی که دچار یکی از بادها شده، در واقع فرسی است که آن باد یا آن هوا سوار او گشته است.

مرکب

بهمان منظور فرس استعمال می‌شود.

مضراتی

به بادها یا جن‌هائی گفته می‌شود که همیشه اسباب ناراحتی هستند و کمتر صاف می‌شوند. مضرّاتی‌ها بیشتر زیر درختان، مخصوصاً زیر درخت لور Lur یا کنار چاه آب‌ها یا کنار برکه‌ها هستند.

مجلس حّد

مجلسی را گویند که اهل هوا جمع می‌شوند تا حدی را که بابا برای خلاف یکی از اهل هوا تعیین کرده، اجرا کنند. حد اغلب ضربه‌های خیزران است که اهل هوا با پول آن را می‌خرند و در غیر این صورت همراه ضربه‌های دهل «حد» را اجرا می کنند.

نان کردن

احسان و صدقه را گویند، وقتی که کسی می‌خواهد از شرّ اجنه و بادها در امان باشد ، نان می کند.

نخ جان شدن

وقتی یک باد کاملاً وارد بدن شخص مبتلا شده ، می گویند که آن باد نخ جان فلانی شده است.

هبوب

کلمهٔ عربی است و در اصلاح اهل هوا به معنی «باد» گفته می‌شود.

طرح و تصویر

بیشتر طرح‌ها وعکس‌هائی که برای این دفتر فراهم شده بود - اگرچه بعلت نداشتن وسایل و امکانات لازم ناقص بودند - در اثر نقل و انتقال وپریشانی‌ها که نگفتنش بهتر ، گم وگور شدند و از بین رفتندو آنچه که‌بتواند به‌وضوح مطالب کمک بکند دراینجانخواهید یافت جز چند عکس از جنوب و از بابا ماماها و مبتلایان که برسم یادگار در اینجا آمده است.



لین منظرهٔ سواحل جنوب ، دریاست وماهیگیری و ماهیگیران ، لیغ ریختن و لیغ جمع کردن

منتظر احسان دریا



ومردم مرعوب ومبهوت ساحل نشين





تلاش راه یابی به دریا و صید ماهی



آبادی‌های پاشیده و درهم ریخته

گرفتار بادها





ماما حنيفه ـ ماما زار جز



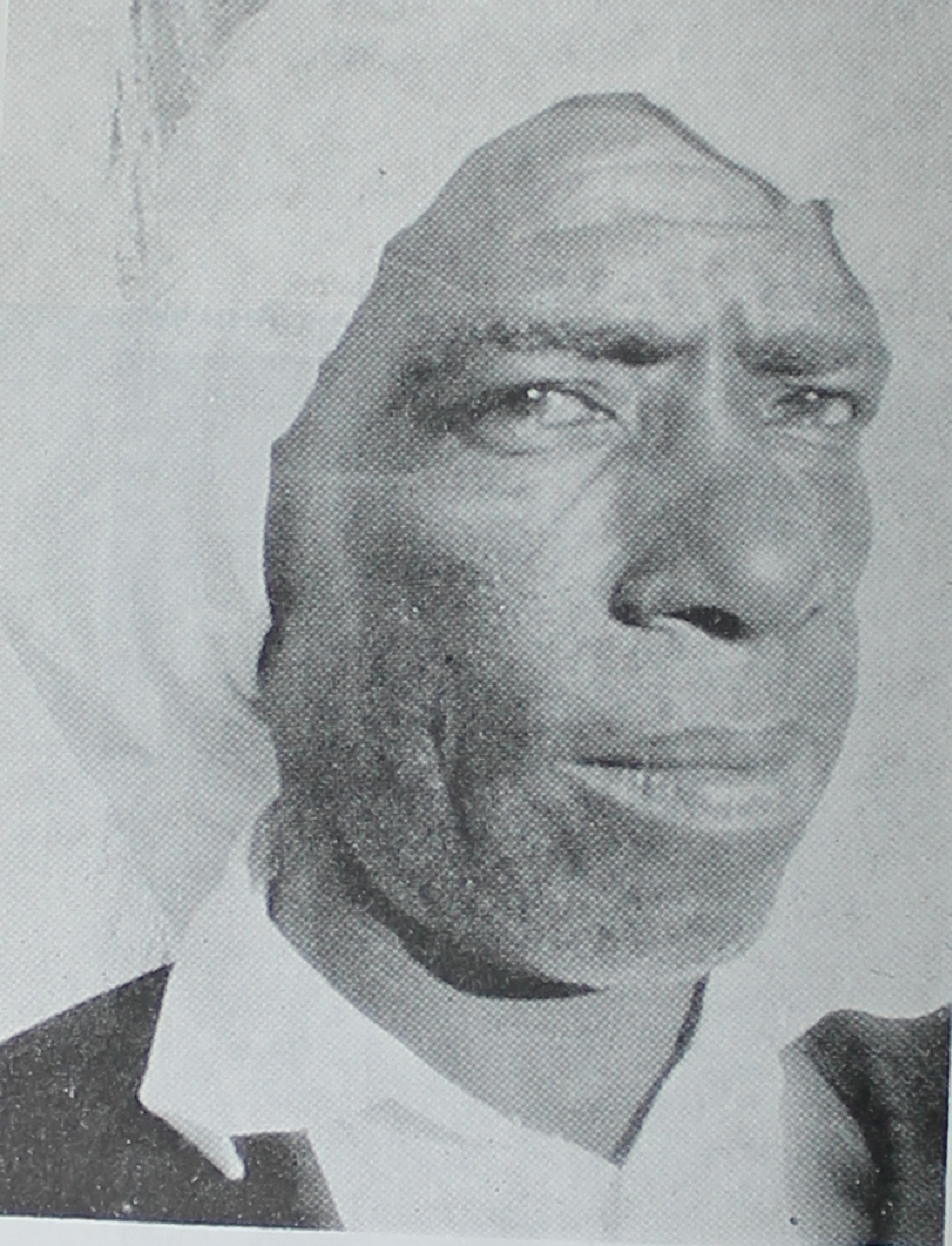
ماما قدم ـ ماما زار
و مطرب بندرلنگه



ود - بابای نوبان بندر لنگه

زار دهکدهٔ سلخ جزیرهٔ قشم





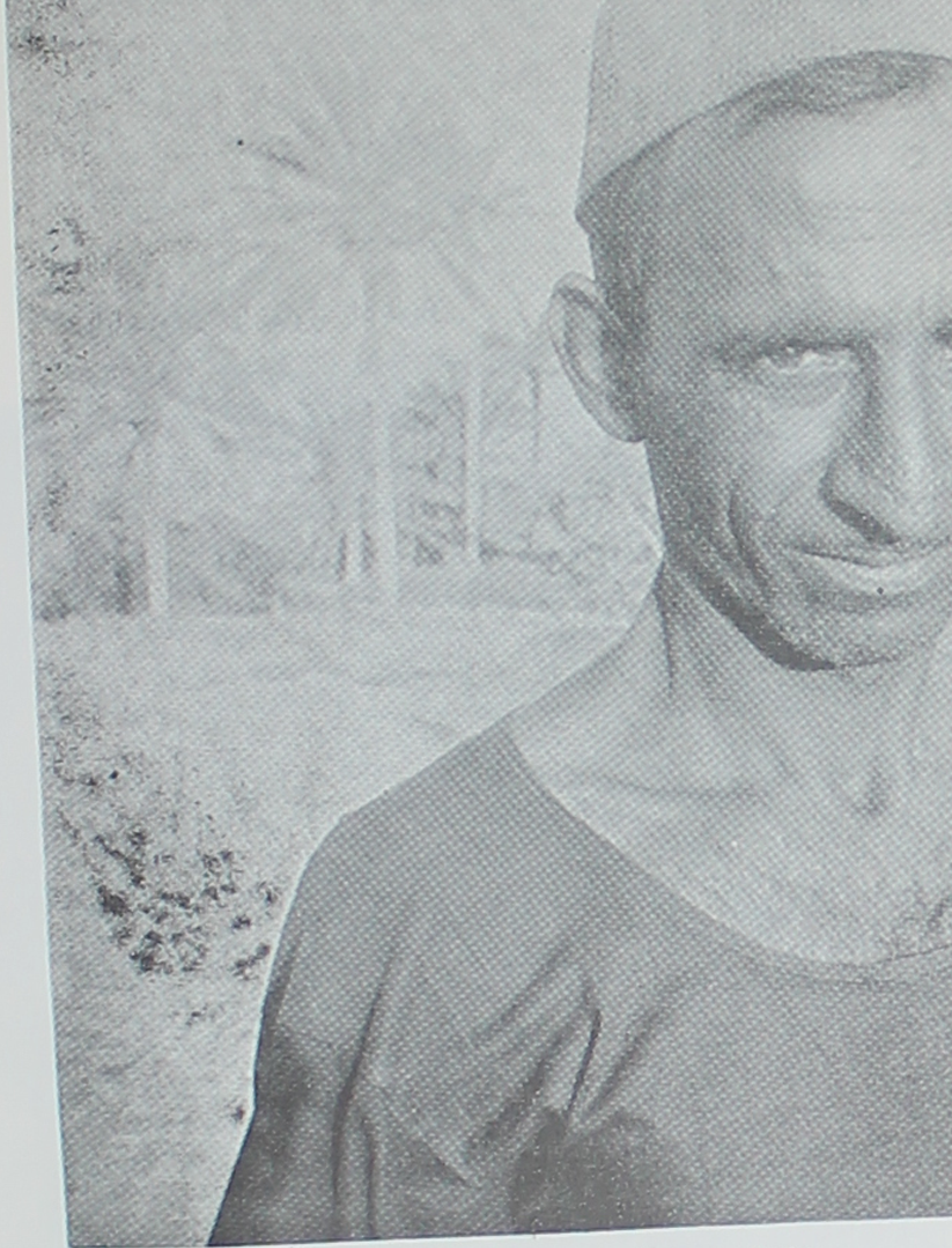
بابا درویش - بابا زار و نوبان جزیرهٔ قشم.

بابا درویش با دهل دو سر در مجلس زار .



بابا درویش با تمبورهٔ باد نوبان.





بابا زار جزیرهٔ لارک

محمد حاجی سلیمان ـ کدخدای لارك که گرفتار زار شده بود.





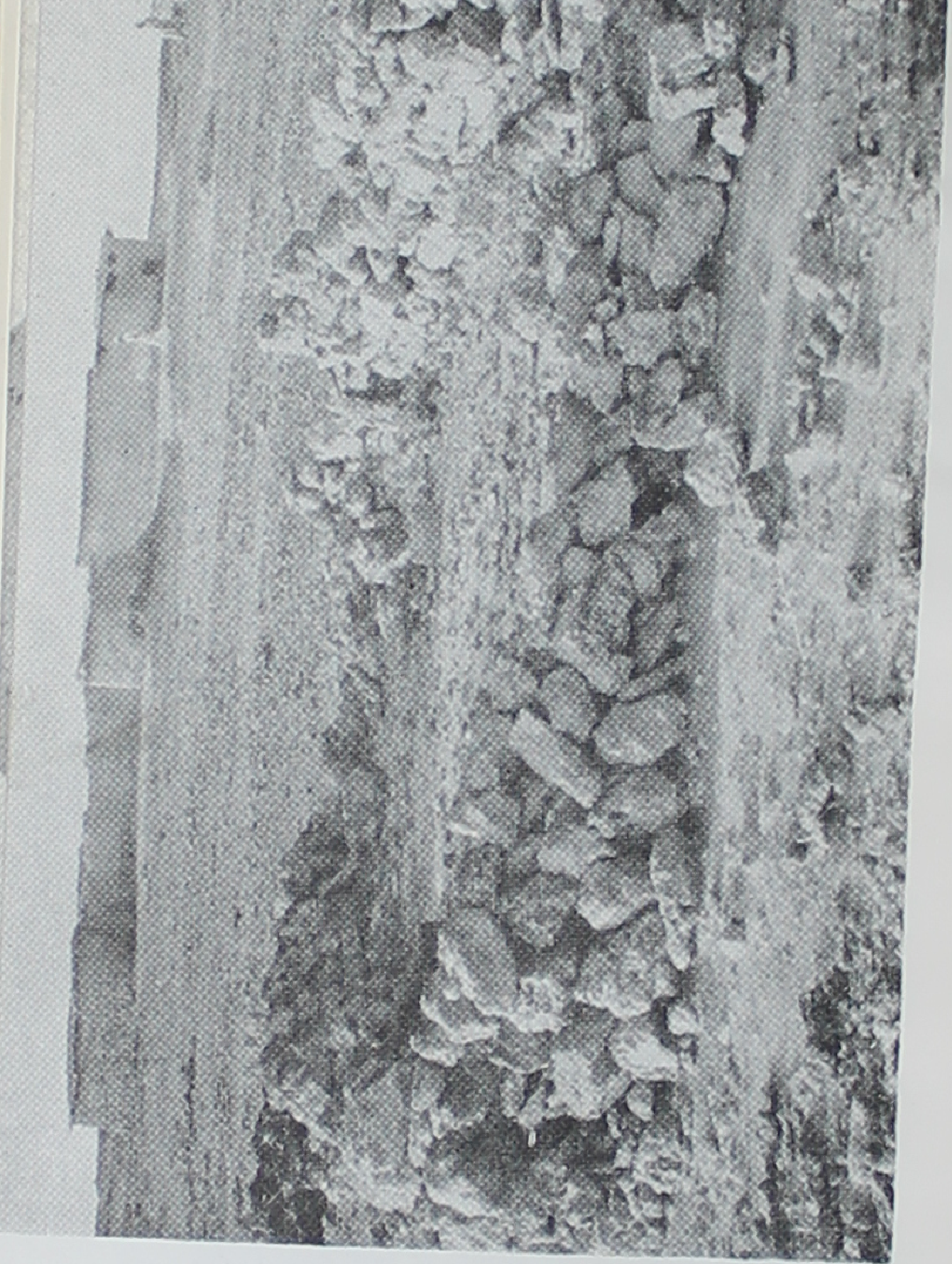
ـ بخوراهل هوا



دو نوع «گشته سوز»

این درخت‌ها محل و مکان جن‌های مضراتی است.

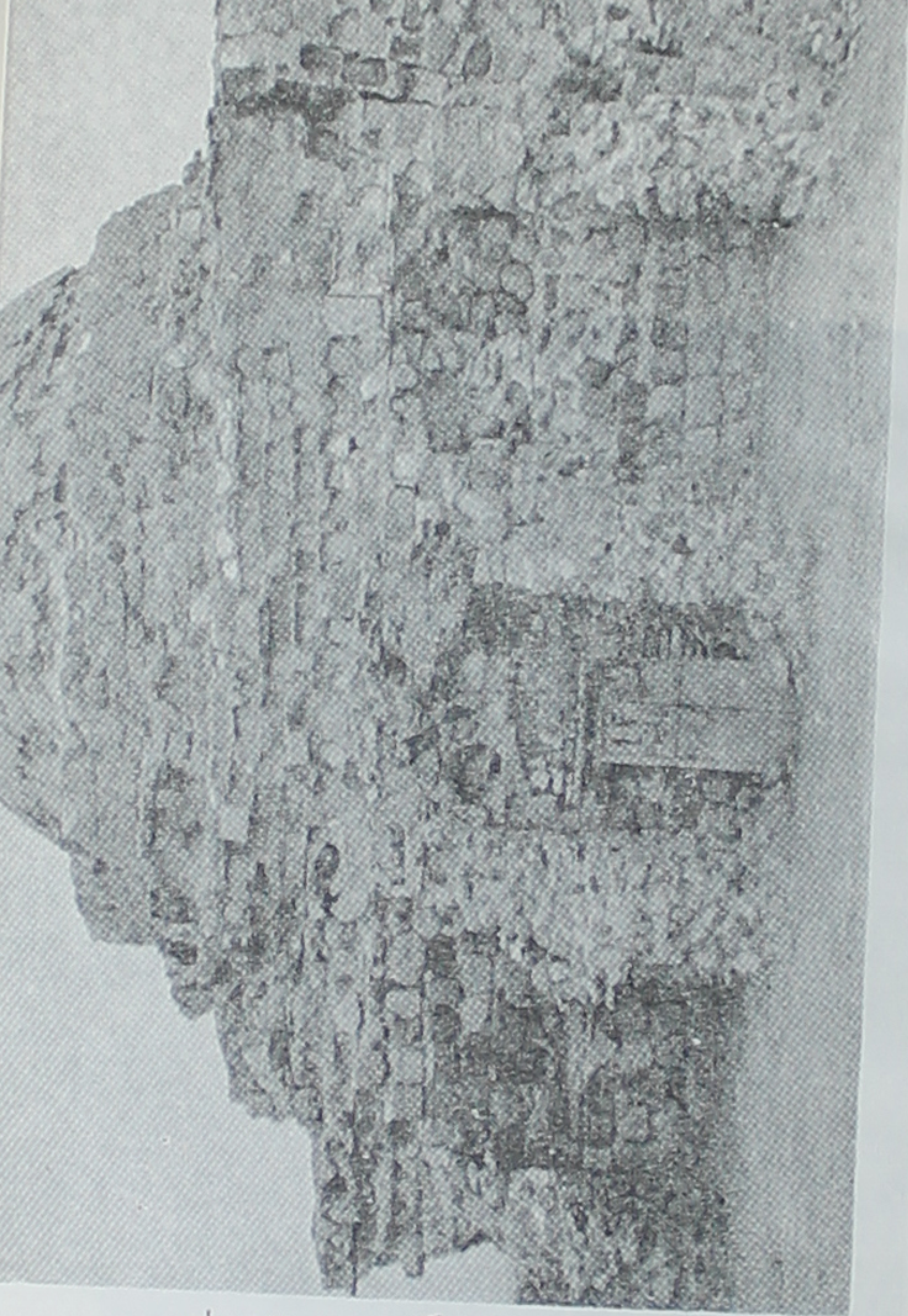




یک قدم گاه در جزیرهٔ لارک



درخت کنار Konâr
قدم گاه شیخ فرج
در جزیرهٔ قشم



زیارتگاه خدر در بندر عباس

مقبرهٔ خدر و الیاس



زار، بین «کلو» Kulu های ناحیهٔ فارس هم معمول است،
منتهی به صورتی دیگر. «کلو» ها سیاهانی هستند به صورت
اقلیت هائی که برای کارهای سخت گندم پاك کنی وغربیل بندی
در دهات مختلف، باعتبار قول جلال آل احمد درنوبندگان
و داراب وجلیا وحومهٔ فسا، فیروزاو مرد (فیروزآزاد مرد)
و بانیان روزگار می گذرانند.

«کلو» ها تمام‌سال را در خانهٔ مالك یا کدخدای ده نوکری
می کنند، بانتظار روزهائی که بوجاری خرمن هافرا برسد. ساز
و آواز و مطربی عروسی‌های ده به عهدهٔ همین «کلو» هاست.
بروایت علی‌اکبر فلاح آهنگ معمول بین کلوها به «تریجه
مالی» Trijemâli مشهوراست. موقع اجرای «تریجه مالی»
سرها به دوار می‌افتد و حتی پیر مرد و پیر زن «کلو» هم به
ارتعاش در می‌آید و با دهن کف کرده حالش بهم خورده
می‌افتد. برای مداوا، ساز و نقاره را نزدیك گوش شخص از
حال رفته می‌آورند وآهنگ دیگری می‌زنند و «کلو»ی افتاده
بحال می‌آید.

همچنین بروایت سید میرزا رضویان در مراسم ختنه کردن اطفال در جزایر و بنادر جنوب، یک نوع دهل کوبی مرسوم است که بی‌شباهت به‌آداب ومراسم زار کوبی نیست، والله‌اعلم.

فهرست اعلام

آبادان ٤

اروپا ٢٥

افریقا ٣، ٥، ٦، ٢٣، ٢٥، ٣٢، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٥٤، ٥٨، ٦٠، ٧٠، ٧٤، ٨١، ١٠٢، ١٤٩

انگلستان ٥

ایران ٥، ٦، ٩، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨١، ٨٥، ٩٣، ١٠٠، ١٠٦، ١١١، ١٢٧، ١٧١، ١٧٤

باطنیه ١٤

بحرین ٥٥، ٥٦

بمهامه ٤

بلوچستان ١٣٦

بمبئی ٥، ٧٦، ٩٩، ١٤٣، ١٤٩

بند حاجی علی ١٤٦

بوشهر ٥، ٩، ١٥، ٢٤

بندرچارك ١٦، ٤٧، ٧٥، ١٦١

بندرعباس ٦، ١٩، ٢٥، ٥٦، ٥٧، ٦٥، ٦٩، ٩٩، ١١٧، ١٢٧، ١٢٨، ١٣١، ١٥٢

پیجو ٤

پاکستان ٩

پرتقال ٥، ١٣

پشت شهر ٦

پی‌پشت ١٤٥

تانگانیکا ٤

تبن ٢٤

جاسک ٤، ٥

جبل‌الریح ٦٢، ١١٦

چاه بهار ٤، ٩، ١٠
چاه مسلم ١١

حبشه ٤٣، ٨٥

خارگ ١٥٣
خلیج فارس ٩٧
خمیر ٣٧، ١٥٢، ١٦٤
خورسیان ٤، ١٤٦

دارالسلام ٤
دوبی ١٣، ٥٧، ٧٢، ٧٥، ٧٩، ٨٥، ١٢٧، ١٣٧، ١٤٤
دیرستان ١٧-٣٤، ٥١

رأس‌الخیمه ٩٧
رمچاه ٨، ١٠

زنگبار ٤، ٥، ٤٣، ٥٨، ١٤١

ژاپون ٩

سایه خوش ٨
سلخ ٣١، ٣٤، ٥٦، ١٧٣
سومالی ٣، ٤، ٥، ٤٣، ٥٨، ٨٥، ٩٧، ٩٩

شارجه ١٤، ٥٧، ٧٥، ٨٥، ١٢٧
شناس ١١
شیراز ١٤٥

طاحونه ٧، ٨، ١١

عدن ٤، ٥٥، ٥٨، ٧٨، ٨٥، ٩٧، ٩٩، ١٠٤، ١٠٦، ١١١، ١١٣، ١١٧
عربستان ٣٢، ٤٣، ٧٤، ٧٥، ٧٩، ٩٧، ١١٦

فارس ١٣٦

قشم ٨، ١٠، ١١، ١٣، ١٧، ١٩، ٣١، ٣٢، ٥١، ٥٥، ٥٦، ٧٤، ٩٣، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٦، ١١٧، ١٣١، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٥١، ١٥٢، ١٧٣
قطر ١٤، ٥٥، ٥٧، ٧٢، ٧٥، ٨٥، ١١٣، ١٢٧
قلندی ٤
قیل ٦٥

کراچی ٥
کشمایر ٤

كلات ٦، ١٠٥

كنارك ٤، ١٠٠

كنگ ٤، ١٦، ٢٠

كورزين ٨

كويت ٥٥، ٥٦

گامبی ٤

گاوبندی ٢٤

گواتر ٤، ١٠٠

گورزه ١١

لارك ١٠، ١٣، ١٩، ٣٢، ٣٥، ٥٦، ٧٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠

لارك كوهی ١٣٧

لافت ٣١

لنگه (بندر) ٨، ١٤، ١٥، ٢٤، ٢٥، ٣٢، ٥٧، ٦٦، ٧٠، ٧٩، ٩٣، ١٠٤

١١٢، ١١٣، ١١٤، ١٢٧، ١٣١، ١٤٤

مسقط ٣، ٤٩، ١٢١

مكلا ٣

منبر سياهان ٦

موگدسو ٣، ٨٥

ميدانی ٤

ميناب ١١، ١٣، ٢٤، ٣٥، ٥٥، ٦٩، ٩٩

هرمز ٤، ١١، ٢٥، ٥٥، ٦٩

هند ٣، ٤، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٤٣، ٥٨، ٧٦، ٨١، ١٤٦، ١٤٩، ١٧٥

هنگام ٤، ١٤، ١٩، ٥٦، ١٤٥، ١٦٢

يمن ٣

DATE LABEL

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۱ - کشورهای توسعه‌نیافته
Y . Lacoste . ترجمهٔ دکترهوشنگ نهاوندی — ۱۳۴۰ — ۸۰ ریال

۲ -روش مردم شناسی
P . B essaignet . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان — ۱۳۴۰ — ۴۰ ریال

۳ - مقدمه برعلم‌جمعیت
A . Sauvy . ترجمهٔ دکتر جمشید بهنام — ۱۳۴۰ — ۹۰ ریال

۴ - طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی
M . Halbwachs . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان — ۱۳۴۰ — ۱۱۰ ریال

۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی)
Méthode de l'anthropologie
P . Bessaignet — ۱۳۴۰ — ۴۵ ریال

٦ - فشندك به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱)
هوشنگ پورکریم - محمدحسن صنیع‌الدوله — مهر ماه ۱۳۴۱ — ۷۵ ریال

۷ - جمعیت شناسی . جلد اول، دموگرافی عمومی
دکترجمشید بهنام — مهرماه ۱۳۴۱ — ۱۰۰ ریال

۸ - انسان گرسنه(ژئو پلیتیک گرسنگی)
J . DE Castro .ترجمهٔ منیره جزنی (مهران) — مهر ماه ۱۳۴۱ — ۲۳۵ ریال

۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲)
سیروس طاهباز — خرداد ماه ۱۳۴۲ — ۷۵ ریال

۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳)
میرزا حسین خان . بکوشش دکتر منوچهر ستوده — مرداد ماه ۱۳۴۲ — ۷۰ ریال

۱۱ - جزیره خارك دردورهٔ استیلای نفت (دفترهای مونوگرافی ٤)
خسرو خسروی — شهریور ماه ۱۳۴۲ — ۸۰ ریال

۱۲ - روشهای مقدماتی آماری
دکترعباسقلی خواجه نوری ، مهندس عزت‌الله راستکار،
نصرت‌الله سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ،
مهندس علی مدنی — آبان ماه ۱۳۴۲ — ۲۰۰ ریال

۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ وآغاز تاریخ
سعید نفیسی — دی ماه ۱۳۴۲ — ۱۴۰ ریال

۱۴ - اصول حکومت آتن
ارسطو. ترجمهٔ باستانی پاریزی — اسفند ماه ۱۳۴۲ — ۱۵۰ ریال

۱۵ - **ایلخچی** (دفترهای مونوگرافی ۵)
غلامحسین ساعدی — اسفند ماه ۱۳۴۲ — ۱۰۰ ریال

۱۶ - **تاریخ اجتماعی ایران** از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان
سعید نفیسی — اسفندماه ۱۳۴۲ — ۱۴۰ ریال

۱۷ - **قواعد روش جامعه‌شناسی**
E. Durkheim . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان — خرداد ماه ۱۳۴۳ — ۱۲۰ ریال

۱۸ - **ایل باصری** (دفترهای مونوگرافی ۶)
F.Barth. ترجمهٔ دکتر کاظم ودیعی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۱۰۰ ریال

۱۹ - **روشهای تحلیلی جمعیت شناسی**
دکتر امانی — شهریورماه ۱۳۴۳ — ۷۰ ریال

۲۰ - **اقتصاد جهان فردا**
دکتر هوشنگ نهاوندی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۹۰ ریال

۲۱ - **بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران**
شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۲۵۰ ریال

۲۲ - **اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی**
ترجمهٔ دکترامیرحسین جهانبگلو — آذرماه ۱۳۴۳ — ۶۰ ریال

۲۳ - **روش مردم شناسی بسنیه**
P. Bessaignet ترجمه دکترعلیمحمد کاردان — چاپ دوم دیماه ۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۴ - **کشورهای توسعه‌نیافته**
ایولوکوت دکترهوشنگ نهاوندی — فروردین ۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۵ - **نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست ویک دوره قانونگذاری**
«مطالعهٔ از نظر جامعه‌شناسی سیاسی»
خانم شجیعی تحقیقی شماره ۲ — خردادماه ۱۳۴۴ — ۲۷۰ ریال

۲۶ - **روشهای تحقیق در علوم اجتماعی** (جلد اول)
ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی — خرداد ماه ۱۳۴۴ — ۲۱۰ ریال

۲۷ - **اصول علوم سیاسی** (جلد اول)
دکتر رضا علومی — امرداد ماه ۱۳۴۴ — ۱۵۰ ریال

۲۸ - **واقعیات حاصل از ارقام**
ترجمه مهندس قندهاریان — تیر ماه ۱۳۴۴ — ۳۲۰ ریال

۲۹ - **روش بررسی وشناخت کلی ایلات عشایر**
نوشته : دکترپرویز ورجاوند — شهریورماه ۱۳۴۴ — ۱۰۱ ریال

۳۰ - **خیاو یا مشکین‌شهر**
نوشته : غلامحسین ساعدی — آبانماه ۱۳۴۴ — ۱۰۰ ریال

۳۱ - **بیرق ایران** (تألیف ۱۷)
تألیف حمید نیرنوری — آبانماه ۱۳۴۴ — ۵۸ ریال

۳۲ - **نشر اندیشه‌ها وروش‌های نو در روستا**
نوشته : مهندس عطاءالله معتدل — دیماه ۱۳۴۴ — ۷۵ ریال



